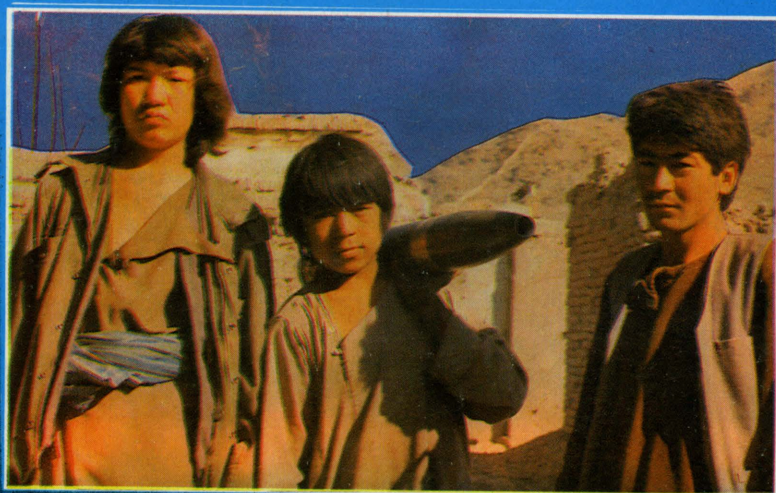
از ازل با خارهای کشورم دل آشناست
کی مسیحش میتوان کردن بصد سوزن برون
من به پیری گشتم از دیدار یاران بی نصیب
همچو آن شمعی که سازندش دم مردن برون
«استاد خلیلی»

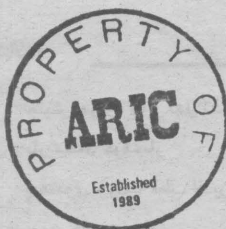
جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان



تتبع و نگارش: یارمحمد کوهسار

جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان





تتبع و نگارش: یارمحمد کوهسار



وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزَآؤُه جَهَنَّمَ خَلِداً فِيْهَا وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ. (نساء - ۹۳)

«و کسیکه مؤمنی را قصداً بقتل برساند پس جزای او جهنم است، همیشه دران میماند و غضب خداوند بر وی نازل گردیده و خداوند ویرا لعنت نموده است.»

مشخصات کتاب:

نام کتاب : جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان

مؤلف : یار محمد کوهسار

باهتمام: : پوهندوی خواجه قطب الدین نجمی

تیراژ : ۵۰۰ جلد

سال چاپ : تابستان ۱۳۷۸ خورشیدی

کمپوز : رضوان الرحمن

نصیر لیزر کمپوز، یونیورستی رود، گل حاجی پلازه،

منزل دوم اطاق ۱۲٤، تیلفون ٤٣٨٦١

محل چاپ : مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه، دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، پشاور

تیلفون: ۲٥٦٥٥۲۰



اهدا به پیشگاه ملت نجیب و حماسه آفرین افغان، و آنانیکه برای ایجاد حکومت عدل الهی و تحقق مساوات و برابری در اجتماع انسانی و از بین بردن هرگونه ظلم و استثمار محض برضای خداوند(ج) می رزمند.

«کوهسار»

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنـــوان	صفحه

عنـــوان | صفحه

ضمايم

سر ها بخاك خفت كه تا چند بلهوس
گلگون كنند ساغر عيش از شراب ها
اى بس فقير زار كه شد كشته رايگان
بهر حصول مقصد عالى جناب ها

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش گفتار

از قرون متمادی به اینطرف زمامداران در افغانستان بنحوی از انحاء رویه مستبدانه را در مقابل اتباع شان در پیش میگرفتند. و انواع تبعیض، ظلم و اجحاف را در مورد ملت چه سنی، چه شیعه به کار میبردند و بهره برداری مینمودند، قومی را بر علیه قوم دیگر می انداختند و تخم نفاق و شقاق را در بین شان می افشاندند. تا مقاصد شوم دودمان شان بر آورده شود و برای چندی حکومت و باداری کرده باشند.

برادران اهل تشیع و هزاره های ما ازین تبعیضات، ظلم و استبداد زمامداران افغانستان بخصوص امیر عبدالرحمن خان داستان های دنباله دار دارند و هم از تبعیض سایر مردم شکوه و گله ها به راه می اندازند؟ اقوام سنی مذهب به ویژه پشتو زبان ها را شامل این کتگوری میسازند. من در این جا از امیر عبدالرحمن خان ظالم هرگز دفاع نمیکنم، اما باید به صراحت بگویم: که تا یك درجه و حدی گندم تر بود و تا یك در جه آسیاء کند بود: که آرد درست بدست نیامد.

من حقایق را از کتب تاریخ و سایر منابع موثق و بی طرف جمع آوری و

اقتباس کرده و درین اثر گنجانیدم. تا باشد که حقایق روشن گردد و خوانندگان و ملت افغان قضاوت فرمایند: همان طوریکه امیر عبدالرحمن خان از کله های برادران هزاره ما کله منارها ساخت «به گفته برادران هزاره» به عین منوال از کله های مردم اندر و شینواری ها کله منار ها ساخت، نه گُل روی سنی ها را دید و نه از برادران هزاره را: من بصراحت اعتراف میکنم که در مقابل برادران اهل تشیع و هزاره تبعیضات وجود داشت که سایر اقوام افغانستان از چنین تبعیضات رنج میبردند. صرف یك طبقه خاص و ممتاز از همه انواع آسایش و امتیازات برخوردار بودند. بطور مثال وزارت خارجه و سفارت ها مال خالص یك طبقه ممتاز بر سر اقتدار و چوکره های شان بود. چنانچه کشوری « وزارت خارجه» را در بین افغانستان ایجاد کرده بودند بجز از چند کاسه لیس و پس مانده خور و ثناخوان ها سایر مردم را به وزارت خارجه و سفارت خانه ها راه نبود: سفیر ابن سفیر ابن سفیر. وزیر ابن وَزیر ابن وزیر.

به همین منوال در وزارت دفاع یك عده مشخص برتبه های جنرالی تورن جنرالی و سترجنرالی و دگر جنرالی ارتقاء میافتند و باقی مردم از رتبه های جگرنی، دگرمنی و رتبه دگروالی قدم بالاتر نمی گذاشتند و آخرین معیار ارتقاء ورای مردم عادی بحساب میرفت و در همین رتبه سنگ تقاعد را در سینه های شان کوبیده می شد: البته برادران اهل تشیع با مقایسه برادران هزاره از تعلیمات عالی بیشتر بهره مند شده و طبقه روشنفکر و نخبه کشور را تشکیل میدادند ویك زنده گی مرفه و آرام را دنبال مینمودند و از سایر اقوام کشور گوی سبقت را ربوده بودند، چنانچه طبابت کشور بخصوص پوهنحی طب و موسسات صحی پوهنتون در انحصار شان قرار داشت: طبابت کشور کلاً در دست شان بود. و هم از تبعیض بر علیه سنی مذهب ها بویژه پشتو زبان ها کار میگرفتند: بلکه حیات هفده ملیون افغان چه سنی، چه شیعه، چه هندو و غیره در کنترول شان بود. و اکثر پوهاند های پوهنحی طب را مردم اهل تشیع تشکیل میدادند: اقتصاد کشور درین اواخر از جانب برادران هزاره کنترول و در انحصار مطلق شان قرار داشت که ما هیچ گونه حسادت در مورد

نداشتیم. به اصطلاح: هر که آب از دم شمشیرش نوشد، نوشش باد زیرا زحمت کشیدند و پول پیداکردند، که هیچ گونه تبعیض در مقابل شان وجودنداشت. با آن هم ناله و شکوه و تبعیض را براه انداخه بودند.

اما باید یك موضوع را بدون کم و کاست بگویم: که برادران اهل تشیع و هزاره های ما خود را افغان نمی دانستند، به کشور و زمامداران ایران نسبت به کشور آبائی شان افغانستان علاقه و تمایلات بخصوص نشان میدادند، و خود را درین کشور آبایی شان بیگانه تصور میکردند و بیگانه میخواندند: که جای نهایت تأسف و تأثر بوده، مذهب را بالاتر از ملیت افغانی میدانستند: و ایرانی ها ازین تمایلات مذهبی بهره برداری مینمودند: عکس های زمامداران ایران چه در زمان شاه ایران و چه در زمان امام خمینی و در حالت موجوده زیب و زینت خانه ها و تکایای شان میباشد، و در ایام عاشورا عکس های امام خمینی و سایر روحانیون را در جاده های کابل با افتخار حمل میکردند و میکنند. در روز های اعیاد و ماه مبارك رمضان همیشه از ایرانی ها و رادیوی ایران پیروی مینمودند.

درین جا باز هم قضاوت را به ملت افغان محول میسازم که هیاهیوی و داستان های برادران هزاره و اهل تشیع را به دقت و امعان نظر مطالعه کنند.

ما همه برادران اهل تشیع را مسوول نمیدانیم زیرا اشخاص وطندوست نیز در بین شان وجود داشت و دارد، وحشی گری های حزب وحدت عبدالعلی مزاری، از قبیل تجاوز، سینه زنان را بریدن، در سر مردم میخ کوبیدن، قتل و قتال، غارت خانه ها و ویرانی کابل بخصوص از مردم سنی مذهب و پشتون ها را نباید از نظر دور داریم. و صد ها مظالم و بربریت اعضای حزب وحدت را تاریخ کشور درج صفحات خود کرده و میکند. البته نگارنده کوشیدم که حقایق را طوریکه واقع شده درج این اثر سازم شاید من در بعضی جا ها سهو و خطاء را مرتکب شد باشم. که هر انسان مرتکب سهو میگردد، اما تا جائیکه توانستم از کتب مختلف درین مورد بدون تصرف و انحراف موضوع حقایق را

اقتباس و با چشم دید های خود آن را در قید تحریر در آورم، تا واقعیت ها روشن و برملا گردد.

ما مانند انگشتان یك دست هستیم هرگاه یکي آن صدمه و جراحت بردارد، سایر انگشتان به رکود مواجه میگردند و بدرستی از آن ها کار گرفته نمیشود، فلهذا، برادران اهل تشیع و هزاره های ما ملتفت باشند که بدون موجودیت سایر اقوام افغانستان و بدون همکاری یك دیگر در کشور فعالیت و زیست کرده نمیتوانند، ما مانند حلقه های زنجیر به یك دیگر وابسته استیم، خواب های جدایی طلبی را از مغز های شان بیرون کنند، و در آبادانی و باز سازی وطن ویرانه شان با سائیر اقوام افغانستان دست دهند، و برادر وار بدون تبعیض و مخاصمت در پهلوی هم زیست نمایند.

این کتاب شامل دو بخش بوده که بخش اول از پیدایش مذهب شیعه و قزلباش آغاز و به دسته بندی در مقاومت شیعه ها (۱۹۷۹- ۱۹۸٤) خاتمه میابد. بخش دوم از تجهیز سیاسی هزاره های افغانستان (۱۹۷۸- ۱۹۹۲) شروع و با نقش هزاره ها در جنبش مقاومت ختم میشود.

در نهایت از شاغلی فدامحمد احمدی و دیگر ذواتیکه در ترتیب و تنظیم این کتاب سهم گرفته اند اظهار سپاس و امتنان نموده و از خوانندگان گرامی چشم داشت ما این است که کاستی ها و اشتباهات ما را به دیده، اغماض نگریسته منت گذارند.

یارمحمد کوهسار «کابلی»
ایالت کنکتیکت (C T) امریکا
۱۹۹۷ میلادی مطابق ۱۳۷٦ هـ. ش

بخش اول

یاَیّها النّاسُ انّا خَلقنکُم مِن ذکَرٍ وَّ اُنثی وَ جَعَلنکُم شُعُوبًا وَّ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا ط اِنَّ اکرَمَکُم عندالله اتقکُم. (الحجرات ۱۳)

ای مردمان هرآئینه ما آفریدیم شما را از یك زن و یك مرد و گردانیدیم شما را نژاد ها و قبیله ها تا با هم شناسا شوید به تحقیق گرامی ترین شما نزد الله پرهیزگار ترین شما است.

بنی آدم اعضای یك دیگر اند
که در آفرینش زیك جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
دیگر عضو ها را نماند قرار

«سعدی»

ای شـــــریت درد تـو وای دل مـــــا
آشـــــوب بـلای تـو عـطای دل مـــــا
از نامـــه حـــمـــد تو شـــفـــای دل مـــا
و زنام حـــبـــیب تـو صـــفـــای دل مـــا

پیدایش مذهب شیعه و قزلباش

۱- مذهب شیعه:

پس از رحلت حضرت محمد (ص) در مورد جانشینی آن حضرت میان مسلمین اختلاف افتاد و دو مشرب سیاسی و عقیدتی متفاوت به فعالیت آغاز کردند. یك گروه عقیده داشتند که جانشین پیامبر (ص) از طریق بیعت (انتخابات و بارای اکثریت) صورت بگیرد، این گروه بعد ها به اهل تسنن مشهور شدند. گروه دیگر میگفتند: مسله جانشینی پیغمبر (ص) چیزی نیست که به رای گذاشته شود. همان گونه که نبوت پیغمبر (ص) طبق مشیت الهی بود. در مورد جانشینی او هم به همین صورت عمل شود این دو گروه را میتوان معتقدان (بیعت) و گروه معتقدان (ولایت) نام نهاد.

ریشه این اختلافات بر میگردد با داستان غدیرخم: حضرت محمد (ص) در بازگشت از آخرین حج که بنام (حجة الوداع) معروف است به محلی بنام غدیر خم همراهان خویش را گرد آورد، و برای آنان سخن راند و ضمن آن فرمودند *(من کنت مولا فهذا علی مولا)* فرمودند. یعنی: هرکس مرا دوست دارد ابن عمم مرتضی مولای اوست. بعد ازین واقعه حضرت رسول (ص) چند هفته بعد رحلت نمودند.

اختلافات بین این دو گروه از مسلمانان از معنی کلمه «مولا» ناشی شد: عده، گفتند که مولا یعنی دوست نیز خلیفه. یعنی جانشین و منظور حضرت رسول خدا (ص) این بوده که مسمانان باید حضرت علی ابن ابي طالب (رض)

را مانند خود ایشان دوست داشته باشند. اگر منظور رسول خدا (ص) این بود که حضرت علی (رض) جانشین شود، این موضوع را پیش از غدیر خم و قبل از رحلت صراحتاً میفرمودند. عده دیگر معتقد بودند که مولا یعنی رهبر و منظور رسول خدا (ص) این بود که هر کس ایشان را رهبر خود میداند، باید حضرت علی(رض) را پس از ایشان رهبر خود بداند. این گروه بعد ها به شیعیان علی «پیروان علی» مشهور شدند. ناگفته نماندکه منظور از بیعت «برقرار کردن صندوق رای» و رای دادن اکثریت مسلمانان مانند روش های امروزی نبود. بلکه بیعت راه و رسم مخصوص بخود داشت، مثلاً هنگام انتخاب خلیفه اول حضرت عمر بن الخطاب حضرت ابوبکر صدیق را برای خلافت پیشنهاد کردند و از مردم خواست که از او تبعیت کنند، مردم همچنان کردند، چون مردم حضرت محمد(ص) را «رسول الله» میخواندند. حضرت ابوبکر صدیق (رض) را خلیفه رسول الله خواندند میگویند حضرت ابوبکر صدیق (رض) چون برای سخن گفتن با مردم بر منبری که رسول خدا از آن با مردم سخن گفته بود یك پله پائین تر از پله ایکه پیغمبر در آن مینشست قرار میگرفت. حضرت ابوبکر صدیق (رض) قبل از وفات خویش توصیه کرد که مردم با عمر بن الخطاب بیعت کنندو حضرت عمر (رض) بدین طریق به خلافت رسید و خود را خلیفه رسول الله خواند زیرا مطلق عنوان «خلیفه رسول الله» را خاص به حضرت ابوبکر صدیق (رض) میدانست. و یك پله پائینتر از ابوبکرصدیق (رض) بر منبر مینشست، چندی که از خلافت عمر (رض) گذشت، مردم گفتند که لقب خلیفه «خلیفه رسول الله» برای مردم دراز و سنگین بود، یکی از صحابه حضرت عمر فاروق (رض) را ای امیر المومنین خطاب کرد، و مردم این لقب را پسندیدند. و حضرت عمر یگانه امیرالمومنین است حضرت عمر فاروق هنگام رحلت شش نفر را انتخاب کردند حضرت علی ابن ابی طالب، حضرت عثمان، حضرت طلحه، حضرت ذبیر و حضرت وقاص و حضرت ابوعبیده. فرمودند، که بعد از رحلت شان آنان در اطاق بسته بنشینند و از میان خود خلیفه را بر گزینند. آن ها حضرت عثمان (رض) را به خلافت

انتخاب کردند، حضرت عثمان را مسلمانان گاهی «خیفه رسول الله» خواندند، و او هم ایراد نمیگرفتند و به منبر هم که بر آمد در همان جایی که حضرت رسول الله (ص) مینشست وی نشست.

در تمام این مدت شیعیان حضرت علی (رض) خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را قبول نکردند. و همیشه گفتند که خلافت بر مسلمین حق حضرت علی (رض) است و حتی گفتند که لقب امیر المومنین هم خاص حضرت علی (رض) میباشد، تا بالاخره بعد از قتل حضرت عثمان (رض) حضرت علی (رض) از طریق بیعت به خلافت انتخاب شدند.

در زمان خلافت حضرت علی (رض) معاویه پسر ابو سفیان که حاکم شام «دمشق» بود قیام کرد و از دستور خلیفه سرپیچید. حضرت علی (رض) به جنگ او رفت، معاویه در حال شکست بود، دستور داد که سربازانش اوراق قرآن مبارك را بر سر نیزه کنند جنگ متوقف شد، چون معاویه در شکست بود، حکمیت را پیشنهاد نمود در حکمیت نماینده معاویه خدعه کرد و خلافت معاویه تأئید شد این حکمیت اولین اختلاف بزرگ شیعیان حضرت علی (رض) شد، چه عده ای از طرفداران حضرت علی (رض) با حکمیت مخالف بودند و بر ضد علی (رض) قیام کردند، و کروه خوارج را تشکیل دادند.[۱]

قیام معاویه ریشهء اختلافات قبیلوی هم داشت، حضرت علی (رض) بن ابی طالب مانند حضرت محمد (رض) نوهء عبدالمطلب و عبدالمطلب پسر هاشم بود. هاشم هنگام تولد با برادرش عبدالشمس دوگانگی بودند، و پیشانی آنان بهم چسپیده بود که با شمشیر جدا کردند، و مردم گفتند که کار فرزندان این دو برادر همیشه باشمشیر جدا خواهد شد: معاویه از نواده های امیر عبدالشمس بود، بدین جهت قبیله هاشم و قبیله امیه همیشه باهم در جنگ بودند. ابو سفیان پدر معاویه فرماندهی چندین جنگ با حضرت رسول الله (ص) را به عهده داشت و در آخرین جنگ اسیر شد از ترس اینکه کشته

۱- صبح کابل شماره هژده هم مارچ ۱۹۹۶.

نشود، اسلام آورد. حضرت عثمان هم از قبیله «امیه» بود چنانچه هنگامی که خلیفه شد معاویه فرزند ابو سفیان را به حکومت شام مقرر کرد، ولی معاویه هنگام خلافت حضرت علی (رض) برعلیه خلیفه وقت شورید. بدین جهت و ترتیب خلافت بنی امیه توسط معاویه پایه گذاری شد، ولی شیعیان حضرت علی (رض) بر حرف خود پابر جا ماندند. و این خلاء را خدعه دانسته و بنی امیه را غاصب میشمردند. مدتی جهان اسلام دارای دو خلیفه بود تا این که یکی از خوارج بنام ابن مُلجم حضرت علی (رض) را به سال چهل هجری به شهادت رساند. حضرت علی (رض) دو کار را انجام داد و ایرانیان را برای همیش شیفته و طرفدار خود کرد. یکی هنگامی که خانواده یزد گرد سوم، پادشاه ساسانی و گروهی از بزرگان و امیران ایرانی به اسارت به مدینه منور برده شدند، حضرت علی (رض) خانواده سلطنتی را از اسرا اخراج کرد، و دختر شاه ایران یا بروایتی دختر یکی از بزرگان ساسانی را به ازدواج فرزند خود حضرت حسین (رض) در آورد، و شهر بانو، در خانواده حضرت علی (رض) به احترام زیست و اولین فرزند او علی بن الحسین «امام زین العابدین» امام چهارم شیعیان شد. دومین کار حضرت علی(رض) این بود که بلا فاصله پس ازینکه به خلافت رسید دستگاه حکومتی را از مدینه منوره، به کوفه که مرکز ایرانیان بود منتقل کرد و گروهی از ایرانیان را در دستگاه حکومتی به کار گرفت وبه آن ها مشاغل حساس داد، و بودن شهر بانو در خانواده حضرت امام حسین (رض) موجب شد که حضرت علی وفرزندانش خصوصاً حضرت امام حسین با زبان ایرانیان آشناء شدند: بدین ترتیب بسیاری از ایرانیان تازه مسلمان شده نیز طرفدار حضرت علی (رض) و جزو شیعیان شدند و محبت خانواده حضرت علی (رض) و نسل حضرت امام حسین را هرگز از دل بیرون نکردند. پس از شهادت حضرت علی (رض) خلفای بنی اُمیه که شام را مرکز خلافت خود کرده بودند به آزار و شکنجه و کشتار شیعیان حضرت علی پرداختند و حتی از کشتن حضرت امام حسین (رض) فرزند حضرت علی(رض) و نوه، و تربیت یافته رسول خدا (ص) فرزند حضرت علی (رض) کوتاهی

نکردند. آزار حکام بنی أمیه شیعیانرا ناچار کرد بسوی ایالات دور دست مهاجرت کنند، مانند مراکش، و الجزائر، یمن، عمان، قم، خراسان (افغانستان امروز) حتی عده از شیعیان به پاکستان و بنگله دیش و اندونیزیا مهاجرث کردند. بدین وسیله توانستند خود را از آزار حکام بنی أمیه حفظ نمایند.

حکومت بنی أمیه حدود (۹۰) سال دوام کرد، تا یك خراسانی بنام ابومسلم خراسانی قیام کرد و حکومت بنی أمیه را از میان برداشت، و یکی از نواده های عباس «عموی پیغمبر (ص)» را به کرسی خلافت نشاند، و حکومت خلفای عباسی را بر قرار ساخت، که بیش از پنجصد سال بر جهان اسلام حکومت کرد. گرچه در دوران خلافت عباسیان باز شیعیان خلافت را حق اولاد حضرت علی (رض) دانسته و خلفای عباسی را غاصب میدانستند، ولی به تدریج خانواده های کاردان و با نفوذی «مانند خانواده نوبخت» بین شیعیان پیدا شد و خلفای عباسی مسایل مهم دولتی، حتی وزارت را به آن ها محول کردند. بدین ترتیب در دوره حکومت برخی از خلفای عباسی وضع شیعیان ایران نسبتاً بهتر از دوره بنی امیه بود، به طوریکه توانستند طبق آئین خود زندگی نمایند. فقه خود را پایه گذاری کنند و مدرارس علمی برای خود تاسیس کنند. پس از شهادت حضرت علی (رض) شیعیان کوفه به پسرش امام حسن دست بیعت دادند، ولی چون به جنگ با معاویه رهسپار شد، مردم در مداین به او بی وفایی کردند و«سنان جفعی» به او زخم زد و او را از اسپ پائین آورد.

این یکی از علل بود که حضرت امام حسن با معاویه معاهده صلح بست، و از خلافت صرف نظر کرد، مشروط بر این که معاویه پسرش یزید را ولیعهد و جانشین خود نسازد. تا مسلمان ها را رها سازد، که پس از و خلیفه خود را به آزادی انتخاب کنند.

در سال ٤٩ هجری حضرت امام حسن رحلت کرد، و برادرش حضرت امام حسین (رض) امام شیعیان شد. معاویه در سال ٥٩ هجری مرد، و پسرش یزید

را بر خلاف عهدی که بسته بود جانشین خود کرد، حضرت امام حسین (رض) حاضر به بیعت با یزید نشد و پس به کوفه که مرکز ایرانیان بود. رهسپار شد تا به پیروانش به پیوندد. چون به کربلا رسید لشکریان یزید به مقابله با او رفتند. و درین جنگ حضرت امام حسین (رض) و یاران شان جام شهادت را نوشیدند[۱].

۲- قزلباش:

شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر و عالم شاه بیگم دختر او زن حسن است، در ۸۹۲ هجری متولد شده و در سنه ۹۳۰ هجری در سن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت چشم از جهان پوشید. شاه اسمعیل تصمیم گرفته بود که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلان کند، و اعتقاد با سایر خلفاء را از ایران بر اندازد، علماء شیعه تبریز از این اقدام اندیشناك گشتند و شاه اسمعیل را از کثرت اهل تسنن و واژگونی بخت مستحضر کرده خواستند او را به قسمی منصرف سازند، تا خطبهء شیعه بر ملا خوانده نشود، ولی پادشاه صفوی چنین جواب داد: مرا باین کارباز داشته اند، و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه هستند، و من از هیچ کس باك ندارم، بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگوید شمشیر میکشم هیچ کس را زنده نمیگذارم، بنابر این پس از تاج گذاری به تمام خطباء کشور خود امر کرد که شهادت «*اشهدُ انَ علیاً ولی الله*»را بزبان آرند و جمله «حی علی خیر العمل» را در موقع آذان بلند گویند.

اتباع شاه اسمعیل را بواسطه کلاه سرخی که بر سر داشتند قزلباش مینامیدند. شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل صفوی به اتباع خود امرداد تا بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنگ «تاج دوازده ترك» بر سر گذارند. «دوازده ترك رمز

۱- اخبار صبح کابل: ۱۹۹٦.

دوازده امام است» ازهمین جهت این جماعت موسوم به «قزلباش» یا سرخ کلاه ها گشتند. شیخ حیدر مانند پدرش در جنگ با پیراوان شاه و یعقوب کشته شد. شاه اسمعیل همیشه کلاه سرخ برسر میکرد. از همین سبب اهل تشیع را قزلباش مینامند.

راهست و چاه و دیده، بینا و آفتاب
تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه میرود
بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

سیر تکامل تدریجی نارضایتی و اختلاف سیاسی اهل تشیع در افغانستان

۱- سیر تکامل تدریجی نارضایتی:

بصورت عموم فعالیت های سیاسی اسلامی قرن معاصر در دهه هفتاد شروع گردید. و شاخه ۱۲ امامی مذهب شیعه فعالیت گسترده سیاسی را براه انداخت و انقلاب اسلامی ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ ایران روند آن را سریعتر ساخت. در قلمرو جهان اسلام که از مراکش تا اندونیزیا امتداد دارد، دو شعبه اسلام معین اهل سنت و اهل تشیع تسلط دارند. وعده دیگر شیعه اسماعیلیه نیز در افریقا و آسیا پراگنده اند، و آغا خان آنها را رهبری می نماید ٪۹۰ مسلمان ها را اهل سنت تشکیل میدهد.

مذهب شیعه و فعالیت سیاسی آن در پنج قرن اول در سرتا سر جهان اسلام گسترش یافت. و بعد از آن رو به انحطاط و زوال نهاد، تا اینکه بعد از ۱۵۰۱ میلادی صفوی ها ایران را به مذهب شیعه تبدیل نمودند. شیعه ایزم جهان بویژه در لبنان و عراق با ایران تفاوت دارد، همان طوریکه لبنان با عراق از هم متفاوت اند. و شیعه های این دو کشور خواهان برابری در اجتماع خود

شان میباشند و هویت اصلی شان را نسبت به مذهب ترجیح میدهند، و هم شیعه ها در اکثر از کشور های اسلامی به فعالیت های دامنه داری و گسترده پرداخته اند، انقلاب ۱۹۷۸- ۱۹۷۹ ایران اسلام را بحیث یك آیدیالوژی خود قبول کرده، و به آن نسبت به مذهب شیعه منهمك گردیدند، و هم اثر انقلاب ایران در سرتاسر کشور های اسلامی مانند امواج زلزله محسوس گردید. شیعه (۱۲) امامی بطور یك حرکت وسیع (۱۲) امامی شیعه ایزم را در قرن نهم تبارز داد آن هم در زمان امپراطوری اموی ها و انقلاب عباسی ها بر علیه اموی ها، که در فطرت خود عناصر مهم اهل تشیع داشت وهم ازین طبقه (۱۲) امامی علما دانشمندان و مجتهدین بوجود امدند، و از نظر سیاسی خاموش بودند. صفوی ها علمای اهل تشیع را از عراق، لبنان و بحرین با کتب دینی آن ها به ایران انتقال دادند، و ایران را از اهل مذهب تسنن به اهل تشیع تغیر دادند آن هم در دوره شاه اسمعیل صفوی «تغیر دهنده مذهب در ایران شاه اسمعیل صفوی شناخته شده» شاهان صفوی به علمای شیعه عرب در ایران زمین دادند تا به ایران مهاجرت کنند و مردم را به مذهب شیعه تغیر دهند. در سال ۱۷۲۲ صفوی ها از جانب افغان ها سقوط داده شدند و تاثیر مذهب اهل سنت باعث رکود و کندی مذهب شیعه گردیده با روی کار آمدن دودمان قاجار مکتب اصولیزم ۱۷۸۵- ۱۹۲۵ احیاء و شیعهء (۱۲) امامی باز جان گرفت، و علمای شیعه برعلیه اصلاحات رضاشاه پهلوی قیام کردند، مخصوصاً در مورد برطرف نمودن حجاب زنان و آخوندهای ایران قیام نمودند: رضاشاه امتیازات روحانیون را ملغاء نموده و ضربات شدید و قاطع بر آن ها وارد کرد چنانچه در مشهد مسجد گوهرشاد عده زیادی از آخوند هارا قلع و قمع نمود.

بعد از جنگ جهانی دوم فدائیان اسلام در ایران به ترور زعمای سیاسی و دانشمندان دست زدند و آیت الله های ایران این جنبش ترور سیاسی را رهبری میکردند، و آیت الله خمینی جنبش های ضد امپریالیستی را با همکاری آیت الله کاشانی پیش میبردند، و در سال ۱۹۵۱ با داکتر مصدق پیوستند و ملا ها ی محافظه کار با کمك امریکا در سال ۱۹۶۳ مظاهرات را به راه انداختند.

و بر علیه بریطانیا، اسرائیل و شاه ایران شعار میدادند، و مبارزه میگردند و در بین این ملا ها خمینی به صفت زعیم مذهبی ضد شاه و امریکا تبارز کرد و در سال ۱۹٦٤ از ایران تبعید گردید.

تکامل تدریجی اختلاف عقیده در سرتا سر دنیای اهل تشیع شروع گردید. و مبارزات سیاسی گسترده برعلیه رژیم ها به راه انداخته شد، که همه این فعالیت ها را از آخوند های ایران الهام میگرفتند.

۲- سیر تکامل اختلافات سیاسی:

در سال ۱۹۷۰ یك سلسله تتبعات گسترده ای در افغانستان به راه انداخته شد، به ویژه در قسمت تاریخ و بشر شناسی، اما یك ساحه موضوع را نادید گرفته بودند، همانا این ساحه مطالعات و تتبعات در قسمت اسلام و تاثیر آن در جامعه افغانی و سیاست آن بود. هرگاه ما اهمیت اسلام و آئین بودائی را در تاریخ جامعه افغانی در نظر بگیریم در آن وقت بدون شك آئین بودائی در قرن هفتم در افغانستان روبه اضمحلال گذاشت، اما امرو فهمیدند، که در دهه هفتاد، قطع نظر از مسایل دیگر اسلام دوباره به صفت یك قوه بزرگ اجتماعی تبارز کرده، و میتواند که یك زیر بنای خوبی برآی تحرك سیاسی در مواقع بحرانی محسوب گردد. هفت سال قبل بعد از قیام برعلیه حکومت کمونستی تحلیل و ارزیابی مقاومت هنوز هم طوریکه لازم بود، تتبعات در قسمت اسلام نامکمل بوده است. و منابع موجوده کمتر در حل وضع مغشوش سیاسی امروز در پاکستان و در افغانستان به ویژه در پشاور و کویته که در آن جا تنظیم های سنی و شیعه فعالیت دارند، قطع نظر از داخل افغانستان که شاید موفقیت نصیب شان گردد یاخیر.

من دراین جا یك شرح مختصر سیر تکامل و اعراضات سیاسی اسلامی را در افغانستان از اخیر قرن نزدهم، تا امروز ارائه میدارم، و در وهله نخست

توجه خاص به اسلام از نگاه مذهب شیعه معطوف میدارم، لاکن بخاطر باید داشت، که تفاوت های فرقه ای بین سنی ها و شیعه ها، درین مقطع زمانی حائز اهمیت خاص است. ، اما بعضاً این حالت بکلی نادیده گرفته شده آن هم جنبش های اسلامی امروز و تداعی افکار سیاسی جدید، ارزش های قبلی را تحت الشعاع قرار داده است. حالا حوادث و روی داد های را در تاریخ اسلام در نود سال اخیر مورد بحث و ارزیابی قرار میدهم، و نگرانی زیاد در تقسیم و دوگانگی نفوس شیعه به اساس شهر و دهات بوده و قصبات رول زیاد در نقش اسلام داشته، و دین اسلام در اختلافات سیاسی این دو فرقه اسلام نقش حیاتی را بازی کرده است.

۳- قزلباش هزاره ها- شیعه ایزم و اختلافات نژادی در افغانستان:

نفوس شیعه های امامی در افغانستان به سه دسته اساسی تقسیم شده اند:

۱- هزاره های مُغل که در مناطق مرکزی افغانستان- هزاره جات مسکن گزین اند.

۲- فارسی زبان های شیعه که در قرب و جوار سرحدات ایران و هم در شهر ها و دهات جنوب شرق افغانستان متوطن شده اند.« توری ها »

۳- قزلباش های شهری که اکثر شان در کابل، هرات، قندهار، سکنا گزیده اند، بر علاوه بر این سه فرقه یك طبقه کوچك شیعه ها، ترکمن در سرخ پارسا، در ولایت بامیان و پروان زیست کرده ومتوطن هستند.

کشمیری های که در کابل زندگی دارند که خود هارا بنام سید یا اولاده پیغمبر (ص) میدانند در افغانستان در محلات و جا های مختلف بودوباش دارند.

با و جود نبودن یك احصائیه دقیق نفوس شیعه ها را در افغانستان بین ۱۰ تا ۱۵ فیصد میدانند به استثنای شیعه های ترکمن.

فارسی زبان ها و قزلباش هائیکه در سرحدات پشتون نشین بودوباش دارند به پشتو تکلم کرده باقی شیعه ها به فارسی حرف می زنند زیرا آن ها فارسی زبان اند، لاکن قطع نظر از پیروی شان از مذهب شیعه امامی دیگر کدام وجوه مشترك از نگاه عنعنات و ارزش های اجتماعی و اقتصادی در بین شان وجود ندارد، مخصوصاً بین هزاره هاو جامعه قزلباش که در این جا منظور و هدف اصلی سیرتکامل شیعه ایزم و نقش شان در مداخلات و نفوذ سیاسی در افغانستان مورد بحث، غور و مداقه قرار داده میشود.

نخستین دسته قزلباش ها در هرات و قندهار در وقت صفوی ها سکناء اختیار کردند وبا دودمان سدو زائی در قرن هجده که بنیان گذار آن احمد شاه ابدالی بود رابطه نزدیك داشتند، ودر دستگاه ابدالی ها به صفت دبیر ها ویا اعضای امنیتی یا بادی گارد، تا اخیر قرن نزده فعالیت داشتند با وجود تباین و فرق نمایان بین قزلباش های شهری، و گروه بزرگ هزاره ها که در قسمت مرکزی افغانستان زیست میکنند و به تناسب قزلباش های شهری، هزاره ها یکی از غریب ترین گروه شیعه این مناطق کوهستانی را تشکیل میدهند، و در یك اقلیم نامساعد و سرد و قلت زمین زراعتی بسر میبرند، برخلاف قزلباش ها که از مذهب شیعه ایزم پیروی دارند و زندگی راحت و آرام را در شهر ها دنبال میکنند. هزاره ها به همسایه های شان تاخت و تاز نموده و برای تقریباً سه صد سال هیچ یك از شاهان قادر نشدند، که آن ها را مجبور به صلح و ثبات سازند، با وجود اختلافات داخلی و غارت گری شان هزاره ها توانستند که حکومت و قبائل کوچی را از چراگاه های شان در قسمت مرکزی افغانستان تا اخیر قرن نزده دور نگهدارند، و هزاره ها همیشه باهم دیگران متفق میگردند و مبارزه دسته جمعی میکنند. هزاره ها از نگاه اجتماعی، سیاسی و تاریخی با قزلباش ها فرق فاحش دارند، و آن ها هیچ گاه تابع قوه اجنبی نگردیده، و هرگز آزادی شان را با خارجی ها معامله نکرده اند.

هم چنان قـزلبـاش ها و هزاره ها از نگاه آداب و رسـوم و عنعنه و روش اسلامی شان با هم تفات زیاد دارند، قزلباش ها در جامعه امروزی افغانی از سواد بیشتر برخوردار بوده و اکثر علمای شیعه از همین طبقه قزلباش بوده و در تعلیمات مذهبی ید طولا دارند، قزلباش ها همیشه با مجتهدین ایرانی در اثنای زیارت کربلا و مشـهد در تماس نزدیك بوده و منبع الهام شان است، و بالعموم با نفوس شیعه های خارج از افغانسـتان تماس دائمی دارند، و در عین زمـان اقلیت بودن شـان تقیـه خـود را در چهـار دیواری چنداول و مـرادخـانی نگهمیدارند.

جامعه شیعه در کابل تکیه خانه ها دارند، تا در روز دهم مُحرم به عزا داری بپردازند و به خطابه های آخوند های شان و یا رهبران مذهبی گوش فرا دهند، و بصورت عملی حاضر نیستند که از آن ها کور کورانه پیروی نمایند، و بصـورت عنعنوی تعقیب دسـاتیـر اسلام و عـمل کـرد شان در بین هزاره ها و قـزلباش ها تفاوت دارد، قـراریکه حسن کاکـر نوشتـه، کـه هزاره ها مـسـاجد ندارند، و نه مـراسم عـزا داری را در تکیـه خـانه ها انجـام مـیدهند، کـه نزد نویسنده قـابل قبـول نیسـت: زیرا در کلیـه، مناطق هزاره نشین تکیـه خانه ها و مسـاجد وجود دارد: قطع نظر ازینکه کدام نظریه مقرون به حقیقت است: اما معلوم گردید که پیروی از اسـلام و عـملی نمودن به اسـاسات آن کمـتـر به نص عنعنوی اسلام ارتباط دارد. زیرا بیسوادی مردم و نداشتن اطلاعات و معلومات از نص قرآن کریم و حتی امامان، که امورات و دساتیر مذهبی را بمردم تبلیغ میکنند، عامل مهم در بهره برداری از مردم بر نفع دیگران محسوب میگردد. کـه در نتـیـجـه همـانا انکشـاف مـحدود عنعنات بوده کـه مـردم همـه افکار و عملکرد های شان را بسوی حضرت علی (رض) متمرکز ساخته و علی (رض) را پیشرو خود میدانند. حضرت علی یکی از یاران، دامـاد و پسـر کـاکـای پیغمبر (ص) بوده. و خلیفه چهارم از نظر اهل سنت و جماعت بحساب میرود، و اهل تشیع وی را مستحق خلافت بعد از رحلت پیغمبر (ص) میدانند. که این عـقـیـده شـان به هیچ وجـهـه با تعـالیم اسـلام و تاریخ خلفـای راشدین سـازگـار

نیست. و منافی حقایق تاریخی اسلام میباشد، و هم اهل تشیع و خاصتاً هزاره ها ادعا دارند، که ذوالفقار علی باعث ایجاد جهیل بند امیر در بامیان و شگافتن و جدا کردن کوها بوده و نقش پای شان را در تشکیل جیالوژیکی منطقه گذاشته است: که جُز خرافات پسندی چیزی بیش از آن نیست.

هزاره ها مانند قزلباش ها هرسال به تعداد زیاد به مشهد و کربا جهت زیارت میروند و از مجتهدین آن جاها دیدن مینمایند، آن ها از نعمت سواد بی بهره و بی نصیب بوده و مانند قزلباش ها از تعالیم و اساسات دین طوریکه شاید و باید استفاد کرده نمیتوانند، و از تفکر فعلی شیعه ایزم محروم بوده، و زیادتر متکی به دوعای مجتهد شان استند. بصورت مشخص شیعه ایزم نوع هزاره ها، همانا عمل تنگ نظرانه و از خود راضی در عقیده، که به زیارت یا معبد حرمت و احترام زیاد گذاشته، و بدون چون و چرا به سیدها و میران شان مُقید بوده، و آن ها را آورنده کرامات و معجزه میدانند، و به زیارت ها خیلی ها ارج گذاشته و آن ها را خیلی ها مقدس در شیعه ایزم میدانند، و دیده شده که در روز نوروز به چوب جنده بوسه میزنند، قفل در وازه های زیارت ها را بوسیده به چشم شان میمالند.

اگر چند که هزاره ها و قزلباش ها از دو گروه بکلي متفاوت نمایندگی میکنند، اما تاریخ شان بعد از جنگ های هزاره ها در سال ۱۸۹۱ و ۱۸۹۳ با هم بافت خورد، که این جنجال در وقت امیرعبدالرحمن خان به وقوع پیوست، لاکن این مجادلات و قیام های هزاره ها از هر نگاه با قیام گروه های دیگر فرق و تفاوت داشت، و از این ها به ویژه از روی فرقه ای صورت گرفت.

امیر عبدالرحمن خان فتوای علمأ را در کابل درمورد هزاره ها بدست آورده، و هزاره های شیعه را بیدین و کافر اعلان کردند، و اعلان چنین یك فتوا نا خردمندانه، در سر تاسر کشور پخش گردید، و ملا های جیره خوار، در سرتاسر کشور إعزام گردیدند، تا مردم را بنام غزا و غنیمت تحریك نمایند، چنانچه حفیظ الله امین و تره کی نمودند، علت و اسباب که عبدالرحمن خان

کمپاین خود را به اساس فرقه ای به راه انداخت در ظاهر امر عبرت آمیز بوده و جهلد را برای این که عمل ظالمانه خود را صبغهء قانونی بدهد بر علیه هزاره ها اعلان جهاد کرد، و هم همکاری های عشائر را جلب کرد، مزید بر آن وعده غنیمت را مطابق به حق اسلامی داده باشد، که در واقعیت امر امیر عبدالرحمن مشکلات بغرنج و پیچیده را برای خود نیز ایجاد کرد، یعنی مخاصماتِ کوچك و بی اهمیت قبیلوی را به جنگ مذهبی مبدل ساخت. در اوائل سال ۱۸۸۰ یك سلسله مبارزه را بر علیه هزاره ها به راه انداختند، چون اختلافات بین قبائل هزاره وجود داشت، بنابران مخاصمات بشکل محلی باقی مانده، حتی بعضی از هزاره ها با حکومت همکاری مینمودند، زمانیکه مخاصمات شکل مذهبی را بخود گرفت وضع بصوت دراماتیك تغیر ماهیت داد، طوریکه در خزان سال ۱۸۹۲ تمام گروه های هزاره متحداً جهت دفاع از مذهب و مناطق شان بپا خاستند، مزید بر آن مانند عبدالرحمن خان هزاره ها مشروعیت مذهب شان را تقاضا نمودند و از جانب مجتهدین مشهد در ایران فتوای جهاد بر علیه افغان های سنی مذهب صادر گردید.

هنگامیکه در سال ۱۸۹۲م امیرعبدالرحمن خان ضربه آخرین خود را برعلیه هزاره جات وارد میکرد، در آن وقت قوای وی به مقاومت دسته جمعی اقوام هزاره روبرو گردید و یك ائتلاف در تحت رهبری سیدتیمورشاه به مقابل امیر عبدالرحمن خان بوجود آمد، و گروه قزلباش ها ناگزیر خود را درین ماجرا درگیر یافتند، زیرا عبدالرحمن خان سؤظن داشت که قزلباش ها و مجتهدین ایرانی در مشهد، مسوول بغاوت و دشمنی هزاره ها برعلیه زمامدران سنی شان هستند، اما کدام شواهد قانع کننده در دست نداشت. اما تحریك ایرانی ها واقعیت داشت، و عبدالرحمن خان برعلیه قزلباش ها کمپاین، اذیت و آزار را به اساس فتوای کُفر و پیروی خاص از حضرت علی و نادیده گرفتن یاران دیگر پیغمبر (ص) شروع کرد. هم چنان امیر عبدالرحمن خان مراسم عزا داری محرم را غیر قانونی و غیر شرعی اعلان و تنها تجلیل روز عاشورا را در سه تکیه خانه کابل اجازه داد و بعداً از اثر سؤ قصد بر علیه امیر عبدالرحمن خان توسط

یك قزلباش که به تشوشات روانی «مصاب» بود، قیودات بیشتری نافذ گردید، که منجر به ترك مذهب شیعه گردید و تکیه خانه ها را به مساجد مبدل ساختند، و ملا های سنی را در مساجد گماشتند تا قزلباش ها و دیگر شیعه ها مرتباً به مساجد حاضر گردند. قراریکه کاکر مینویسد: درین مرحله کدام مقاومت و ضدیت از جانب قزلباش ها نشان داده نشد، و در سال ۱۸۹۶م عده از کلان شوندگان قزلباش و هزاره به امیر عبدالرحمن خان اطلاع دادند که به مذهب اهل سنت پیوستند، چنین یك اطلاعیه شاید ریا کارانه باشد. که داکترین تقیه چنین چیزی را اجازه میدهد؟ لاکن شواهد در دست است که شیعه های کابل از فرآورد های اخیر قرن نزده بوده، و در مقابل آزار، و اذیت حاکم سنی شان مخاصمت و دشمنی خاص نداشتند، سکوت و خاموشی شان موجب اعاده قوه سابقه شان نگردیده، و بسیاری از قزلباش ها روبه مشاغل دوکانداری و مسلك های دیگر نمودند. در بین شیعه های هزاره جات و فروپاشی ائتلاف شیعه امامی تحت رهبری سید تیمورشاه باعث تغیرات اساسی سیاسی و اجتماعی گردید. و یکی ازین تغیرات چشم گیر، این بود که قدرت و نفوذ سید ها و امیران تاحدی زیاد کاهش یافت تعداد زیادی از رهبران مذهبی، و مهم یا بجای دیگر منتقل گردیدند، و یا مجبور شدند که به کویته و مشهد مهاجرت کنند. چنانچه بعد از انقراض و سرکوبی سال ۱۸۹۳م عده کثیری هزاره ها در دو محل فوق الذکر متوطن گردیدند، و آنانیکه در هزاره جات ماندند، زمین های شان را ضبط کردند و بین زارعین پشتون تقسیم نمودند. و شانزده هزار شان در اورزگان دوباره متوطن ساخته شدند، و چرا گاه ها را به کوچی ها واگذار شدند بر علاوه این محلات و تحمیل یك سیستم اداری از جانب حکومت در کابل به ارتباطات قبیلوی و ساختار مذهبی آنها را نادیده گرفتند مثلاً معرفی سیتم مرکزی مالکیت، مالیات باعث ایجاد مالکیت فردی گردیده و از ضمانت و اتحاد باهمی قبیلوی تاحدی کاست و از طریق قوه قضائی و دیگر قضایا با ارتباط تصمیم گیری مامورین دولتی بسیاری از امتیازات و مسوولیت های رهبران مذهبی را محدود ساخت و در عوض یك

رشته ارتباطات کوچك مانند پیر و مُرید را ایجاد کردند و این نوع ارتباطات جای ائتلاف های بزرگ مذهبی را بدست خود گرفته، و این تقلیل دادن قدرت و نقش رهبران مذهبی یکی از چندین تغیرات و تبدلات بوده که بعد از تهاجم قرن نزده صورگرفت، و هزاره جات را در دستگاه حکومت مدغم ساختند و جزو ملت افغانستان گردیدند، با آن هم ائتلاف سیاسی در هزار جات کماکان ادامه یافت مگر بصورت محدود . اما بعداز شکست شان در سال ۱۸۹۳م عده کثیری از هزاره ها در ترکیب جامعه افغانی پذیرفته شدند، و عده زیاد هزاره ها به جبر به جاهای دیگر سکنا گردیده و یك عده را مانند برده و غلام، امیران شان بفروش میرساندند، تا اینکه شاه امان الله در سال ۱۹۱۹م - ۱۹۲۹م این وضع را غیر قانونی اعلان کرد ، ویك عده کثیری هزاره های دیگر به نسبت وضع اقتصادی خراب و نداشتن زمین بسوی کابل رو آوردند، و هم در شهر های دیگر جابجا شدند. و درین شهر ها به کار های شاقه جوالی گری و کارات سنگین که دیگران از آن شانه خالی میکردند دست زدند و با مزد ناچیز به کار های مشکل دست میزدند.

جنگ امیر عبدالرحمن خان
با هزاره ها- روسها و کافریها

۱- جنگ با طایفهء هزاره*:

این جنگ چهارمین جنگ داخلی می باشد که در زمان حکمرانی من اتفاق افتاده است. اعتقاد این است که این جنگ بالنسبه به جنگ های دیگر بیشتر باعث ازدیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است. اولاً مردمان هزاره بربری قرن های بسیار اسباب وحشت حکمران های افغانستان بوده اند، حتی پادشاه اعظم نادرشاه افشار که افغانستان و هندوستان و ایران را به حیطهء تصرف در آورده بود نتوانست طایفهء هزارهء گردنکش را مطیع نماید. ثانیاً هزاره همیشه در ولایات جنوب و شمالی و مغربی افغانستان به مسافرین تعدی می نمودند. از وقتی که تاخت و تاراج آن ها به اتمام رسیده حالت مملکت بکلی منظم گردیده است. ثالثاً این طایفه همیشه حاضر بودند همین که کسی از خارج تخطی نمود و به افغانستان حمله نماید با او ملحق شوند. چون هزاره ها خود را شیعه می دانند و دیگران سنی

---

* راه کابل به هرات و بالاخره به مشهد در ایران از دره های تنگی عبور می کند که ناحیهء قلمرو و هزاره ها می باشد. این قبیله هم از لحاظ نژاد و هم از حیث ظاهر و اخلاق و عادات، اختلاف زیادی با قبایل دیگر افغانستان دارد. اینان همانند مغولان چشمان متمایل به طرف پائین و گونه های برجسته دارند و ریش آنان کم پشت است. در لباس مردان و زنان خصوصاً در کلاه آنان خصوصیات غریبی وجود دارد. هزاره جات در افغانستان از کابل و غزنه تا هرات و از قندهار تا بلخ است. در سال (۱۸۹۲م = ۱۳۰۹ هـ.ق) امیر عبدالرحمن خان آنان را سرکوب کرد. از این رو عده ای از آن ها به خراسان آمدند و گروهی نیز به سیستان و بلوچستان خصوصاً به شهر های زابل و زاهدان مهاجرت کردند. (مقدمه ای برشناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد دوم، صفحهء ۱۰۱۴- ۱۰۱۵).

هستند، اعتقاد شان این است که همهء افغان ها کافر می باشند.

بزرگترین امپراطور های مغول یعنی بابر پادشاه در اوایل مائه دهم هجری قمری در توزك خود می نویسد من نتوانستم به مخالفت این طایفهء قوی در میان بجنگم چنانکه عین عبارتی که می نویسد این است: «به این قسم مشغول جنگ شدم که شبانه نقبتاً به سر آنها ریخته دز مَرخ را متصرف گردیدم و به وقت نماز صبح به سر هزاره ها ریخته کاملاً آن ها را کوبیدیم.» نیز از توزك بابر پادشاه معلوم می شود که هزاره ها در آن زمان هم عادی بر این بودند که مسافرین را در معابری که مخوف کرده بودند و کسی نمی توانست بدون مستحفظ زیاد عبور نماید تاخت و تاراج نمایند به جهت این که مطالعه کنندگان کتاب خود را در باب هزاره قدری مطلع نمایم اظهار میدارم که این طایفه در قلب مملکت افغانستان واقع شده اند و دره های محکم و قلل جبال شامخه را از کابل و غزنین و کلات غلجایی تا نزدیك هرات و بلخ ممتد است، در تصرف دارند. علاوه بر این قطعهء بزرگی که در نقطهء مرکزی مملك و بالطبع مستحکم است وطن آن ها می باشد.

هزاره ها در تمام مملکت افغانستان منتشر می باشند و به هر ولایت و قصبات و قلعه جات دیده می شوند. در افغانستان مثلی می گویند که اگر هزاره های خربارکش نبودند و از عهدهء کار های ما بر نمی آمدند باید خودمان مثل الاغ کار خود را می کردیم. هزاره ها طایفه‌ء.ی می باشند که آباء و اجداد آنها از اهالی مستعمرات نظامی می باشند که سلاطین مغول احداث کرده بودند. در ماه دهم هجری ابوالفضل[1] می نویسد: که این طایفه بقیه قشون مارین خان نوادهء چنگیز خان می باشند. گمان عمومی در افغانستان این است که اکثر سلاطین که از طرف مغرب به هندوستان تاخته اند، رسم شان این بوده است که اهالی مملکت خود را در امتداد راه هندوستان محل سکنا داده یورت برای آن ها معین می کردند که از عقب سر خود محفوظ باشند و به همین جهت

۱- ابوالفضل، یکی از وزرای اکبر پادشاه هندوستان بوده است.

مغول ها، طایفهء هزاره را از ابتدای مغربی خاك افغانستان الی انتهای شرقی مملکت، محل سکونت دادند. مثل اینکه اسکندر کبیر طایفهء کافر را از خوقند و بدخشان تا چترال و حدود پنجاب، محل سکونت داد و این هزاره ها تماماً اهل تشیع می باشند.

اکنون که این طایفهء بزرگ و زحمت کش و شجاع را با اوطان و اصلیت آن ها به مطالعه کنندگان کتاب خود معرفی نمودم، شرح وسایل و نتایج جنگ مذکور را بیان می نمایم، اگرچه عادت این طایفه چنین بودکه اسباب اخلال امنیت مسافرین را در راه فراهم می آوردند، ولی فقط همین مسئله به جهت من عذر موجهی نبود که اقدامات سخت در باب آن ها بنمایم. علاوه بر آن[1] بعضی از سرکرده های آن ها نسبت به من رفتار دوستانه داشتند که باید در عوض از من مهربانی می دیدند، لکن در سنهء ۱۳۰۶ هـ.ق وقتی که من در باب غایلهء بزرگ ترکستان مشوش و پریشان بودم و از راه کوهستان به مزار شریف می رفتم، یکی از طوایف هزاره موسوم به طایفه شیخ علی که در حدود شمالی و مغربی محال بامیان سکنا داشتند به مخالفت من برخواسته مأمورین مرا از ابتیاع نمودن آذوقه و علوفه به جهت عساکر و مال های بنه ممانعت کرده بودند و این فقره درسفر خیلی اسباب زحمت من شده بود. وقتی در سنهء ۱۳۰۷ هـ.ق به کابل مراجعت می کردم، سردار عبدالقدوس خان را به حکومت بامیان[2] گذاشته به او دستورالعمل دادم که سرکرده های هزاره را در اکثر اوقات به حضور خودش دعوت نموده به آن ها مستمریات و انعامات و خلعت ها داده آن ها را ترغیب نماید که رعایای مطیع و آرامی بشوند.

هزاره های طایفهء شیخ علی که آن ها را میرحسین و بعضی سر کرده های دیگر اغوا کرده بودند، مسلح گردیده شروع به جنگ نموده قوافل را تاخت و تاز نمایند. ابتدای اشکالات را فراهم آوردند. علاوه بر آن به یکی از دسته های

۱- درمتن: برعلاوه
۲- بامیان bamian مرکز استان بامیان با ۱۷٤۱٤ کیلومتر مربع مساحت و ۲۸۱۰۰۰ نفر جمعیت (در سال ۱۹۸۱ م.) در غرب کابل و جنوب استان سمنگان واقع است.

لشکر افغانی حمله نمودند. از این جهت مصمم شده لشکری به سر آن ها فرستادم که آن ها را شکست دادند. بعضی از آن ها مقتول و جمعی مطیع حکومت من شدند. بقیهء آن ها را اسیر نموده به کابل آوردم، لکن با اسرا به کمال مهربانی پیش آمده نصیحت شان کردم که در آتیه اسباب اغتشاش فرام نیاورد رعایای مطیع و با وفایی باشند و آن ها را معجلاً به اوطانشان مراجعت دادم.

در بهار سال ۱۳۰۸ هـ.ق بعضی از هزاره ها، بنای تاخت و تاراج به مسافرین نهادند. مامورین نظامی من که در غزنین اقامت داشتند به بعضی از سرکرده های هزاره مخصوصاً به سرکرده گیاورزگان[1] کاغذی نوشتند که اگر رعایای خود مان نمیخواهند آرام بگیرند، دول اربعه همسایه این امر را اسباب ضعف ما خواهند دانست و بدنام خواهیم شد. لهذا مصلحت چنین است شما بیعت پادشاه ما را قبول نمایید و جنگ و جدال را موقوف بدارید. چون هزاره ها از مدت سیصد سال رعایای اطراف خود را تاخت و تاراج نموده بودند و هیچ یك از سلاطین، قدرت نداشتند آنها را کاملاً آرام نمایند، خیال می کردند خیلی قوی هستند و شکست نخواهند خورد و به قوت خود شان خیلی مغرور بودند. از این جهت جواب کاغذ مذکور را نوشته، ده بیست نفر از سرکرده های آن ها مهر کردند که مضمون مراسله به قرار ذیل بود:

«اگر شما افغان ها به استظهار امیر جسمانی خود مغرورید ما به استظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرور تر می باشیم[2]

در مراسله مذکور مدلل داشته بودند که حضرت علی از من قوی تر است. شکی نیست حضرت علی پیشوای روحانی ما و خلیفه پیغمبر ما می باشد و از روح پاك از خیلی استعانت به ما می رسید، ولی این هم یقین است استعانت مذکور هیچ وقت به مردمان شریر و باغی نمی رسید. نیز در مراسلهء مذکور

۱- ارزگان Oruzgan از توابع استان ارزگان می باشد و در جنوب شرقی استان واقع است.

۲- چون شیعه هستند مقصود شان این بود که بعد از خدا حضرت علی می باشد.

نوشته بودند: «ای مأمورین افغان چرا در مراسلهٔ خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایهٔ شما می باشد چرا نگفته اید پنج دولت همسایهٔ شما می باشد، زیرا که دولت ما را هم باید شامل می کردید، به جهت خوبی و سلامتی خود تان به شما صلاح می دهیم که باید از ما دوری بجویید.»

پس از ملاحظهٔ این مراسله در بهار ۱۳۰۸ هـ.ق، سردار عبدالقدوس خان را بالشکری از بامیان و ژنرال شیر محمد خان را از هرات و ژنرال زبردست خان را از کابل برای تنبیه طایفهٔ هزاره مقرر داشتم. سردار عبدلقدوس خان را بر این سه نفر صاحب منصب، رئیس مقرر داشته اقتدار کامل به او دادم. به سبب سختی کوه ها و عدم راه ها تصرّف استحکامات هزاره ها خیلی صعب بود، ولی سردار عبدالقدوس خان شجاعانه و عاقلانه جنگیده دشمن را مغلوب نموده شهر ارزگان که محکمترین مرکز هزاره ها بود، متصرف گردید. بعد از این شکست اکثر سرکرده ها اطاعت مرا قبول نمودند و سردار مذکور آن ها را به حضور من به کابل فرستاد به همهٔ آن هایی که به حضور من آمدند و تقریباً صد نفر می شدند با کمال ملایمت و نهایت مهربانی رفتار نمودم، چرا که می دانستم قرن ها گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند نخواستم به آن ها سختی نمایم، بلکه سعی کردم آن ها را به مهربانی طلب نمایم، به همهٔ آن ها خلعتنهای فاخر داده به هریك از آن ها یك هزار الی دو هزار روپیه نقد انعام دادم و این انعام تلافی ضرر زراعت و محصول آن ها را در زمان که مشغول جنگ بودند به خوبی می نمود. بعد آن ها را مرخص کردم به اوطان خود مراجعت نمایند.

هزاره ها در زمستان آرام بودند، ولی در بهار سال ۱۳۰۹ هـ.ق با کمال اشتداد بنای یاغی گری را گذاشته محمد عظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه اش با خانوادهٔ سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی هزاره ها مأمور کرده بودم، غدارانه با یاغی ها ملحق گردید، در حقیقت در ایت اغتشاش دومی محرك بزرگ همین شخص بود. این شخص مأمور معروفی بود که خودم او را آنجا فرستاده بودم و به عموم هزاره ها کمال

نفوذ را داشت. لهذا بر حسب دعوت او با جمعیت زیاد به مخالفت من برخواستند.

این مرتبه هزاره ها از پیش تر محق تر بودند. شخص خائن دیگری موسوم به قاضی اصغر که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده می شد. در این اغتشاش، حامی محمد اغظم خان گردیده بود. این دفعه در بند های بین کابل و قندهار و سایر نقاط، ولایتها را بستند که مانع از حرکت عساکر من بشوند به ژنرال میرعطاخان هراتی که با لشکر زیاد در کابل بود و تقریباً هشت هزار نفر می شدند. حکم دادم از طرف غزنین به سر هزاره ها حمله ببرد و به محمد حسین خان سرکرده، هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن محمد عظیم خان بود حکم دادم از طرف جنوب به آن نمك به حرام حمله ببرد، یاغی ها شکست خورده محمد عظیم خان را اسیر نمود با عیال واطفال به کابل آوردند. مشارالیه در محبس فوت شد پس از این فتح که محمد حسین خان هزاره به کابل مراجعت نمود، به قدری با مشارالیه بطور مهربانی رفتار نمودم که نشان الماس و کلاه شاهزادگی به او عطا کردم. در حقیقت از سایر اهالی طایفه او مشارالیه را بیشتر مقرر داشتم. علاوه بر این او را به حکومت هزاره ها منصوب نمودم.

چون سردار عبدالقدوس خان سخت ناخوش بود، او را به کابل احضار نمودم که اطبای من او را معالجه نمایند. این محمد حسین خان خائن که به جهت خدمات گذشته او در جنگ، او را به این مقام عالی در هزاره جات ارتقاء داده این قدر امتیازات به او داده بودم به مخالفت من برخاست. مشارالیه به همین قدری که هزاره های تازه مطیع شده را به جهت شورش تحریك نماید قانع نگردید. هزاره های بهسود و سرخ سنگ را که بطرف شمال و غزنین سکونت داشتند و همیشه رعایای وحشی صفتی بودند اغوا نمود که شورش نمایند و اینها هم ادوات حربیه و قور خانه و شمشیر های دولتی را تاراج نموده این مرتبه آتش شورش در تمام ولایت هرجایی که طایفهء هزاره بودند مشتعل گردید. به اندازه ای که اکثر اشخاصی که از این طایفه در کابل محبوس بودند

و کسانی که مستخدمین شخصی من بودند و به آن ها مثل نوکر های محرم خودم خیلی مهربانی داشتم، فرار نموده با شورشیان ملحق گردیدند. اهالی ده افشار و هزاره های قلعه جات اطراف کابل با دشمن ملحق شدند.

چنانکه قبلاً بیان داشته ام هزاره ها در تمام مملکت با جمعیت افاغنه می باشند بیم کلی داشتم مبادا شورش عمومی برپا شود و در همین اوقات دولت هندوستان سختی می نمود که سفارت خود را به ریاست لرد رابرس با لشکر زیاد به کابل بفرستد و از این اقدام اهالی افغانستان چنین تصور می نمودند که به سبب این که نمی توانم شخصاً از عهدهٔ شورشیان برآیم، انگلیس ها می خواهند افغانستان را به تصرف خود شان بیاورند. از طرف دیگر بعضی اشکالات در میمنه در کار فراهم آمدن بود. حمراء خان باجور هم اسباب تشویش شده عساکر مقیم جلاآباد را تهدید می نمود و دولت هندوستان نمی گذاشت او را تنبیه نمایم، مجبور شدم تمام اقداماتی که ممکن بود به جهت جلوگیری این اغتشاش عمومی و پریشانی به عمل بیاورم. لهذا به ژنرال غلام حیدرخان سپهسالار حکم دادم هر قدر لشکر که می تواند جمع نموده از ترکستان حرکت نماید و به این لشکر حکم داده بودم از طرف شمال و مغرب به هزاره ها حمله نمایند و لشکر دیگری به سرکردگی سعدالدین خان، حاکم هرات از هرات حرکت نمایند و سردار عبدالله خان را از قندهار و ژنرال امیر محمد خان نتابی را از کابل فرستادم که از طرف جنوب و مشرق حمله نمایند. به این قسم از همه طرف به یاغی ها حمله ببرند.

دیگر سر کرده های افاغنه چندین مرتبه استدعا کرده بودند که به مخارج خود شان جمعیتی از اهالی مملکت فراهم آورده به جنگ هزاره ها که آنها را دشمن ولایت و دین خود می دانستند بروند، لکن به آن ها اجازه این کار را نداده بودم. در این وقت حکم عمومی دادم که هر شخصی برود و در تنبیه شورشیان کمك نماید. عساکر و ایلجاری که حاضر خدمت شده بودند تعداد شان سی هزار الی چهل هزار اشخاص جنگی بود که از اطراف به سرکردگی خوانین و رؤسای خود، عازم ولایت هزاره شدند. قبل از رسیدن این جمعیت ایلجاری،

غلام حید خان سپهسالار و سعدالدین خان و سردار عبدالله خان که بایکدیگر ملحق شده بودند و می خواستند به اتفاق ژنرال امیرمحمد خان هم با کمال شجاعت و مهارت جنگیده بود عساکر متفقهٔ شورشیان را شکست کامل داده به محمد حسین خان هزارهٔ خائن و رسول خان که یك نفر از مدبرین هزاره بود و تاجی خان میر هزاره معروف به سنگ خورد را با چندین نفر دیگر از میرها و خوانین و جنگجویان اسیر نموده تمام این اسرا را به کابل آوردند، و ولایت از وجود تمام این اشخاص مفسد پاك شد.

اهالی آنجا حالا آرام و با امنیت و رعایای مطیع هستند و تمام تشویش و بیم شورش به انجام رسیده است اکنون احدی پیدا نمی شود که مردم را به شورش تحریك نماید، چراکه همچو شخصی وجود ندارد. بعد از مراجعت ژنرال امیر محمد خان به کابل او را به رتبهٔ ژنرالی اول در نظام سر افُراز نمودم و حکومت شهر کابل و ریاست عمارات سطنتی و ادارات شخصی خودم را به او سپردم و این بزرگترین امتیازی است که در افغانستان به صاحب منصب نظامیُ داده شود، حتی از منصب سپهسالاری خارج از کابل هم بزرگتر است و این ژنرال شجاع به جهت فتح نمایانی که کرده بود استحقاق این امتیاز را داشت. به مابقی صاحب منصبهایی که در این جنگ خدمت کرده بودند برحسب خدماتشان پاداش دادم.

بعضی از هزاره ها، استدعا نمودند آنها را مجدداً به ولایتشان مأمور نمایم، ولی خیال می کنم این شعر مناسب حال من و هزاره ها می باشد که گفته اند:

تا تو را دُم مرا پسر یاد است
دوستی من و تو بر باد است

می توان گفت این جنگ هزاره ها، آخرین جنگ داخلی بود که در افغانستان واقع شد و قویاً امیدوارم دیگر بیم جنگ داخلی در این مملکت نبوده باشد، چرا که به خیال من فقط این است که امنیت عمومی در داخل مملکت

بسته به تدبیری است که من اختیار نموده ام. رعایای افغانستان این قدر کسب دانش نموده اند که فواید امنیت و ضرر جنگ و اغتشاش را می دانند. رجای واثق دارم که رعایای من در زمان آتیه بطوری که باید و شاید آرام بوده باشند.

در این فصل که متعلق به جنگ های داخلی بود لازم ندانستم تمام زدو خورد های جزئی را بنگارم، مثل جنگ با طایفهٔ شنواری و قطاع الطریق های سرحدی و حمراء خان چندول. این زدو خوردها چندان معتنا نبودند، ولی باید دو یا سه زدو خورد ایی که بین مأمورین من و روس ها واقع گردیده بیان نمایم. این زدو خورد ها، علاوه بر جنگ پنج ده که خیل معتنا و قبلاً بیان داشته ام می باشد.[1]

۲- زدو خورد های پراگنده با روس ها:

در بهار سال ۱۳۰۹ هـ.ق کرنیل[2] یانوف، همان صاحب منصب روس که در ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۰۸ هـ.ق کاپیتان ینگ بَسبَند، صاحب منصب انگیس را گرفته بود به طرف شغنان پیش آمده و در ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۰۹ هـ.ق با دستهٔ عساکر افغانستان که تحت حکم کاپیتان شمس الدین خان بودند، در مقام موسوم به سومه تاش که به طرف مشرقی یا شیل کول واقع است، مقابل گردیده کرنیل یانوف به صاحب منصب من شمس الدین خان حکم داد که از آنجا خارج شده نقطه مزبور را به او واگذارد. کاپیتان مذکور جواب داد من نوکر امیر افغانستان هستم و فقط مطیع اوامر آقای خود خواهم بود، نه مطیع مأمور روس. کرنیل روس، مشتی به صورت مشارالیه کوبیده، این حرکت

۱- تاجع التواریخ صفحه ۲۶۲- ۲۶۹.
۲- کرنیل= کلنل= سرهنگ: منصبی است از مناصب دیوانی که در ایام استیلای انگیس ها رواج یافته است. (راهنمای قطغن و بدخشان: محمد نادر خان، تصحیح و تحشیه، دکتر منوچهر ستوده، صفحهٔ ۴۰۰)

توهینی بود که صاحب منصب افغان نمی توانست از آن صرف نظر نماید. لهذا حینی که کرنیل یانوف شمشیر خود را می کشید، کاپیتان مذکور شش لول خود را بطرف کرنیل یانوف خالی نمود، گلوله از کرنیل مذکوررد شد به کمر بندش خورده و از کمر بندش گذشته سربازی که پهلوی کرنیل ایستاده بود، زخمی نمود. از این جهت جنگ واقع گردید. با وجودی که افغانی ها به همه جهت ده دوازده نفر بودند و جمعیت کرنیل یانوف زیاد بود و ممکن نبود با طرفی که این قدر قوی باشد بجنگد، باز هم با شجاعت عادی خودشان، کاپیتان شمس الدین خان و سرباز های افغانی او جنگیدند تا همهء آن ها را در آنجا کشته شدند. با وصف این حرکت بی جا و خلاف قانون که از روس ها صادر شد، هیچ اقدام مؤثرانه از طرف دولت انگلیس به عمل نیامد. چون خودم هم به شرایط عهد نامهء خود مقید بودم نمی توانستم مستقیماً با روس ها طرف شوم».

این واقعه را هم از قبیل همان واقعات می توان شمرد که در پنج ده اتفاق افتاده بود. در زمان اغتشاش هزاره ها هم یکی از صاحب منصب های روس مستقیماً داخل خاك افغانستان گردیدکه این حرکت هم صریحاً خلاف معهود بود، ولی وقتی مشارالیه دید بعضی از مأمورین افغان ملتفت حرکات او هستند متعذر شد به این که مست بوده است. در ماه ربیع الاول سال ۱۳۱۱ هـ.ق چون مأمورین روس شنیدند سر مارتیمردورند.[۱] از جانب دولت انگلیس به سفارت به کابل می آید، یك دسته از عساکر خود را به مرغابی که یکی از شهر های افغانی بدخشان می باشد فرستاده، عساکر افغانستان را که ساخلو آنجا بودند تهدید نمودند. محض اینکه این خبر را شنیدم فوراً به سرمارتیمردورند که در این موقع به جلال آباد که بین پشاور و کابل است رسیده بود اطلاع دادم و نیز دولت هندوستان را هم مطلع نمودم. سرمارتیمر دورند: معجلاً جواب فرستاد و مؤکداً به من مصلحت داد که به ژنرال خودم

۱- سرهنری مورتیمر دوراند Sir mortimer Durand

سید شاه که نزدیك مرغاب [۱] بود حکم بدهم با روس ها که می خواستند این شهر را هم حسب المعمول عنفاً تصرف نمایند جنگ نمایند.

من می دانستم اگر روس ها را به کار خودشان وابگذارم، شهر به شهر را پشت سر هم گرفته و به عساکر من که در سرحدات می باشند حمله خواهند نمود آن وقت جلوگیری از آن ها اشکال دارد، ولی خوشبختانه این مرتبه مأمورین افغانستان، درسی به روس ها آموختند و به آن ها نمودند که همیشه نمی توانند به موجب میل خود شان رفتار نمایند [۲] ژنرال سیدشاه خان با آتش فشانی زیاد، جواب توپ روس ها را دادند. روس ها همین که دیدند سرباز های من آماده، کارند و این دفعه بازیچه نیست، عقب نشسته فتح را به افغان ها دادند. این فتح بر شئونات لشکر افغان خیلی افزوده و از آن وقت معلوم می شود روس ها تخطیات خود را در خاك افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاق آخرین زد و خورد جزیی بود.

بنابر معاهده ای که با سرمار تمیر دورند در سال ۱۳۱۱ هـ.ق. منعقد شده بود، چندین محالاتی که از افغانستان مجزا شده تحت نفوذ انگلیس گذاشته شده بود، اهالی آن ها به مخالفت دولت هندوستان بر خواسته جنگ سختی نمودند. خوشبختانه آن هایی که رعایای من محسوب می شدند غیر از وزیری ها که بر حسب معمول تدابیر حربیه، خود را به عمل آوردند و نتوانستند ضرری عاید دارند، مابقی بموجب معاهده ای که منعقد شده بود[۳] بدون زحمت مطیع من شدند، ولی ملتی که به مخالفت من جنگیدند، اهالی کافرستان بود، چون ولایت کافرستان به موجب عهد نامه، سرمارتیمردورند، مقرر شده بود جزء افغانستان باشد، نمی خواستم به قوه، حربیه تصرف کنم. خیالم این بود اهالی آن جا را به محبت و مهربانی رعایای آرام خود نمایم. به جهت پیشرف

۱- در متن مرغابی

۲- در متن: نماید

۳- در متن: به موجب معاهده که شده بود.

این مقصود، چندین مرتبه اکثر سرکرده های آن ها را به کابل احضار نموده نقدینه، زیاد و دیگر انعامات به آن ها داده آن ها را دعوت دادم. تا مراجعت نموده این حسن سلوك مرا بین اهالی وطن خود انتشار بدهند. لکن این طایفه این قدر وحشی بودند که زن های خود را با ماده گاو های افاغنه اطراف معاوضه می نمودند، و از این سبب که آیا قیمت ماده گاو بیشتر است یا قیمت زن بین آن ها تولید نزاع می شد. این طایفه قدر مهربانی مرا ندانسته با پولی که خود به آن ها داده بودم. تفنگ ابتیاع نمودند که در جنگ به مخالفت من استعمال نمایند.

در این وقت دولت روس، پامیر[1] را متصرف گردیده از چندین نقاط به کافرستان نزدیك شده متصل پیش می آمدند. تأمل بیشتر از این را دراین باب بی فایده می دانستم. جهاتی که مرا واداشت در لشکر کشیدن به کافرستان قدری تعجیل نمایم، این بود اولاً خیال نمودم که اکثر روس ها کافرستان را بی خبر و نقبتاً متصرف شوند، ادعا خواهند نمود که این ولایت مطلق العنان می باشد و از این جهت خواهند گفت ما در نگاهداری ولایت مذکور محق هستیم و یقین داشتم بعد از اینکه ولایت مذکور را متصرف شوند اشکال دارد که آن ها را به تخلیه، آنجا مجبور نمایند. ثانیاً چون اکثر قصبات افغانستان، در محالات پنج شیر و لغان و جلال آباد، در ازمنه قدیم در تصرف کافری ها بوده است، شاید روس ها آن ها را ترغیب نمایند که متصرفات قدیمه خود را از حکمران های افغانستان، استرداد نمایند. و به این قسم اسباب خرابی دولت افغانستان فراهم خواهد آمد، چرا که بهانه به دست روس ها خواهد افتاد که به افغانستان مداخله نمایند. ثالثاً این طایفه، جنگجو که در تمام حدود مشرقی و شمالی افغانستان به امتداد شرقی وغربی افتاده اند، اگر یك وقتی دولت من

۱- پامیر، ناحیه، کوهستانی بسیار مرتفع آسیای مرکزی می باشد که قسمت اعظم آن متعلق به اتحاد جماهیر شوروی سابق و مابقی جزء افغانستان است. در مشرق به دشت ها و ریگ زار های ترکستان چین منتهی می گردد. در شمال به فرغانه و به مغرب در طول سیلابی که آمو دریا از آن ها تشکیل می شود به پستی می گراید، و در جنوب آن سلسله جبال قره قوروم واقع است. فلات پامیر حدود ۷۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. (دهخدا)

با مملکت دیگری جنگ داشته باشد، این ها از عقب سر خیلی اسباب تشویش خواهند بود و نیز به جهت تجارت و افتتاح راه ها از جلال آباد و اسمار و کابل به طرف نقاط نظامی افغانستان که در شمال و مشرق مملکت واقع است خیلی مهم می دانستم که این طایفه را مغلوب نمایم. دلیل آخری که به جهت مغلوبیت آن ها از جهات دیگر کمتر اهمیت نداشت، این بود که این طایفه ها همیشه با افاغنهٔ اطراف، مشغول زدو خورد بودند و از هر دو طرف جمع کثیری به قتل می رسید و طریقهٔ زشت بردہ فروشی هم شیوع داشت و اینها چنان طایفهٔ شجاعی بودند که می دانستم به مرور زمان تحت حکومت من سرباز های نظامی خیلی کار آمد خواهند شد.[۱]

۳- جنگ با کافری ها:

به جهات مذکورهٔ فوق مصمم شدم که کافرستان رامسخر نمایم، ولی قبل از اقدام به این کار باید توجه خود را به مسئله تهیه و موقع مساعد به جهت لشکر کشیدن به ولایت مذکور معطوف می داشتم فقرهٔ تهیهٔ کار مشکلی نبود، ولی مسئله دیگر محتاج به تعمق زیاد بود. بعد از غور وتفکر خیالم بر این قرار گرفت که باید لشکرم در موسم زمستان وقتی که برف زیاد قلل جبال را فرا گرفته باشد، حمله آور شوند. دلایلی که به جهت منتخب داشتن زمستان برای حمله نمودن داشتم به قرار ذیل بود:

اولاً می دانستم که کافری ها با سرباز های شجاع تربیت شدهٔ من در میدان فراخ نمی توانند و نخواهند جنگید، بلکه به قلل و جبال صعود خواهند نمود و بردن توپ های بزرگ به آنجا خیلی اشکال خواهد داشت. ثانیاً خیال کردم، اگر وقتی گدار ها باز باشد حمله نمایم. آن ها به خاك روس رفته سعی خواهند کرد روس ها را تحریك نمایند به حمایت آن ها بر خواسته ولایت آن ها

۱- تاج التواریخ صفحه ۲۶۹- ۲۷۳.

را برای آن ها پس بگیرند، و در آن صورت روس ها ادعای تسلط در ولایت مذکور با تمام محالاتی که به طرف شمالی و مشرقی افغانستان واقع است، خواهند نمود. ثالثاً کافری ها، طایفهء شجاعی میباشند و اگر در تابستان به آن ها حمله نمایم جنگ سخت خواهد شد و آن وقت از هر دو طرف نفوس زیادی تلف می شوند. لهذا قرار دادم وقتی که آن ها در موسم پاییز و زمستان به خانه های خود محصور باشند بدون اینکه آن ها را موقع جنگیدن زیاد داده شود به سر آن ها یورش ببریم. رابعاً عادت بعضی از کشیش ها مذهب عیسوی چنین است، در هر نقطه که موقع به دست شان بیاید مداخله می نمایند خیال کردم این کشیش ها در باب تسخیر کافرستان زحمتی بی جهت فراهم خواهند آورد. لهذا لازم بود وقت را از دست نداده قبل از اینکه این خبر به ممالك خارجه منتشر شود، جنگ را به اتمام رسانیده ولایت مذکور را به حیطهء تصرف در آورم.

اشخاصی که در بعضی از روزنامه های انگلیس، مقالات دقیقانه در این باب مطالعه نموده اند، خواهند دانست خیالات من در این باب به خطا نبوده است. لهذا به تسخیر کافرستان، تهیه جات ذیل را به عمل آوردم در پاییز جمعیت زیادی از نظام با ادوات حربیه و قور خانه وآذوقه در چهار نقطه جمع نمودم دستهء بزرگ این لشکر تحت حکومت کاپیتان محمد علی خان بود چنین قرار داده شد که این دسته از راه پنج شیر به قلوم که قلعه محکمترین و مرکزی کافرستان بود، بروند. به جهت دستهء دومی قرار شد که به سرکردگی ژنرال غلام حیدر خان چرخی از اسمار بروند. دستهء سومی از بدخشان به سرکردگی ژنرال کتان خان برود و دستهء جزیی دیگر از لغمان به سرکرده گی حاکم لغمان و فیض محمد چرخی بروند.

این چهار دسته حاضر و منظر بودند که هر وقت حکم شود، حرکت نمایند. چون این چهار نقطه که در آنجا لشکر جمع شده بودند، در حدود افغانستان می باشد، و از این جهت همه وقت نقاط معتنابه نظامی است هیچ کس گمان نمی کرد که در این تهیه مقصود و مخصوصی در نظر است و تا لحظهء آخر که

حمله بردند هیچ کس گمان نداشت که مقصود از این جمع آوری لشکر این است که به کافرستان، بی خبر یورش برده حمله نمایند. لهذا روزی در زمستان سال ۱۳۱۳ هـ.ق. حکم دادم که این چهار دسته، لشکر کافرستان را از همه طرف احاطه نموده به یك وقت یورش ببرند.

این تدبیر بطور خوب از پیش برده شد و در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان مسخر گردید و در بهار سال ۱۳۱۳ هـ.ق. لشکر به کابل مراجعت نمودند. وقتی کشیش های عیسوی این خبر را شنیدند هیجان زیادی در انگلستان برپا نموده، اظهار داشتند که کافری ها، عیسوی و هم کیش ما[1] می باشند، لکن من هیچ عیسوی در میان آن ها پیدا نکردم. دین این کافری ها که در باب آن در کتاب دیگری نوشته و تذکر نموده ام ترکیب عجیبی از بت پرستی قدیم و عقاید باطله بود. کافری هایی که شجاعانه جنگیده و در ولایت خو د اسیر شده بودند آن ها را از آنجا حرکت داده محال موسوم به لمغان را که نزدیك کابل و هوای آن جا مطبوع و خیلی مشابهت به هوای مملك خود شان داشت، به آن ها دادم و به جهت تدریس آن ها چند باب مدرسه مفتوح نمودم، لکن چون این ها طایفهء شجاعی می باشند تقریباً تمام جوانان آن ها به جهت خدمت نظامی تربیت می شوند، تعداد زیادی از سرباز های افغان که معیاد خدمتشان به اتمام رسیده و جمعی دیگر از طوایف جنگجوی افغانستان به کافرستان رفته در آنجا سکونت اختیار نموده اند خیال دارم در تمام سرحدات آن جا قلعه های محکم به جهت حفاظت حدود شمالی احداث نمایم. وقتی کافری ها در این ولایت سکونت داشتند، این سرحدات ضعیف وبکلی غیر محفوظ و بسته به میل روس ها بود. چون روس ها ، پامیر را متصرف بودند این سرحد هم در قبضهء اقتدار آن ها بود. خیال دارم قلعهء قلوم را که در قلب مملکت کافرستان و در نقطهء خیلی مستحکمی واقع است، محل نظامی به جهت اقامت دستهء بزرگ لشکر خود در حدود شمال مقرر نمایم و در آن جا ذخایر زیاد از ادوات حربیه و قور خانه هم تهیه خواهم نمود.

۱- در متن: من

مطالعه کنندگان کتاب من مایل خواهند بود از شنیدن این فقره که سنگی در دم دروازهء قلوم پیدا شد که روی آن عبارت ذیل محکوک شده بود: «امیر تیمور پادشاه بزرگ مغول اول فاتح مسلمانی بود که ولایت این طایفهء سرکش را تا این نقطه مسخر نمود، ولی قلوم را به سبب استحکام آن نتوانست متصرف شود. سر کردهء لشکر من کاپیتان محمد علی خان عبارت ذیل را زیر همان سنگ حک نموده: «در عهد امیر عبدالرحمن غازی در سنهء ۱۳۱۳ هـ.ق. تمام کافرستان با قلوم مسخر گردید و اهالی آن جا دین مبین اسلام را قبول نمودند. جاء الحق و زهق الباطل ان لباطل کان زهوقا» در این جنگ مثل جنگ با هزاره ها، جماعت اسلامی افغانستان به میل خود شان حاضر خدمت شده بودند و نیز اظهار می دارم که در عهد من این جنگ آخرین افغانستان بوده است. (۱)

۱- تاج التواریخ صفحه ۲۷۳- ۲۷۶.

شورش ها و جنگ های داخلی

درشورش ها وقیام های داخل افغانسان که از لحاظ سیاست یا مالیات ویا بشکل عکس العمل مظالم از آغاز جلوس عبدالرحمن خان به بعد به ضد دولت بعمل آمد، امیرعبدالرحمن خان بعد از اشتهارات متعدده، سیاست شدید نظامی را پیروی نموده و هر شورش را در محلش با قساوت سرکوبی مینمود. مضر ترین روش او در چنین موارد این بود که امیر برای سرکوبی یك شورش محلی تنها به سوق عسکر اکتفا نمی نمود بلکه از مناطق مختلف اجباراً قوای مسلح تشکیل و برضد شورشیان بکار می انداخت و بدین صورت تخم دشمنی و استخوان شکنی را بین طوایف و مناطق مختلف افغانستان میکاشت و اتحاد و وحدت ملی را زخم دار میساخت. امیر برای این چنین قوه هائی که تشکیل میکرد معاشی بیشتر از اردوی منظم میپرداخت. یعنی برای هر فردی آرد خوراکه رایگان، اسلحه و جباخانه موقت، و معاش ماهانه ده روپیه میپرداخت، در حالی که عسکر منظم ماهانه هشت روپیه معاش داشت. امیر در این تشکیل و مصرف مجبور و محتاج نبود زیرا اردوی قوی و کافی در برابر هر قیام داخلی موجود داشت ولی میخواست که توسط این گونه تشکیل و سوقیات، مردم و منطقه شورشی را دشمن طوایف و مناطق دیگر ساخته از اجتماع ملی تجرید نماید. چون این شورش ها متعدد بوقوع میرسید، نتیجه پالسی امیر تولید دشمنی و نفاق در دایره وسیع تر بود.

امیر عبدالرحمن خان تمام شورش های دوامدار را با تحمیل فشار و رفتار ناهنجاری در موضعش خاموش نمود، در همه جا قلعه های مستحکم را تخریب، مردم راخلع سلاح، مواشی را تاراج، مقاومت کنندگان را اعدام و حتی زنان را در ردیف مردان اسیر گرفت، چنانیکه منگلی های پکتیا و بلوچیهای

چخانسور چنین شدند. هم چنین کروخیل ها، پنجشیری ها، نجرابی ها، جاجی ها، جدرانی ها، جمشیدیها، فیروز کوهی ها، میمنه گی ها، بلوچی ها وغیره همه یکسان از این زهر قهر چشیدند. ولی در بین همه قیام های قندهار و بلخ و هزاره جات دامنه وسیع تر داشت، زیرا منحصر بعلاقه ئی نی بلکه در ولایات وسیع کشور گسترده شده بود. آخرین مرحلهء جنگ های داخلی را صوقیات بولایت نورستان در سال ۱۸۹۶، شورش های جمشیدی های هرات، کوچیان غلجائی، مردم میمنه و فیروز کوه و بلوچ های چخانسور تشکیل میداد. بعد از آن حادثه مهمی تا زمان مرگ امیر در ۱۹۰۱ اتفاق نیافتاد.

۱-قیام قندهار، هرات و میمنه:

سردار محمد ایوب خان زمامدار هرات بعد از جلوس امیر عبدالرحمن خان و در سازش و نرمش او بادولت انگلیس طرف توجه مردم قرار گرفت. زیرا مردم سردار محمد ایوب خان را دشمن انگلیس و قاید جنگ میوند میدانستند. همین که سردار در قندهار بصورت ناگهانی مورد حمله جنرال رابرتس قرار گرفت و به هرات عقب نشست در صدد تهیه و تجدید قوا و حمله به قندهار برآمد. تا این وقت انگلیس ها قندهار را (اپریل ۱۸۸۱) تخلیه و مامورین امیر عبدالرحمن خان اشغال کرده بودند. سردار که خودش را مستحق سلطنت افغانستان با ۱٤ کندك عسکر منظم و توپخانه به قندهار کشید وقوای مدافع امیر را (غلام حیدر خان و قاضی سعد الدین خان) درهم شکست و شهریان با پیشانی باز از او استقبال کردند. روحانیون هم بریاست ملا عبدالرحیم کاکر و ملا عبدالاحد پوپلزائی و پنج نفر دیگر سلطنت سردار را بحیث دشمن فرنگ تصدیق و امیر عبدالرحمن خان را بحیث طرفدار انگلیس و مستوجب عزل اعلان کردند.

امیر عبدالرحمن خان شخصاً و به عجله سپاه قوی به قندهار کشید و سردار عبدالقدوس خان حاکم تاشقرغان را به تایمنی و فیروز کوه هرات فرستاد تا درعقب جبهه سردار محمد ایوب خان تولید اغتشاش نماید. جنگ امیر و

سردار در خارج شهر قندهار بعمل آمد و بعد از حرب شدیدی سپاه هرات در هم شکست وسردار مجبور به عقب نشینی گردید. در حالیکه شهر هرات بدون جنگ به سردار عبدالقدوس خان تسلیم شده بود. پس سردار محمد ایوب خان مجبور به فرار در کشور ایران گردید. جنرال فرامرز با یکهزار سوار به تعقیب او پرداخت. نصرالدین شاه ایران نیز بدولت انگلیس تعهد کرد که به سردار مجال حمله به افغانستان ندهد.

امیر عبدالرحمن خان به آسانی قندهار و هرات را تامین کرد وهم در شهر قندهار ملا عبدالرحیم و ملا عبدالاحد و پنج نفر دیگر را از «بست خرقه» خلاف عنعنه بکشید و در حضور خود اعدام نمود. اما کار سردار محمد ایوب خان به پایان نرسیده بود. شش سال بعد (۱۸۸۷) مردم میمنه به رهبری دلاور خان والی و قسمتی از قشون هرات بقیادت داود شاه خان نایب سالار بر ضد مظالم امیر عبدالرحمن خان برخاستند و سردارمحمد ایوب خان را به آمدن افغانستان دعوت نمودند. سردار بشکل مخفی از تهران. به ولایت خراسان کشید و تا خواف رسید اما دیر شده بود زیرا قسمی از سپاه هرات طرف دولت را التزام و بضد داود شاه خان قیام کردند و جنگ داخلی در گرفت. سردار محمد ایوب خان از سرحد افغانستان مغلوبانه به مشهد برگشت و از طرف حکومت ایران محبوس و به دولت انگلیس تسلیم گردید. داودشاه خان هم در جنگ بشکست و فرار کرد اما دستگیر شد و به کابل اعزام گردید. امیر او را با دو نفر همراهان او به طریقه «سنگسار» اعدام نمود. دلاورخان والی میمنه نیز مورد هجوم قشون بلخ قرار گرفت و چون تنها مانده بود تسلیم شد.

در این ضمن در سال ۱۸۸۶ مردم جاجی و جدران سر از تادیه مالیه دولت پیچیدند ولی با قوت شکستانده شدند. هم چنین سردار نور محمد خان و سردار فیض محمد خان که از سرحد شرق با پول انگلیس و اعلانات بسیار در ولایت پاکتیا داخل شده و اهالی را بشورش ضد دولت واداشته بودند و حتی شهر خوست را اشغال کرده بودند، نیز از طرف قوای دولت کوفته شده و بفرار در علاقه تیرا مجبور ساخته شدند.

۲- قیام بلخ (۱۸۸۸):

سردار محمد اسحق خان والی بلخ کاکا زاده و همکار امیر، مرد معتدل و طرف امید ولایت بود. اما همین که مظالم امیر در افغانستان شدت اختیار کرد، سردار متنفر گردیده و در صدد اشغال تاج و تخت برآمد. تمام دهقان و مالدار و مامور و افسر ولایت که ضد امیر بودند، صمیمانه طرفدار سردار شدند، زیرا صدای مظالم امیر سرتاسر ولایت را در هراس افگنده بود و در این میانه سردار نعمتی محسوب میشد. یعقوب علی که خود جز مامورین سردار و ناظر وقایع بود مینویسد که: آوازه های ظلم و ستم امیر چنان ترسی در ولایت مخصوصاً در قشر مامورین ملکی و نظامی تولید کرده بود که اگر کسی را به مطایبه میگفتند در کابل جلب شده نی او از ترس قالب تهی میکرد چنانیکه یك افسر چنین شد و بمرد و اگر کسی به کابل میرفت فاتحه او در مزار خوانده میشد.

در هجوم و تراکم چنین شایعات و تبلیغات، فرمانهائی از امیر رسید که اول عده، از مامورین و افسران ولایت را بغرض رسیدگی از امور محوله شان و باز خود سردار را بنام مشوره دادن در امور مهمه مملکت به کابل احضار کرده بود. اینست که همه به سردار متوصل شده چاره رهائی از این مهلکه خواستند. سردار از فرستادن آنان به کابل امتناع کرد و خود در دشت شادیان اعلان استقلال نموده و بمردم گفت کابل از ظلم امیر به ستوه آمده و مرا دعوت به آمدن کرده اند اگر رد کنم سردار محمد ایوب خان که در دست انگلیس است کابل را خواهد گرفت. به سرعت تمام عسکر و افسر و مامورین بیعت نامه را امضاء کردند مگر یك نفر ضابط سواره «حبیب الله» که گفت مهرش موجود نیست و فوراً اعدام شد. پس تسلیحات شروع و سرحدات ولایت مسدود، خطبه در جوامع قرائت گردید، توپ های قشله به صدا در آمد و سوقیات آغاز شد. سردار محمد اسمعیل خان فرزند سردار محمد اسحق خان تنها شخصی بود که اشتعال خانه جنگی را برای کشور مضر میدانست و طرفدار فیصله پدر نبود.

سردار با سپاه خود به خان آباد قطغن کشید. تمام قشون قطغن و بدخشان با جنرال سیدال به سردار پیوستند در حالیکه والی قطغن عبدالله خان توخی در خنجان میخ کوب مانده بود. سردار با نه کندك عسکر منظم و همین قدر قشون گشاده و توپ خانه بعد از تامین قطغن به تاشقرغان برگشت و در موضع «غزنی گك» وضع الجیشی اختیار نمود. امیر عبدالرحمن خان به ضد سردار تبلیغ موثر و وسیعی در کشور نمود تا جائیکه مردم و عسکر میمنه برخاستند و جنرال شریت قوماندان طرفدار سردار را محبوس و به هرات فرستادند. جنرال در هرات با پنج نفر همراهان خود (صمد خان کمیدان، توره خان منگباشی، الماز خان قراول بیگی، کمال الدین شاه آغاسی و امیر بیگ خان) اعدام و کله های شان پرکاه شده بدربار امیر فرستاده شد.

قوای امیر در دو ستون یکی براه هزاره و دره صوف و دیگری به استقامت تاشقرغان در حرکت بود. قوماندان سپاه بلخ جنرال محمد حسین خان با قوماندان کابل جنرال غلام حیدر خان معروف به سپهسالار لندی، در بین راه غزنی گك و حضرت سلطان بهم رسیدند. جنگ در محاذ دشت و محاذ تپه های جوار دشت در گرفت. سردار از سطح مرتفعی نظارت مینمود. قشون سردار در دشت سپاه کابل را در هم شکست و عوض ادامه جنگ دست به تاراج بنه دراز کرده و شکست خورد و فرار نمود. در عوض جنرال محمد حسین در تپه ها بر آمده و سپاه کابل بیرق تسلیم بر افراشت وبه غرض عرض سلام جانب سردار حرکت کرد. اما جنرال محمد حسین خان مخابرات منظم نداشت و سردار را از جریان میدان غافل گذاشته بود. سردار که فرار قشون خود را از جبهه دشت و پیش آمدن قشون کابل را بطرف خود دید، شخصاً به آتش کردن توپ خانه پرداخت در حالیکه سپاه کابل بغرض تسلیم می آمدند. در این وقت به سردار گفتند که سپاه اردل (کابل) سلام کرده است. او تصور کرد که سپاه خودش به دشمن سلام نمود است لهذا میدان فتح شده را بگذاشت و به سرعت به جانب تاشقرغان حرکت کرد و از آن جا به ساحل آمو کشید. عایله اش از مزار رسید و با شکست خوردگان به تعداد ۸۳۷۷ نفر توسط کیمه بندر پتکی سر جیحون

را در پنج روز عبور نمودند و در شیرآباد و بازار قوچی فرو کشیدند. امیر بخارا با مهمان نوازی مصارف همه را میپرداخت تا آنان را در شهر ها متفرق نمود که خود کار کنند و نان خوردند. سردار با سه صد نفر خواص او در چهار باغ سمرقند جا داده شذ و دولت روس سالانه ١٢ هزار منات به سردار معاش تعیین نمود.

امیر عبدالرحمن خود به بلخ کشید و در راه شهر مزار هنگامیکه رسم گذشت سپاه را از زیر سایه بانی معاینه میکرد، یك نفر عسکر هراتی از قطار خود برآمد و امیر را هدف گلول تفنگ قرار داد. در همین وقت اتفاقاً امیر بیك جانب چوکی خمید و گلوله تکیه گاه امیر را سوراخ و محافظ عقب چوکی را زخمی نموده و امیر نجات یافت. جنرال غلام حیدر خان که نزدیك خط عبور قشون استاده بود به فوریت ضارب را با ضربت های شمشیر خود بکشت و صدای منع امیر را ناشنیده گرفت. به همین سبب بود که بعد از مرگ سپهسالار لندی با آن همه خدماتی که برای امیر نموده بود، دارائی او ضبط و خانواده اش محبوساً به کابل احضار شدند. این چوکی امیر مکه از گلوله تفنگ سوراخ برداشته بود با تفنگچه نی مکناتن به وزیر اکبر خان داده و بهمان تفنگچه کشته شده بود، یك جا در اولین موزیم کابل (کوتی باغچه ارگ شاهی)- بعد از جنگ سوم افغان و انگلیس گذاشته شد. ولی بعداً هر دو از موزه غایب گردید.

در حال امیر به مزار رفت و بعد از تنظیم به کابل برگشت اما انتقام سختی از طرفداران سردار محمد اسحق خان کشید. اسرائی که از افسران سردار بدست او افتاده بود، روزانه پانزده نفر در میدان مرادخانی کابل به ضربت شمشیر افسران سپاه کابل پارچه پارچه میگردیدند.

۳- قیام هزاره جات (۱۸۹۱- ۱۸۹۲):

اصلاً مردم زحمت کش هزاره جات که در قلب کشور افتاده اند از دیر باز در سایه استحکامات طبیعی منطقه و صعوبت راه های مواصلات، از ارتباط دایمی پایتخت دور تر مانده و با زراعت و مالداری و صنایع نساجی و فلزکاری (ساختن برگ و گلیم و ستام اسپ و غیره) به شکل منزوی تری میزیستند. این شرایط در داخل حیات فیودالی زمینه بسط و تحکیم ملوك الطوایف را در این سرزمین آماده داشت. لهذاه در هر منطقه خورد و بزرگ این ولایت یك تعداد کثیر ملوك الطوایف بوجود آمد و بعد ها که از نظر مذهب نیز جنبشی واقع شد، یك تعداد رهبران مذهبی به نام های: سید، مجتهد، مبلغ، ملا و خطیب و غیره در پهلوی ملك الطوایف قرار گرفتند. پس مردم هزاره که قبلاً قسمت عمده حاصلات کار خود را «قهرا» در دهن میر و ارباب و سلطان و کدخدا می انداختند اینك بقیه حاصلات خودرا «طرعا» در دامن این نایبان شرعیت میریختند. به این ترتیب دارائی دهقان و چوپان هزاره بعنوان، مالیات و بیگار و خرچ دسترخوان ملك و خان و نذر و نذور و خمس و زکات و غیره توسط ارباب و روحانی بلعیده میشد.، در عین حال عناصر مرتجع افکار مردم را بطرف تهقرا و خرافات و اوهام رهنمونی میکرد. تمام چراگاه های غنی و اراضی شاداب و مزروعی هزاره در دست این گروه استثمارگر در آمده بود و از طرف دیگر نان مفت و راحت بدون زحمت روز به روز در تولید مثل و تکثیر جنس این طبقه استثمار کننده می افزود. در مناسبات اداری و رسمی بین هزاره جات و ادارات مرکزی دولت نیز وکیل و قیم مردم فقط طبقه فیودال و روحانی بشمار میرفت. این ها عنداللزوم ماحصل استثمار خود را باحکام محلی و مامورین رسمی دولت تقسیم کرده و نفوذ خود را در بین مردم استوار نگهمیداشتنند.

یکی از بزرگان این دسته میر ناصر بیگ بود که در دربار امیر شیرعلی خان نفوذ کرد و توانست که مردم خودرا از شمول در دربار و اردوی افغانستان

دور نگهدارد. محمد عظیم بیگ پسر علی زاهد خان سرکرده طائیفه «سه پای- دایزنگی» فیودال دیگری بود که به امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۷ مکتوبی نوشت و گفت: پدران من به ضد سلاطین سابق افغانستان اقداماتی کرده و به مردم هزاره و پشتون ضررها رسانده اند، من نیز همین کار را کرده ام و اکنون از دولت خایفم. اگر شاه مرا رتبه «سرداری» دهد به خدمت دولت حاضر خواهم شد. امیر عبدالرحمن خان با آن که پروگرام انهدام ملوك الطوایف مقتدر و رقیب خود را داشت، برای جلب او این در خواست محمد عظیم بیگ را منظور نمود و بیگ در ۱۸۸۸ به دربار آمد. امیر چنانی که وعده کرده بود او را لقب «سرداری» داد.

فیودال های هزاره که در داخل دره ها میزیستند برضد مرکزیت دولت بوده و به مقاومت های کوچك و محلی میپرداختند. چنانیکه در ۱۸۸٦ مردم پشه ئی و شیرداغ توسط ابراهیم سلطان و عبدالعلی خان و سلطان علی خان پسران سردار شیرعلی خان جا غوری و حیدرعلی خان نواسه او به مقابل دولت قیام کردند. ولی امیر عبدالرحمن خان با سوق سپاه شورش را خاموش نمود و طبعاً خان های که مسبب شورش بودند به دولت تسلیم شدند. بالاخره این مقاومت ها متمرکز شد و جنبه عمومی اختیار کرد. امیر عبدالرحمن خان در ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان را بغرض تامین سرتاسری هزاره جات با سپاهی از کابل و هرات و قندهار بفرستاد. او با خان ها به مدارا داخل مفاهمه شد واکثریت شان اظهار انقیاد و تادیه مالیات نمودند. خان ها به نوبه خود خلعت گرفتند و ولایت آرام گردید تا جائیکه سردار توانست بعضاً قلعه های مقاوم را منهدم و مقاومت کنندگان راخلع سلاح نماید و هم عده را به نام سرغند شورش محبوساً به کابل گسیل کند. عساکر سردار در قشله های جدیدی که بالای مردم به بیگار آباد کرده بود، جا گرفتند.

سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه با عده از قشون باقیماند. بعد ها چند نفری از این قشون در ارزگان که تابع دولت بود به ابروی خانواده ئی تجاوز کردند و مردم بیشتر بر افروختند و در ارزگان وزاولی و

اجرستان وغیره دست به شمشیر بردند. این آتش بتدریج در دایره وسیع تری مشتعل گردید. فیودالهای بزرگ مانند میر فضیلت بیگ و میر محمد رضا بیگ وغیره بر این آتش هیزم ریختند. عبدالقدوس خان سرکرده گانیرا که قبلاً خلعت داده بود محبوس کرد و در کابل فرستاد. در زندان های هولناك کابل بر این عده سخت گرفته شد و آوازه آن در هزاره جات پیچید و مردم از ترس جان به مقاومت خود افزودند. در سال ۱۸۹۱ جنگ های کوچك و محلی تقریباً به یك جنگ عمومی هزاره جات مبدل شد خصوصاً که مامورین و افسران عبدالقدوس خان به تعدی بیشتری پرداختند و این روش مردمان بی طرف را نیز به ضد دولت بر انگیخت. غلام حسین گدامدار دولت آنقدر با مالیه دهان و تحویل کنندگان غله رفتار ظالمانه و خشن نمود که مردم از تحویل دادن غله برای مصرف قشون سرباز زدند و قشون متعلقه عبدالقدوس خان برای تحصیل غله بر آمدند و در این کار شکنجه مقام گرفتند همان دختران و پسرانی را که اعلیحضرت از خرید و فروش باز داشته بودند مفت و رایگان به جبر و اکراه متصرف شدند و به آن هم اکتفا نکرده زنان شوهر دار را گرفتند. پس مردم اطاعت را گذاشته بغاوت کردند تا دیدند هرچه دیدند. از جانب دیگر علمای ملت (ملا ها) در وقت بغاوت تفریق مصلح و مفسد نکرده همه را تکفیر نمودند. از آن پس حکم شد که سادات و کربلائیان وزوار در کابل فرستاده شوند. این ها دیگر خود را کشته و مال وعیال خود را تاراج شده پنداشتند، پس تن به مرگ نهادند و تمرد آغاز کردند و البته تا پای مرگ سر بر خط فرمان نخواهند نهاد. (۱)

امیر عبدالرحمن خان قضیه را علاوتاً ضبغهء «مذهبی» داد و اعلامیه مرتبهء میر احمد شاه خان را مهر گذاشت و منتشر نمود و به اینصورت تفرقهء مذهبی را تشدید کرد. این تنها نبود امیر از سیاست مضر خود که در چنین موارد دانست تعقیب کرد. . یعنی سپاه نامنظمی موقتاً در مناطق همجوار در منطقه قیام کننده تشکیل و با اسلحه و جباخانهء دولتی مجهز نموده سوق

۱- سراج جلد ۳ صفحه ۸۹۰.

مینمود و هم برای چنین سپاهی بیشتر از قشون منظم معاش میپرداخت. امیر عبدالرحمن خان در این عمل خود در بین مردم افغانستان و مناطق مختلفه آن دشمنی و استخوان شکنی ایجاد مینمود. تا هیچگاهی مردم نتواند در مقابل دولت متحد باشد و این عین همان چیزی بود که دولت استثماری انگلیس در افغانستان میخواست و یا در سایر کشور های شرق تطبیق میکرد.[1]

سوقیات امیر تحت این نقشه از کابل و بلخ و هرات و غزنه و غیره در هزاره جات آغاز گردید. افسران بزرگ عبارت بودند از: سردار عبدالقدوس خان (بعد ها اعتماد الدوله)، سردار فقیر محمد خان، سردار عبدالله خان والی قندهار، جنرال شیر محمد خان، کرنیل فرهاد خان، سپهسالار غلام حیدر خان، برگد امیر محمد خان، و فیودال های طرفدار دولت از قبیل سلطان علی خان پسر سردار شیر علی خان جاغوری، میر حسین بیگ لعل، میر ابراهیم بیگ سرجنگل، میر غلام رضا بیگ خلج، میر محمد رضا بیگ القان، میر غلام حسین بیگ اشترلی، میر یوسف بیگ تخت و غیره. در طول سال ۱۸۹۲ زد و خورد خانه گی در داخل کشور دوام داشت و البته منجر به شکست شورشیان گردید. زیرا مردم هزاره تنها با تفنگ و تفنگچه و قره بنه و شمشیر و سیلاوه به مقابل توپ خانه و اسلحه بر تر دولت می جنگیدند. مردم هزاره تلفات زیادی دادند و تلفات روحانیون نسبت به فیودال ها بیشتر بود. زیرا فیودال ها اغلب به دولت تسلیم شدند. در حالیکه روحانیون کشته و یا فراری گردیدند. از «یکه اولنگ» صد خانوار روحانی بدست دولت افتاده و یك هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردید و دو هزار و یکصد روحانی در جنگ کشته شد.

امیر عبدالرحمن خان آن فیودال های هزاره را که به طرف دولت خدمت کرده بودند عزاز نموده و رتبه و معاش داد و از آن جمله بود سلطان علی خان جاغوری پسر سردار شیر علی خان که مستمری سالانه چهار هزار و سه صد روپیه و پنجاه و چهار خروار غله گرفت، زیرا نامبرده اکثر سرکردگان شورش را بدست آورده و به دولت سپرده بود و هم تصادیق این خدمت را از جنرال شیر

۱- تفرقه انداز و حکومت بکن.

محمد خان و کرنیل محمد حسن خان و سمندر خان حاکم ارزگان بدست داشت.

امیر عده از افسرانی را که نسبت به مردم هزاره تعدی کرد بودند بعضاً مجازات نمود: جنرال میر عطا محبوس و دارائی او ضبط دولت گردید. او از ۵۰۰ خانوار هزاره هجرستان فی خانه چهل سیر جو و گندم، از مردم بی زمین فی خانه سه روپیه و از دایه فولاد وزاولی و سه پای هشتاد هزار روپیه به ظلم گرفته بود هم دختری نامزاد دار را خود نکاح کرده بود. کلنل فرهاد که در هزاره جات مرده بود تمام مایملك او مصادره شد. او در جنگ شیخ علی هفت هزار مواشی مردم را به تاراج برد بود و ۳۵۰ نفر مرد و زن بیگناه جاغوری را محبوس به کابل فرستاد تا در بازار هریك به قیمت ۲۰ تا ۱۲۰ روپیه فروخته شد و خودش مردم را تعذیب و توهین نمود. البته امیر عبدالرحمن خان در مجازات خفیف این افسران خود منظوری جز این نداشت که در نظر جامعه بار مسوولیت خود را بگردن آنان اندازد. در جمله افسران دولت سپهسالار غلام حیدر خان لندی و برگت امیر محمد خان کسانی بودند که در عین ایفای وظیفه و اوامر نظامی، اخلاق نظامی خود را تبارز داده بودند.

امیر عبدالرحمن خان بعد از آن که عده زیاد از مردم و روحانیون هزاره و قسماً فیودال های مخالف را دور کرده بود روش دلجوئی نمودن را در پیش گرفت. امیر دختر عظیم بیگ سه پای راکه جزء اسرا بود به پسر خود سردار حبیب الله تزویج نمود و اعلانات طبع و منتشر نمود که شورشیان فراری به مساکن خود باز گردند و هم امر نمود که برای کشت و کار مردم گندم تخمی به نقاوی داده شود و در نقاط قحط زده امداد آذوقه بعمل آید. امیر در هزاره جات بین چراگاه های مردم هزاره و چراگاه های قبایل کوچی حدودی مشخص و معین نمود. در حالیکه قبلاً امیر چرا گاه ها را مال دولت اعلام و مستاجرینی مقرر کرده بود که آن ها قسمتی از چراگاه ها را به مالداران کوچی فروخته بودند. هم چنین امیر امر کرد که اراضی متنازع فیها بین دهقان هزاره و فیودالها قسماً از دست فیودالها کشیده شده و به دهقان های هزاره داده شود.

ولی این شورش ها طوری فجیع و با قساوت از طرف دولت خاموش ساخته شده بود که به هزار ها خانوار مردم در ماورای جیحون و ایران و هند انگلیسی فرار کرده بودند. حکومت انگلیسی هند از فراریان دو فوج عسکر منظم تشکیل کرد. وقتیکه بقیه مردم هزاره بعد از ختم جنگ های دو ساله به مساکن خود برگشتند آنقدر کم بودندکه مثلاً از ۲۰ هزار خانوار مردم بهسود فقط شش هزار خانوار باقی مانده بودند. تمام قلعه ها و مساکن مردم هزاره تخریب و مزارع شان پایمال شده بود. طبق امر امیر هزار ها دختر و پسر بیگناه هزاره در داخل افغانستان و هم در ماورای سرحدات شرقی افغانستان فروخته شدند. مظالم امیر در هزاره جات سابقه ئی در تاریخ کشور نداشت و فقط میتوان مثال آن را در تاریخ هجوم چنگیز مطالعه کرد و بس. امیر بعد ها امر کرد که غلام و کنیز هزاره به مردم خارج (یعنی هندی ها) فروخته نشوند و در ۱۸۹۷ تکسی را که بالای فروش غلام و کنیز هزاره گذاشته بود لغو نمود. اما آن چه که هزار ها نفر فروخته شده بودند در داخل افغانستان بحیث برده و بنده باقی ماندند تا در زمان پادشاهی شاه امان الله خان آزادی آنان اعلان شد. مردم هزاره نیز به این شاه طرفدار ماندند و در وقت اغتشاش بچه سقا تا آخرین لحظه سقوط او دست از طرفداری شاه نکشیدند. امیر عبدالرحمن خان علاوتاً تفرقه مذهبی «سنی و شیعه» را در افغانستان هنگام قیام هزاره شدت بخشید و آن را بشکل یك زخم غیر قابل التیام در آورده بود که بواسطه یك عمل شاه امان الله خان رو به بهبود نهاد. در زمان این شاه مراسم مذهبی آزاد و پیروان هر مذهبی به شمول هندو ها در حقوق مساوی گردیدند.

٤- الحاق نورستان:

در جبهه شرق شمالی افغانستان ولایت کوهستانی دشوار گذار نورستان (نام قدیمی آن بلور و یا بولر بود) واقع است که یکی از منزوی ترین دامنه های هندوکش به شمار میرود. این سرزمین خاموش و جنگلدار وقتی به شمول چترال

و گلگت وسیع تر از این بود که است. در قرن شانزده هم این ولایت را مسلمین به نام «کافرستان» میخواندند زیرا سکنه آن بت پرست بودند. مردم این ولایت صنعت نجاری وآهنگری و چرمگری میدانستند. در قرن چهاردهم (۱۳۹۸) یك بار امیر تیمور گورگان از اندراب به راه حصه فوقانی وادی پنجشیر داخل نورستان شد ولی از سختی را ها و شدت سرما کاری انجام نداده و برگشت. بابر نیز بعد ها به این شوق افتاد ولی سواران اعزامی او در چنین سرزمینی از پیشرفت عاجز بودند.

امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱ متوجه نورستان شد که هنوز از مطامع و حرص دولت انگلیس محفوظ مانده و از قرن ها در داخل دره های دشوار گذار و منزوی استقلال محلی و عنعنه و لهجه و مذهب قدیم خویش را نگهداشته بودند. امیر به سپهسالار غلام حیدر خان چرخی که قوماندان و والی ننگرهار و لغمان بود هدایتاً داد که مقدمات کار را فراهم نماید. تا آن وقت بعضاً از مردم نورستان به دربار های کابل آمد و رفت داشته واحیاناً داخل ماموریت هائی میبودند و قسمتی هم که در همسایه گی پنجشیر. بودند مالیات به دولت میپرداختند. اما بعضی دسته جات آنان در جوار لغمان گاهی به حمله و یغما مبادرت میکردند و چون تباین مذهبی موجود بود حمله و دفاع شکل مذهبی بخود میگرفت.

سپهسالار چرخی برای انضمام نورستان بدواً به کشیدن راهای عبور متوجه شد و هم یك قشون چهار هزار نفری آماده مارش نمود. اما این کار نمیتوانست عملی شود تا وقتیکه مسایل سرحدی شرق افغانستان با دولت انگلیسی یکطرفه نمیگردید. در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ معاهده منحوس دیورند چترال را در دهن استعمار انگلیس انداخت و آندولت در ۱۸۹۵ چترال را اشغال کرد. امیر عبدالرحمن مجدداً متوجه نورستان گردید در حالیکه علاقه اسمار را قبلاً تحکیم کرده بود. اما امیر مراجعات مردم چترال، باجور، تیرا وزیری، مسعود و کرم را با مکاتیب و نمایندگان شان که قبول اطاعت امیر را برخلاف معاهده دیورند پیشنهاد میکردند، نپذیرفت و دیوار های طبیعی و

آهنین کشور را بدشمن گذاشت. سردار پسر امانی الملك مهتر سابق چترال در جلال آباد و شیر افضل خان مبارز مشهور چترالی در کابل و هم چنین بعد ها عمرا خان باجوری یکی پی دیگری- بعد از معاهده دیورند و تسلط انگلیس بر علاقه های شان در افغانستان پناهنده شده اند.

در هر حال سپهسالار چرخی قبل از حمله به نورستان در بریکوت قشونی مقیم ساخت و با مردم نورستان ارتباط دوستانه قایم نمود تا جائیکه رجال نورستانی نزد او آمد و رفت شروع نمودند و بعضاً به رهنمونی او تادیه مالیات پذیرفتند. اکثر مردم کشتوز اظهار انقیاد و قبول اسلام نمودند. مردم کاموز دین اسلام نپذیرفتند ولی اطاعت دولت را گردن نهادند. این لیاقت سپهسالار بود که مردم جنگ جوئی را به تغیر دین اجدادی و به قبول اطاعت با حداقل تلفات و استعمال شمشیر واداشت. دیگر نه کشتار انبوهی صورت گرفت و نه مردم به برده گی، کشانده شد.

در سال ۱۸۹۶ سپهسالار که جاده ئی تا اسمار و دهنه نورستان تمدید کرده بود به مردم نورستان ابلاغ کرد که هدف دولت فقط تمدید راهی بین نورستان تا بدخشان است و بس و متعاقباً خود با قشونی داخل نورستان شد. قشون چهار هزار نفری او با پانزده روز آذوقه در چهار ستون به استقامت کامدیش، کوردیش، بتی گل و بزگل مارش نمود و خودش پای پیاده در محل رود کوردیش کوهی را عبور کرد. در این جا مردم نورستان دو دسته شدند، دسته ئی اطاعت سپهسالار را پذیرفت و دسته ئی به دفاع برخاست. از آن جمله مردم بزگل مساکن خود را گذاشته به کوه ها بر آمدند. قسمتی از مدافعین بعد از یك تصادم مختصر دست از دفاع کشیدند. سپهسالار داخل دره کمو شد و روسای کاموز با اهالی آن اظهار انقیاد کردند و دین اسلام را پذیرفتند. همین ها بودند که یك نفر جاسوس انگلیس را با چهار نفر طرفداران وطنی او از بین خود ها اخراج کردند زیرا این ها مردم را به اطاعت از انگلیس و ضدیت با امیر دعوت میکردند. متعاقباً کامدیش و بتی گل و منده گل گرفته شد. مردمانی که در کوه ها فرار کرده بودند، همینکه از روش سپهسالار

آگاه شدند از کوه ها فرود آمدند و تسلیم شدند. آنانیکه از طرف سپهسالار به کابل فرستاده شده بودند هم به توصیه او از طرف امیر عبدالرحمن خان مخلع گردیدند. شدید ترین جنگی که بین سپاه و مدافعین رخ داد در موضع کلوم بود. تلفات قشون دولت به ۲۰۰ نفر رسید. مدافعین در این جنگ تفنگ و کتاره نیزه و تیروکمان استعمال کردند.

سپهسالار به شدت مشغول تمدید راه ها و ساختن پل ها بود تا ولایت را تحت کنترول آورده بتواند. سپهسالار «لندی سین» را نیز بگرفت و نشه گام را مطیع ساخت و دره پیچ را تامین کرد. آنگاه او بت خانه ها را برانداخت، مساجد بنیاد نهاد، معلمین مذهبی بگماشت و بروسای اهالی چوخه ماهوت و لنگی های زرین انعام داد. سپهسالار ۱۹ مجسمه چوبی (ارباب انواع نورستانی ها) و مقداری تیروکمان نورستانی به کابل فرستاد و ۸۰ نفر معلمین مذهبی بخواست و به تعلیم دین اسلام پرداخت. بعد ها سپسالار معلمین مذهبی بیشتری از کاپیسا و پروان و لوگر و لغمان به نورستان آورد و توسط ترجمانان مستخدم از نورستان به تعلیم اهالی نورستان پرداخت. معهذا تبدیل دین قدیم به دین جدید به زودی میسر نبود و هنوز ۱۳۶۰ خاندان در قصبات، اوشیر، مونونر، پشسرو، سورنج، دره شنگر، ایلوری، منجا، دره بارگل، کوم دوم، پیکل، براده، مستر، گرام و غیره دربت پرستی باقی ماند، امیر امر نمود مسلمانان قدیمی لغمان در بین آن ها داخل و مخلوط گردند تا دین اسلام در نورستان تعمیم یابد.

سپهسالار برای مساحت اراضی مزرعه نورستان مساحین مقرر و مقدار مالیه نقدی و روغن معین نمود و شمار مال مواشی مردم را بغرض تعیین مالیات امر کرد. هم چنین مالیات مواشی را از چهل «یك» مقرر کرد و بالای اراضی مزروعه شان (دوازده هزار وچند صد روپیه) مالیات گذاشت. امیر که از عدم قبول سفید پوشان نورستان دین اسلام را شنید به جنرال تاج محمد خان قوماندان بدخشان امر سوقیات مکرر به نورستان و مسلمان ساختن سفید پوشان نمود. سپهسالار نگذاشت و کتبا امیر را قانع ساخت تا جنرال را با

عسکر و توپ خان اش از عرض راه بدخشان عودت داد.

به این صورت الحاق کافرستان تکمیل شد ولی مردم «بشنگل و کتور» (سفید پوشها) دین اسلام نپذیرفتند. نام این ولایت به «نورستان» تبدیل شد و سپهسالار در بریکوت برگشت. تمام این کار در مدت هشت ماه (سال ۱۳۱۳ مطابق ۱۸۹۶) به انجام رسید در حالیکه تفاوت قشون سپهسالار بیشتر از ۲۲۹ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی نبود ۵۰ نفر عسکر در کوتل باندول از شدت برفباری بمردند ولی باندول، واینش و ممو را گرفتند. مجموع اسرای مدافعین نورستان ۳۰۹ نفر بالغ می شد که در کابل آورده شدند. عده ء کمی از مدافعین به چترال فرار کردند. این عده اسرای کسانی بودند که از طرف محمد علی خان وکیل سیفانی به کابل فرستاده شدند نه از طرف سپهسالار. معهذا طبق توصیه سپهسالار برای ایشان از طرف امیر محل رهایش و خوراکه و پوشاکه مقرر گردید. و اما دسته های سه هزار نفره متعلق به محمد علی خان وکیل سیفانی و محمد صدیق خان حاکم تگاو و عبدالمجید خان حاکم پنجشیر که از طرف امیر عبدالرحمن خان به راه پنج شیر مستقلانه در نورستان سوق شده بودند، گرچه موضع «کورپتو» را گرفتند ولی تلفات جانی بیشتری دادند.

۵- مناسبات با دولت روسیه زاری:

مردم افغانستان بعد از هجوم های دولت انگلیس در کشور خود یك احساس تنفر و انزجار نسبت به همسایه های اروپائی خود بهم رساندند. امیر عبدالرحمن خان که در کشور روسیه سال ها زیسته بود سیاست آن دولت را در شرق تحلیل کرده و میدانست که بدوستی دولت زاری اعتماد کردن خطا است. خصوصاً که تاریخچه دوستی امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلی خان در برابر چشم او قرار داشت. به علاوه از قرار داد ۱۸۳۷ روس و انگلیس مطلع بود که دولت روسیه از داشتن هرگونه «ارتباطی بلا واسطه انگلیس با افغانستان» انصراف کرده و این تنزل سیاسی دولت روس زمینه ئی برای

«تعادل قوا» در افغانستان نگذاشته است. از طرف دیگر امیر با دولت انگلیس سازش کرده بود. لهذا امیر برای همیشه از نزدیکی با روس اجتناب میکرد و حتی در مکاتبات و رفت و آمد های جزئی نیز با روسیه محطاط بود. امیر به سرحد داران خود نوشت که پای هیچ روسی را این طرف سرحدات افغانی نگذارند و اگر نامه ئی داشته باشند خود شان در سرحد متوقف و نامه ها به کابل ارسال گردد.

سردار عبدالقدوس خان والی هرات به سببی مورد عتاب و عزل واقع گردید که خود سرانه یك نفر روسی را اجازه عبور از ولایت هرات به ایران داده بود. معهذا امیر از دشمنی با روس احتراز داشت و حتی المقدور سعی میکرد پای خشونت و تصادم در میان نیاید. افسران و سرحد داران افغانی موظف بودند که هیچ گاه در برابر حرکات اشتعالی روس ها از جا در نرفته و دست به سلاح نبرند. وقتیکه سردار نصر الله خان پسر امیر در ۱۸۹۰ رسماً به لندن فرستاده شد امیر یك هدایت نامه ۳۳ فقره ئی به او نوشته داد که درماده ۱۵ چنین نوشته شده بود: «اگر حرف دشمنی روس یاد شود و یا از نور چشم بپرسند که روس دشمن افغانستان است یا دوست؟ جواب مختصر تقلیل اللفظ کثیرالمعانی بگوئید که: اگر روس اراده، پایمالی ما را ندارند ما هم خیال گرفتن آن طرف سرحد خود را نداریم فقط[1]

٦- قیام عمومی هزاره ها:

امیر تازه از جنگ سردارمحمد اسحق خان و آرام ساختن ترکستان فارغ شده بود که با قیام عمومی یکی از اقوام بزرگ کشور یعنی مردم هزاره مواجه گردید.

مردم هزاره که مخلوطی از نژاد مغول و تاجیکان محلی کوهستان غور

۱- افغانستان در مسیر تاریخ. صفحه ٦٦٣- ٦٧٣

می باشند، به علت انتساب به مذهب شیعه از اکثریت مردم افغانستان که سنی مذهب اند، تفریق می شوند. تا عصر امیر عبدالرحمن خان، این ها در انزوا از سایر مردم بطور نیم مستقل در دره جات کم زمین و کوه های دشوار گذار افغانستان مرکزی زندگی می کردند و نظام اجتماعی شان مثل پشتون ها، قبیلوی بود و فیودالی بود، با این تفاوت که پشتون ها قسماً ده نشین بودند و قسماً خانه به دوش، در حالی که هزاره ها تقریباً همه بر زمین قایم شده بودند. از جمله عشایر متعدد هزاره تنها آن عشایری که در خارج کوهستان مرکزی حیات به سر می بردند، مثل هزاره شیخ علی در شمال کابل و هزاره ء سنی مذهب قلعه نو هرات، مالیه به دولت می پرداختند و توسط حاکم و قاضی اداره می شدند. در عصر امیر شیرعلی خان رئیس هزاره ء جاغوری که او هم شیرعلی نام داشت از طرف امیر لقب سرداری حاصل کرده بود با دربار ارتباط قایم کرده تاحدی از هزاره ها در نزد شاه نمایندگی می کرد.

امیر عبدالرحمن خان که مانند تمام مستبدان، مردی سخت بدگمان بود، دو پسر سردار مذکور را به قتل رسانید و در نتیجه، این رابطه هم در بین دولت و مردم هزاره قطع شد. در سال های بعد، امیر هزاره های شیخ علی را که در سر راه کابل و مزار سکونت داشتند و متعرض کاروان ها می شدند، به سختی مجازات نمود و عده بزرگی از آن ها را به ترکستان و سایر نقاط کوچ داد. این اقدامات به قدری مؤثر بود که به روایت سراج التواریخ:

«دره ء ترمش و دره ء وادو و دره ء اشرف و سایر نقاط موطن و مسکن هزاره ء شیخ علی از وجود ایشان وغیره مردم تهی گردید... و حضرت والا فرمان کرد که از مردم افاغنه سکنه غوری و بغلان در مواضع مذکوره جای بدهند.»

این فرمان توسط سید جعفر کنری حاکم منطقه اجرا گردید. هم چنان وی هزاره های جاغوری و جغتو را که بعضی از آن ها در جنگ غلجایی علیه حکومت شرکت کرده بودند گوشمالی داد و حاکم و قاضی و برای اداره ء آن ها تعیین کرد.

هزاره ها که قبلاً مالیه نداده بودند، از تقاضای مالیهء زمین و سایر عوارض شاکی شدند، اما مهمتر از آن موضوع قضا بود که توسط قضات دولتی بر اساس فقه حنفی اجرا می شد، در حالی که هزاره ها چنانچه دیدیم شیعه مذهب و تابع فقه جعفری بودند و تطبیق فقه حنفی را تعرض بر مذهب و اعتقاد خود می شمردند. طبعاً ملاکان و عالمان دینی شیعه که این اجراآت بر حیثیت و منافعشان آسیب می رساند، بیش از سایرین متأثر شده به تبلیغات علیه آن آغاز کردند. چون هزاره ها از نظر مذهب به علمای شیعهء ایران خصوصاً مشهد وابستگی داشتند از طرف آن ها هم به مقاومت در برابر نفوذ دولت سنی مذهب تحریك شدند.

در سال ۱۸۹۰، امیر پس از فراغت از امر ترکستان متوجه هزاره جات گردیده سردار عبدالقدوس را به حکومت بامیان مقرر کرد و به او وظیفه داد تا به داخل هزاره جات نفوذ نموده سلطه دولت را در سرتاسر آن منطقه قایم کند. دراین وقت محکمترین مرکز قوم هزاره ارزگان بود که در شمال قندهار واقع است. سردار موفق شد تا به کمك بزرگان هزاره که در دربار زندگی داشتند مثل محمد عظیم خان پیش خدمت و امثال او، رؤسای هزاره را در دایزنگی و دایکندی و حتی ارزگان به قبول حاکمیت دولت مرکزی به شکل تعیین حاکم و قاضی و تأسیس ساخلوی نظامی قانع سازد. در بهار سال ۱۸۹۱ سردار عبدالقدوس خان با سپاه ده هزار نفری به ارزگان داخل شد، اما به زودی در بین قوای او مردم محلی روابط برهم خورده نیروی حکومت در ارزگان به مخاطره افتاد و اردویی که به کمك آن اعزام گردید، منهزم ساخته شد. علت این امر را هر یك از دو طرف به شکل جداگانه بیان کرده اند. قرار اظهار مقامات دولتی بزرگان هزاره پس از تسلیم شدن به مقابل قوای حکومت چون منافع و امتیازات و حاکمیت شان را در خطر دیدند اختلاف مذهبی را بهانه ساخته، به تحریك مردم اقدام نمودند و با خدعه قوای حکومت را مغلوب ساختند. اما به موجب روایت دیگر که قسماً شفاهی می باشد و قسماً توسط هزاره هایی که پس از جنگ به کویته و مشهد پناهنده شدند انتشار یافته است، علت اصلی قیام

مردم، دست اندازی و تعرض کارکنان لشکری و کشوری دولت بود برمال و ناموس مردم هزاره. کشف واقعیت امر که اقدام اول از کدام طرف صورت گرفت دشوار است، اما با درنظر گرفتن سختگیری و استبداد امیر و تبلیغات مذهبی و سیعی که علیه مردم هزاره به جریان انداخته بود و آن ها را به توهین به دو خلیفه اول اسلام متهم می ساخت، می توان رویهء نیروی اشغال کننده را در برابر مردم محلی تصور کرد. اما جرقه ای که این آتش را مشتعل ساخت، موضوع گل بیگم ملقب به شیرین جان، دختر یکی از سران هزاره بود که توسط یك نفر از افسران امیر عنفاً مورد تعرض قرار گرفت. می گویند با شنیدن این خبر امیر از روی مطایبه اظهار داشت:

«بلی این تلخی نتیجه آن شرینی می باشد.»

بانشر این خبر قیام هزاره شکل عمومی گرفته حتی سرانی که تا آن وقت برای امیر در راه مصالحه کار می کردند مثل محمدعظیم خان سابق الذکر در زیر تأثیر همبستگی قومی و مذهبی به مبارزین پیوستند.

جنگ برای سه سال از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۳ با نهایت شدت دوام کرد. امیر که توسط ملایان احساس مذهبی سنی را به درجهء غلیان رسانده بود، بزرگترین قوای مختلط نظامی و قومی را از پنج سمت کابل، غزنی، قندهار، هرات و مزارشریف به داخل هزاره جات سوق داد. بزرگترین سرداران او مثل سردار عبدالقدوس خان، سپهسالارغلام حیدر خان چرخی و جنرال امیر محمد خان در آن جنگ سهم گرفته دره جات مختلف هزاره جات را یکی بعد از دیگری به زور و قوه فتح کردند. هزاره ها که برای بار اول با هم متحد شده بودند، با شجاعتی که قسماً ناشی از مأیوسی بود به رهبری رؤسای قومی شان مثل میر حسین بیگ ارزگان (که بعداً از اسارت فرار نموده به هند برتانوی رفت) سردار محمد عظیم خان و قاضی میر عسکر و دیگر میر ها و سلطان های محلی دره به دره و قریه به قریه با قوای دولتی جنگیدند. هر قدر جنگ دوام می یافت قهر و عصبانیت و بی رحمی جانبین که تبلیغات روحانیون آن را

همچنین می کرد افزایش می یافت. اما در حالی که هزاره ها دست شان جز به افراد اردو به کسی نمی رسید، نیروی حکومت و سران ایشان بر مردم ملکی بیداد می کردند. این ها علاوه بر قتل و شکنجه مردان محارب و غیر محارب، بر زنان و اطفال هم ابقا نمی نمودند و ناموس زنان ودختران جوان را با کمال بی باکی مورد تعرض قرار می دادند، در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر می ساخت و به عنوان غلام و کنیز در شهر ها به فروش می رسانید. در پایان جنگ، امیر پنجاه دختر زیبا را به عنوان صورتی برای تمتع خود و شهزادگان انتخاب کرد و پسران جوان میران و بیگ ها را بطور غلام بچه، جزء عمله، دربار ساخت. راجع به رویه، سران سپاه در هزاره جات، سراج التواریخ می نویسد که:

«به مسمع فیض مجمع والا رسید که سردار عبدالقدوس خان چند تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتازند به اسم سیرتی تصرف کرده هم چنان هریك از قوا و سپاه یك یك و یا دو دو را در آغوش تمنا کشیده، روز عشرت به نازو نوازش می گذرانند و حضرت والا او را فرمان داد که بعضی از دختران بزرگان آن قوم را که شایان خدمت حضور و سزاوار پرستاری حرم محترم عفت دستور پادشاهی باشد، به رضاء و رغبت ابوینش برگزیده، گسیل درگاه عالم پناه بدارد و در خصوص دوشیزگان که خود او و سران و اعداد سپاه به دست آورده بودند، ارقام فرمود که چرا مرتکب چنین امر شده اند... سردار معزی الیه از کاری که دراین باب ارتکاب ورزیده بود، تغافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آنچه از دختران هزاره مشاهده افتاد همه بهایم صفت و بوزینه هیئت و خرس صورت اند که طبیعت انسان هرگز خواهش ندارد از ایشان به نکاح یا پرستاری برگزیده زیست کند.»

گویا بعد از همین سوال و جواب بود که فرمان صادرشد:

«اگر مردم هزاره بخواهند زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سجل و

مهر قاضی و حاکم هر قدر که (کار کنان دولت) می خواهند غلام و کنیز خریده، ده یك بهای آن را محصول به دولت بدهند.»

از صدور این حکم مردم هزاره مر معیشت یافته به هزاران زن، فرزند و دختر را از دو الی ده سیر جو، جواری و گندم فروخته عسرت مرفتشان به بسرت مبدل گردید. هر کدام از سپاهیان که رخصت منزل و مقام خود حاصل می کردند چند تن برده کنیز آورده می فروختند و در نتیجهء این امر، فروش پسر ها و دختر های هزاره ها چنان گسترش یافت که چون چندی بعد برخی از هندوان قندهار به جرم زنار بستن به کنیز و غلام هزاره، مأخوذ شدند و هندوان قندهار در مقام دفاع از ایشان عرض کردند که:

«غیر از این ها دختران وپسران و زنان بسیاری از این قوم را تاجران و بازرگانان مسلمان و هند خریده از راه تجارت در شالکوت و سند و هند برده حتی به لولیان شهر وبازار فروخته ایشان همه در آغوش هند ونصارا در آورده مزد می گیرند.»

قرار سنجش نمایندهء دولت انگلیس از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹٤ در حدود ۹ هزار نفر هزاره به طور کنیز و غلام در بازار کابل در محل بیع و شری قرار گرفتند، در حالی که عدهء دیگر در سایر شهر ها به فروش می رسیدند. امیر برای توجیه این اعمال خود چنین استدلال می کرد که با رسیدن روس ها و انگلیس به سرحدات افغانستان هزاره ها که با سایر مردم افغانستان اختلاف مذهبی دارند، خطری را برای سلامتی و آزادی افغانستان تشکیل می دهند. اما در واقع چنین نبود، زیرا هزاره ها به سابقه احساسات مذهبی شان از همکاری با عناصر غیر مسلمان اجتناب می کردند و تنها عدهء محدودی از سران ایشان در جریان جنگ دوم با انگلیسان همکاری نمودند که آن هم با همکاری سران قبایل سرحد قابل مقایسه نبود. هر چند ویسرا بعد از انتشار خبر بیدادگری دولت در هزاره جات و هیجانی که در اثر آن در مشهد و سایر نقاط ایران رخ داد، در نامه ای امیر را به میانه روی دعوت نمود، اما امیر از

این مداخله رنجیده جواب داد که:

«چون مردم هزاره از اتباع او می باشند، بطوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید آن ها را مجازات می کند.»

هم چنان او در برابر دولت ایران و تبلیغات مجتهدین شیعه خصوصاً مشهد وضع شدیدی اختیار نمود، بطوری که می توان گفت این مداخلات به جای آن که به حال هزاره ها سودمند واقع شود فشار دولت وحس انتقام امیر را در برابر آن ها شدیدتر ساخت، درنتیجه یك عده زیاد از هزاره های ارزگان و جاغوری و سایر نقاط که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ دیدند ملك و وطن خود را گذاشته با آن چه از عیال و اولاد برای آن ها باقی مانده بود بعضی به سوی مشهد در ایران و برخی به کویته در بلوچستان مهاجرت کردند و در آن نواحی متوطن شدند.

این امر هم با سیاست امیر موافق افتاد، زیرا در این وقت وی بی طرفی دوره، اول پادشاهی خود را در بین اقوام مختلف کشور ترك گفته به سابقه، حسن قومی صریحاً از پشتون ها و در بین آن ها از درانی ها طرفداری می کرد، بنابر این به جای آن که مانع خروج هزره ها از افغانستان شود دوازده هزار خانوار درانی و چهار هزار خانوار غلجایی را به ارزگان کوچ داد و زمین هایی را که قبلاً ملك هزاره ها بود به آن ها بخشید. بطوری که در منطقه، ارزگان که تا آن وقت قلب هزاره جات و مرکز آن محسوب می شد، فقط یك اقلیت کوچك هزاره، محروم از ملك و زمین باقی ماند و بس.[۱]

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. صفحه ۳۹۹- ٤۰٤.

آن روز کــه آب و خــاك برهم زده اند
بـر طـیـنـت آدم رقـم غـم زده انـد
خـــالی نبـــود آدمی از درد و بلا
کین ضـــربت اولین بر آدم زده اند

یاغی و غازی از قطاع الطریقی دهات تا به اعتراضات سیاسی در شهر ها

با ثبات شدن روز افزون دستور بعد از جلوس ظاهر شاه در سال ۱۹۳۳ محراق فعالیت های سیاسی اهل تشیع از دهات و قصبات دور بسوی شهر گردانیده شده و این تغیر جهت چنین افاده نمی شود که هزاره ها بکلی خاموش شدند، بلکه نحوه و شکل اعتراض تغیر کرد و زیاد تر شکل محلی را بخود گرفت. و بصورت پراگنده از شکل مذهبی آن خارج گردیده و بسیاری این اعتراضات و نارضایتی سیاسی از سال ۱۹۳۳ با ینطرف بنام یاغی و یا قطاع الطریق نامیده می شد، و بطورآشکارا یك تعداد مردم که با حکومت مخالف بودند و به مشکلات مواجهه می شدند، به کوه ها پنا برده و اسلحه بر علیه دو لت برداشته و بنام استبداد می جنگیدند و هم بین کوچی ها و هزاره ها زد و خوردها صورت می گرفت، و رپوچی های هزاره ها اطلاع میدادند که کوچی ها اشخاص بی گناه را به قتل رسانده محصولات شان را برده مواشی شان را تغذیه میکنند، که عناصری گماشته شده از بیرون این نوع شایعات را پخش میکردند و نقاضت را دامن میزدند. و هم شایع میگردید که خانه ها را چور میکنند، که اکثراً اغراق آمیز و تحریك کننده بود، بانهم فهمیده نمی شد که چنین اطلاعات راعمومیت دادند. صحت و سقم آن را معلوم کرده نمی توانستند، اما کوچی ها از جانب دولت حمایه می شدند، و از چراگاها در

مناطق مرکزی کشور استفاده میکردند، حتی به زراعت شان تجاوز صورت میگرفت. این عمل توسط دادن قرض به هزاره ها که بین کوچی ها و پشتون ها از سالیان متمادی این نوع معامله جزایان داشت صورت میگرفت. و این پشتون ها حتی در هند و برما به چنین معاملات داد و ستد منهمك بودند، به یك روایت این نوع معامله از وقت امیر عبدالرحمن خان به اساس محروم ساختن از حق طبیعی انتخابات جریان داشت، اما در دهه شصت ۲۰٪ زمین بدست کوچی ها افتاده ۶۰ تا ۸۰٪ هزاره ها زیر بار قرض گور شده بودند، چون کدام طریق اصلاح و جبران از جانب حکومت دیده نمی شد، همانا که اشخاص یاغی را مردم هزاره جانب داری میکردند و تقویه مینمودند، یك حادثه را حکایه میکنند که شخص بنام یوسف بیگ که در منطقه شهرستان از چنگ دولت فرار کردو نزده سال در حالت یاغی گری بسر برد تا بالاخره توسط عبدالله خان وردك حاکم دهزنگی دستگیر گردید، و به کابل نزد هاشم خان صدراعظم آورده شد و بالاخره اعدام گردید. بعد در سال ۱۹۴۰ حوادث دیگری رخ داد ،.شخصی بنام ابراهیم گاؤ سوار و یا بچه گاؤ سوار در شهرستان بغاوت کرد و آن را چنین باز گو میکنند، بعد از بغاوت یوسف بیگ و اعدام آن ظلم و استبداد حکومت بیشتر گردید و آن ها در جمع آوری روغن برای دولت به زور متوصل گردیده و مردم فرار میکردند و مردم راغل و زنجیر و زولانه نموده و با پا های برهنه بالای خار استاده می کردند، تا روغن دولت را بدهند، میگویند در دوران امیر حبیب الله خان شهید روغن را از هزاره ها بنام سر چربی بی بی ها جمع میکردند: چون مظالم مامورین دولت بیشتر قابل تحمل نبوده، همانا بچه گاؤ سوار بغاوت نموده و حکومت شهرستان را تصاحب کرد ، و از بین برد و یك زمستان بصورت مطلق وی پادشاه شهرستان بود ، در بهار همان سال حکومت یك تعداد کلان شوندگان هزاره را به شهرستان فرستاد و بچه گاو سوار را عفوه کرد ، و بغاوت فرونشت و خاتمه یافت، و نامبرده را هیئت با خود به کابل آوردند و ظاهر شاه وی را عفوه کرد ، با وجود بغاوت و شهرت بچه گاو سوار وضع به همان حالت سابقه خود باقی ماند یعنی مامورین

حکومت و کوچی ها کماکان به بهره برداری اقتصادی شان دوام دادند و مردم هزاره از نگاه سیاسی و اقتصادی فاقد قدرت بودند که این وضع را علاج کنند، اما بصورت تدریجی در شهر کابل و دیگر شهر های بزرگ قدرت سیاسی و اقتصادی را بدست گرفتند، و به صفت یك قوه اقتصادی و قوه کار تبارز کردند، دوکانداری، لیلامی فروشی تا پرزه فروشی موتر ها راقبضه نمودند و در عین زمان مرد ها و زن های شان در موسسات خارجی و خانه های خارجی ها مشغول کار بودند، هم چنان بانك های خصوصی داشتند تا با نو واردین هزاره قرضه بدهند تا مشغول کار شوند.

هم چنان یك کالونی قوی در جمال مینه تشکیل دادند و مانند لانه زنبور در آن جا سکنا گردیدند. و بعضاً با برخورد های پراگنده زور بازوی شان را به حکومت و مردم اهل سنت نشان میدادند و مزید بر آن یك کالونی بزرگتری را در دشت برچی تشکیل دادند، و همه سازمان های سیاسی شان را به آن جا انتقال دادند که از نظر دولت بیرن بود و دست آخوند های ایران بیشتر در اشتعال آتش برضد پشتون ها بازی میکرد و از سفارت ایران دستور میگرفتند.

در تحلیل فعالیت های یوسف بیگ و بچه گاو سوار ابراز نظر میکنند که آن ها نماینده مردم با این پدیده جدید بوده که آن را بنام قطاع الطریق اجتماعی یاد میکنند: Hobsbawm میگوید که در جامعه های عشیر یوی و قبیلوی و نژادی با چنین تاخت و تاز ها آشنا میباشند لاکن فاقد تشکیلات داخلی بوده که نمیتواند چنین یك گروه قطاع الطریق ها اعتراض اجتماعی را ایجاد کنند. اما وقتیکه خود شان یك سیستم فوق، طبقه را طرح کنند و یا در راه خلق بوجود بیاورند، با وجودیکه این ارتباطات پیچیده هزاره ها و کوچی ها بصورت درست درین تعریف مبارزات نژادی یا طبقاتی تطابق نمیکند، اما هزاره ها درین سیستم بزرگ اقتصادی و اجتماعی مدغم ساخته شدند که باطرز خود شان تفاوت داشت، در نتیجه هزاره ها در صدد آن بر آمدند که هویت اصلی شان را در جامعه تبارز دهند و هم نبودن الترناتیف دیگر و تلافی گذشته ها

باعث گردید که قطاع الطریق سیاسی در این دوره نمو و تشکل نماید، یوسف بیگ و بچه گاو سوار فاقد یك اساس آیدیالوژی بودند. همانا که شجاعانه بر علیه بی عدالتی حکومت بغاوت کردند، و هم کدام چنل دیگری برای شان وجود نداشت که نارضایتی شان را تبارز دهند و نه کدام سازمان وجود داشت تا مردم را دریك قوه سیاسی منسجم سازد: اساس و بنیاد مخالفت شان را برعلیه بهره کشی و استثمار منجربه قیام مسلحانه بر علیه ستم و فشار گردید همانا که حکومت آن ها را بنام قطاع الطریق تاپه زد، باوجودیکه مردم آن ها را بنام قهرمان ها مینامیدند و باین حساب مردم به او لقب بچه گاؤ سوار را دادند، عوض این که او را ارباب خطاب کنند که در اجتماع مورد قبول واقع میگردید، و این لقب گاؤسوار زیادتر با لقب حبیب الله بچه سقاؤ تشابهه داشت که مردم بوی داده بودند که کدام لقب قبیلوی نبوده بلکه مردم به نسبت غربت و بیچارگی چنین القاب را به آن ها میدهند و چنین القاب از تغیرات در یك اجتماع سرچشمه میگیرد، که شخص میخواهد هویت خود را تبارز دهد و از شکسته نفسی کار بگیرند و عین قضیه در مورد بچه گاو سوار صدق مینماید. که گذشته تاریك سابقه خود را عقب زده و شروع میکند که خود را جزؤ یك اجتماع بزرگتر که فشار طبقاتی یك واقعیت آن می باشد بشناساند، درین جا کلمه یاغی بسیاری از مشخصات و کرکتر را که با قطاع الطریق اجتماعی ارتباط میگیرد توضیح مینماید بر علاوه دلالت به راهزنی و مخالفت نیز مینماید.

مخالفت یوسف بیگ و بغاوت بچه گاو سوار درین جا نه تنها عکس العمل به مقابل فشار وظلم حکومت بوده بلکه برضد تاخت و تاز کوچی ها در منطقه شان میباشد، و هم برضد حکومت جهت برهم زدن تعادل عنعنوی و قبیلوی بوده و تاحدی اعتراضات هزاره ها در محل در واقعیت یك عمل ارتجاعی بوده نه انقلابی و طبیعت آن همانا زنده نگهداشتن حوادث و عکس العمل های قبلی میباشد، در عین وقت واقعیت امر اینست که چنین عمل ها نشانه تغیر اساسی در اجتماع هزاره ها محسوب میگردد، این تغیرات موجب نارضایتی اجتماعی

شـده ولو باعث از بین بردن و انحـلال نارضـایتی مـیگردید، در همین دوره فعالیت سیاسی سید ها و میران بشکل مذهبی و علاقه فردی و شخصی باقی ماند و بصورت عموم مسایل ملی را احتوا نمی کرد، مثلاً هنگامیکه رشته پیری و مریدی به اساس برادری به آن صبغه سیاسی داده شد، اما این شکل آن بکلی فرقه ای بود مگر در حقیقت به استثمار سیاسی و اقتصادی هیچ گونه ارتباط نداشت و به همین منوال ارتباط پیری و مریدی تا سال ۱۹٦۰ به همان شکل آن باقی ماند و هم تمام مسایل ملی بین گروپ های مذهبی به نسبت کسب قدرت و رهبری مذهبی لاینحل ماند و عدم علاقه روحانیون به مسایل عمده سیاسی باعث اندیشه گروپ های پیری و مریدی شده است و هنوز هم بصورت واضح روشن نشده. از اثر مصاحبه متعددی که از سال ۱۹۸۲ در پاکستان بعمل آمد، هیچ یك از مصاحبه کنندگان اطلاع ندادند که زعمای مذهبی هیچ کدام شان مبتکر کدام فعالیت سیاسی نشده اند یك عده آن برعلیه اشخاص سر شناس ملی مانند بچه گاؤ سوار فعالیت مینمودند و این وضع تا سال ۱۹۷۸ کودتای کمونستی دوام کرد، و قطع علاقه رهبران مذهبی شیعه از موضوعات سیاسی عموماً با عدم تمائل رهبران مذهبی به فعالیت های سیاسی و بی علاقگی شان به چنین موضوعات از اثر مدغم شدن هزاره جات در دولت نشان دهنده آن است که زیاد تر به موضوعات عنعنوی مذهبی منهمك گریدند. اما در عین وقت پیوستگی و اعتماد زمینه را بری توسعه فعالیت های سیاسی شیعه ها در بیرون هزاره جات مساعد ساخت و با رشد انکشاف حکومت مرکزی در اواسط قرن بیست باعث رشد نفوس کابل گردیده که بصورت عمومی با سرازیر شدن مردم هزاره به شهر کابل این رشد سریع به مشاهده میرسد، اگر چند که اهل سنت بصورت عمومی از این رشد نفوس منفعت میبردند مثلاً از وظایف دولتی و انکشاف اقتصادی، در همین روال هزاره ها نیز به سوی کابل جلب گردیده و بصورت عموم در ناحیه های چنداول، کارته جمال مینه، قلعه موسی مسکن گزین شدند، و به اساس عقده های قبلی در مورد کابل و مردم آن عبدالعلی مزاری و حزب وحدت تا جائیکه توانستند شهر

کابل را راکت باران کردند و آن را به مخروبه و تل خاك یکسان ساختند. نا گفته نماند که میران و سید ها یا علمای قزلباش که در قُم مشهد و کربلا و نجف تربیت شده بودند در بین هزاره ها نفوذ کرده و به تبلیغات سیاسی و مذهبی میپرداختند و هزاره ها را برعلیه پشتون ها و دولت تحریك مینمودند. و دست رهبران ایرانی درین نارضایتی هزاره ها مشهود بود. البته هزاره ها هم در امورمذهبی، اعیاد، ماه رمضان، سال نو از ایرانی ها پیروی کرده و به عنعنه افغانی شان بکلی پشت دور داده و همه چیز افغاني را نادیده گرفته بودند. مجذوب تبلیغات زهر آگین آخوند های ایران و مجتهدین آن گردیده و هم سالانه یك تعداد ملا های هزاره به قم و مشهد رفته، در آن جا ها مغز شوئی میگردیدند، و با یك نفرت خاص به افغانستان عودت مینمودند و در روز های مذهبی در تکایا و در مجالس خصوصی بر علیه دولت وقوم پشتون زهر افشانی کرده تخم نفاق و شقاق و بد بینی را بذر مینمودند. کست های خمینی و دیگر آخوند ها در منازل و تکایا شنوانده می شد.

البته فرصت که مردم دیگر افغان در دستگاه دولتی داشتند کمتر به هزاراه ها میسر بود، چنانچه هزاره ها مانند سایر اقوام کشور در عسکری سهم مساوی میگرفتند، اما افسر وصاحب منصبان ارشد اردو اکثریت شان پشتون ویا دری زبان ها بودند و عده انگشت شمار هزاره و قزلباش در کدر افسران اردو پذیرفته شده بودند، زیرا دولت هراس داشت که روزی به کودتا دست نزنند و قدرت را نگیرند و کمتر به هزاره ها موقع و فرصت میدادند و عده قلیل از بچه های هزاره را در لیسه حربی و پوهنتون حربی می پذیرفتند و نمی خواستند که در کدر نظامی نفوذ کنند، مگر برعکس قزلباش ها هسته حیاتی کشور را به خود اختصاص دادند و روبه پوهنحی طب آوردند و ٩٠٪ محصلین طب را مردم چنداول تشکیل میدادند، و بازار طب از میر و سید وآغا پر شده و در شفاخانه علی آباد کالونی دوکتوران قزلباش ایجاد گردیده، و به تعداد انگشت شمار دوکتوران اهل سنت درآن شفاخان فعالیت داشتند، و به دوکتوران غیر قزلباش موقع نمیدادند، تا این که دولت ملتفت موضع گردید، و دست شان را

به تدریج کوتاه کرد و دوکتوران اهل سنت را به مرور زمان در کدر علمی پوهنحی طب پذیرفتند، و تعادل را برقرار ساختند، بانهم تعداد زیاد شان در راس شعبات مهم طب به صفت شف سرویس قرار داشتند.

اما در کدر سیاسی وزارت خارجه به اهل تشیع و هزاره ها و هم به مردم دیگر اهل سنت نیز موقع داده نمی شد، و این وزارت خانه را مخصوص سرداران، چوچه های سرداران، و کاسه لیسان سرداران، و دودمان محمد زائی ها ساخته بودند، و بنام وزارت خانه خاندانی مسمی شده بود، و کشوری را در بین کشوری بوجود آورده بودند، که آغا زاده ها با دریشی های لندنی و ساعت های طلائی و مود فرانسوی با بوت های براق در دهلیز های وزارت خارجه تا و بالا میرفتند، به سائر مردم کوچکترین اهمیت و قیمت قائل نبودند، ریُست های سیاسی در خارج در انحصار شان بود و هم در داخل کشور وظایف پُر در آمد نیز به محمد زائی ها و جیره خواران شان داده می شد.

البته گروپ بزرگ دیگر سنی در کشور همانا تاجك ها میباشد، که در کدر دولتی فعالیت داشتند. باز هم مطلب چند را مورد آغا زاده های وزارت خارجه افغانستان:

ملت بینوا، غریب، علیل و ناتوان و مریض افغان در آفتاب سوزان افغانستان و در سرمای طاقت فرسای زمستان، با دست ها، و پا های ترکیده و آبله دار شان در مرور سال کار میکردند، مالیات میپرداختند، مواد تهیه و تولید مینمودند، و اسعار تهیه میکردند، تا در راه رفاه و آسوده حالی ملت به مصرف برسد، و در اعمار کشور از آن کار بگیرند و کشور را معمور و آباد سازند و در پروژه های عام المنفعه جهت بهبود وضع مردم از آن استفاده کنند، برعکس پول ملت بلا کشیده و غریب را چند نفر طفیلی نا فهم و پرازیت های سلطنت، در وزارت خارجه و سفارت های افغانی در خارج در دعوت ها، شب نشینی ها، تفرج، قطع نظر از وضع فلاکت بار مردم به مصرف میرساندند، و بر ریش ملت می خندیدند، و این جوانان و پسران پوپکی دیپلومات نما خود ها

را از یك طبقه بکلی جدا از ملت افغان میدانستند، و با یك غرور و تکبر خاص وزارت خارجه را اجاره کرده بودند و آن را مال میراثی آبا و اجداد شان تلقی میکردند. پس برادران هزاره نباید گناه رژیم را به گردن ملت افغان به اندازند، و به عین نحوه مردم اهل سنت از تبعیض رنج میبردند، و رژیم به آن ها کوچکترین ارزش قائل نبود.

در مکاتب ثانوی و پوهنتون ها اکثریت محصلین و شاگردان از طبقه تاجك ها و پشتون ها بودند و عده قلیل از هزاره ها، و مکاتب لیلیه را نیز برای پسران قبائل پشتون ماورای سرحد و جنوبی تاسیس کرده بودند، و چنین فرصت برای هزاره ها میسر نبود، اما این را هم باید تذکر بدهم که در همین دوره برای بار اول محصلین هزاره و قزلباش در کدر نظامی پذیرفته شدند، و دروازه فرصت بروی شان باز گردید، و هم در پوهنتون روز به روز به تعداد محصلین هزاره افزوده می شد، مزید بر آن در کدر تعلیمی یعنی استادان پوهنتون از طبقه هزاره و قزلباش به تعداد کافی و جود داشت و در پوهنحی های مختلف پوهنتون به ویژه طب دوش بدوش استادان اهل سنت مشغول تدریس بودند و از کلیهء امتیازات برخودرا بودند و کدام تبعیض وجود نداشت.

یك موضوع قابل یاد دهانی است که تعداد بیشتر محصلین قزلباش به تناسب دیگر اقشار مردم افغانستان بیشتر از مزایای تحصیلات عالی برخوردار بودند، که پوهنحی طب نمونه بارز آن بود، با آن هم آن را هزاره ها ناچیز شمرده و حس بد بینی را بیشتر ساخته و به ویژه از این که استثمار و بهره برداری و رقابت در قصبات دور دست به مشاهده میرسید، و از این وضع و نارضایتی همسایه ها مانند ایران و پاکستان و روس ها این نقاضت و تفرقه را دامن میزدند، و به آتش هیزم می انداختند و به هزاره ها تلقین میکردند که سلطنت مربوط قوم پشتون بوده و باید بر علیه پشتون ها و سلطه شان به پا خاست، اگر چند که هزاره ها در کابل زیست میکردند، عین احساسات ضد پشتون را مانند هزاره های اطرافی داشتند، اما فعالیت سیاسی در چوکات مختلف و جداگانه صورت میگرفت. طوریکه قبلاً تذکر دادم مخالفت و ضدیت برضد

دولت و کوچی ها از جانب هزاره ها تنها صورت محلی بخود گرفته بود و به آسانی سرکوب میگردید، حوادث به صورت انفرادی رخ میداد در ترکیب آن احساسات مذهبی و سیاسی به مشاهده نمی رسید. در کابل گروپ های مختلف شیعه خود ها را بنام شیعه ها منسجم نموده و سازمان واحدی را تشکیل دادند و به اسم اهل تشیع مجادله و مبارزه میکردند و پرابلم اقتصادی و اجتماعی را پرابلم مشترك شان میدانستند، و آن را به حادثه کربلا و قتل امام حسین از جانب یزید سنی توجیهه میکردند.

محل تمرکز و ظهور هویت فرقه ای تکیه خانه ها بود که بقسم یك محل واحد تجمع شیعه ها از نژاد های مختلف بوده و بطور جایگاه تضمین و وحدت از آن کار میگرفتند، و یکی از هزاره ها چنین اظهار نظر کرد: «یك زمانی شخص در کابل نمیتوانست در کابل بگوید که من هزاه هستم» البته این گفته برادر هزاره به هیچ وجهه واقعیت ندارد، و ساختمان اناتومیکی، سیما و علامت مخصوص شان نمایان گر نژاد هزاره بودن شان را به وضاحت نشان میداد، و این یك نوع افترا و بهتان و تهمت است که به برادران کابلی و سنی می بندند.

در دوره ظاهرشاه به رهبران مذهبی اجازه داده شد که عقاید مذهبی شان را آزادانه اظهار نمایند. ویك عده از علماء و میر ها و سید ها از حکومت اجازه خواستند واجازه دریافت نمودند، که ممبر ها را تاسیس نمائید که از آن به بعد اظهار عقاید هزاره ها در کابل آزاد گردید، چنانچه در ماه محرم صد ها نفر از اشخاص مختلف و مربوطه نژاد های مختلف، هزاره و قزلباش، سنی در تکیه خانه آقای بلبل تجمع نموده و به اظهارات و سخنان تحریك انگیزوی گوش میدادند، و نامبرده روز شهادت امام حسین را یك روز ماتم و عزا به زدن و کندن، یعنی سینه زنی، زنجیر زدن بحد افراط و اغراق میرساندند، که با این تاثر و احساسات خون ها جاری میگردید، و بصورت کلی یك بدعت محسوب میگردید و با تعالیم اسلام و نصوص قرآن منافات دارد، و هم بروز دهم محرم در کابل تعطیل عمومی بوده، و در تکایا علمای قزلباش از وقت سؤ استفاده کرده هزاره ها را در اثنای گفتار و وعظ های مذهبی شان به شور و وجد می

آوردند و تحریك میکردند.

در روز دهم محرم معمولاً یکی از اعضای خاندان سلطنت در آن مجلس عزا داری شرکت ورزیده که بالعموم مارشال شاه ولی خان شرکت میورزید و هم اعضای سفارت ایران و دیگر سفارت خانه ها با دلچسپی خاص شرکت میکردند، به ویژه اعضای سفارت ایران به آتش هیزم میریختند.

ما نمیتوانیم که تجلیل روز عاشورا را از مسایل سیاسی و اجتماعی مجزا بدانیم، مخصوصاً در بین نفوس که در مدت کوتاه یك طبقه پایه اقتصادی محکم در شهر تشکیل داده بودند، هزاره ها و اهل تشیع عموماً هویت ملی شان را به اساس مذهب شان تعین میکردند و نه به اساس ملیت و تابعیت کشور، به عباره دیگر این ها مذهب را مظهر هر چیز دانسته، و به اساس رهنمائی و رهبری مجتهدین و علمای قزلباش مذهب شیعه را تعین کننده هویت ملی شان دانسته، و هزاره ها از نعمت سواد و دانش بی بهره بودند، کور کورانه علمای قزلباش را پیروی میکردند، و میکنند، و آنچه از حنجره شان بیرون میگردید به صفت نجات دهنده دنیاء و آخرت شان آن را می پذیرفتند. چنانچه در مرور سال ها برادران هزاره و قزلباش روز عید را مانند سایر مردم افغانستان تجلیل نمیکردند، همیشه بین مردم سنی افغانستان و اهل تشیع و هزاره های افغانستان یك روز تفاوت در تجلیل اعیاد، ماه مبارك رمضان، سال نو و روز مولود شریف موجود بود و آن ها از ایران پیروی میکردند. و همیشه گوش به آواز اعلامیه رادیو تهران میبودند، و هم بزرگترین عید شان را عید نوروزی یا عید غدیرخم تشکیل میداد، چنانچه جنده نوروز تا چهل روز در کابل و مزارشریف در حال اهتزاز میبود و از روز تجلیل استقلال کشور طوریکه شاید وباید استقبال نمی کردند، تنها از جنبه اقتصادی آن استفاده کرده و جنبه معنوی آن را نادیده میگرفتند و به تاریخ و کار نامه های رهبران و بزرگان افغان کدام ارزش واقعی قائل نبودند، بجز یك عده قلیل شان باقی اکثریت شان خود را یك اقلیت محروم دانسته و با همین لطایف الحیل از جامعه افغانی دوری میجستند، و فاصله میگرفتند و کشور ایران و رهبران مذهبی آن را

مافوق هر چیز می دانستند و اکثریت علمای قزلباش و هزاره با لهجه خاص ایرانی با افتخار تکلم کرده و به آن مباهات میکردند، زیرا همه این روحانیون در قُم نجف و مشهد تربیت دیده بودند، و مغز شوئی شده حتی طرز لباس، گفتار، کردار شان ایرانی بوده و در خانه های هزاره ها، قزلباش ها عکس های رهبران مذهبی وسیاسی ایران چه در دوره شاه و چه در دوره آخوند ها در خانه های شان آویخته بودند، به اصطلاح افغان نان، لباس و مسکن از ما و تو، تو شان در صلاح خانه ایران بود. چرا ؟ خاص از باعث این که مذهب مشترك شیعه داشتند اما افغان ها به مذهب شیعه احترام خاص داریم و از روز عاشورا مانند سایر روز های مذهبی با خیرات دادن و ختم قرآن کریم تجلیل میکنیم.

ما از برادران هزاره و قزلباش ما یك توقع داریم که باید خود راشیعه های افغانی بدانند و از حق شان در چوکات افغانیت شان دفاع کنند، و دریك گلیم غم و خوشی با دیگر برادران افغانی شان قرار گیردند ما دیدیم که در هفده سال جهاد به ویژه در وقت رژیم ملا سالاری رهبران هزاره ها قدم به قدم از تعالیم آیت الله های ایران پیروی کرده و عبدالعلی مزاری و حزب وحدت را به شمول یك گروه دیگر وطن فروشان را آخوند های ایران تا دندان مسلح ساختند، و هزار ها هم وطن شان رابه استشاره آخوند های ایران بنام عمری، اهل سنت یا پشتون یا افغان یا تاجك به فجیع ترین وضع به قتل رساندند و به ناموس زنان افغان تجاوز کردند و بعد به صورت برهنهء در قبرستان های دسته جمعی بالای هم انباشتند، پستان های زنان را قطع و بطن زنان حامله را دریدند و طفل را از شکم بیرون کردند. در سر مریضان افغان میخ کوبیدند و توسط اره از تنه جدا کردند و زنان حامله را در ملای عام در درخت بستند تا طرز ولادت شان را به سبیل تفنن تماشا کنند وهم دختران و زنان افغان را در میدان قمار شرط زدند و بعد پرده عفت دریدند و شهید ساختند و صد ها جرایم و جنایات را مرتکب شدند که تذکر هر کدام آن مو بر اندام راست میکند و همه این فجایع به صواب دید آخوند های ایران و علمای مذهب قزلباش و هزاره و به اساس عقده های مذهبی و نژادی شان صورت گرفت. کاکر مینویسد که روز محرم

کمتر در هزاره جات تجلیل میگردید، اما تجلیل با شان و شوکت و طنطنهء آن در تکیه خانه های کابل که همه آن صبغه سیاسی داشت، برای هزاره های نو وارد به کابل تازه و نوین بود که بیشتر به چنین چیزی، کلتوری یا عنعنوی و قصه های احساساتی و تحریك انگیز کربلا برخورد نکرده بودند، اگر چند که صریحاً ابعاد سیاسی در تکیه خانه ها و تجلیل روز عاشورا واضح نبود، اما ایجاد چنین جا های مذهبی یك پروسه ضروری و شرط لازم الاجرای قبلی برای سیاسی ساختن جامعه شیعه محسوب میگردید. و از این تکایا و روز های تجلیل عاشورا جهت تنویر مردم هزاره و شوراندن شان و مغز شویی شان بر علیه مردم اهل سنت به ویژه پشتون ها کار میگرفتند، در حالیکه زمامدران قُلدر وگردن کلفت سلسله دودمان محمد زائی کوچکترین خدمتی به سائر مردم افغانستان نکرده و بدبختی های بیشماری را دامن گیر ملت افغان و سائر اقوام افغان ساختند. و سیاه روزی امروز ما، قتل دو ملیون افغان بی گناه و ویرانی مطلق کشور به ویژه شهر کابل و مهاجرت پنج ملیون افغان زاده پالیسی غلط و دیوانه وارزعمای فاسد و منحط سابق و نوکران و اجیران امروز یعنی رژیم ملا سالاری میباشد و رهبران کشور همیشه پیروان هر دو مذهب سنی و شیعه را در یك سیخ کباب و بریان کرده اند، و تفاوت در نحوه کردار شان در میان نبوده و منفعت خاندانی و حکمرانی در کشور یگانه هدف و غایه و مرام شان را تشکیل میداد و آبادی کشور و آرامی مردم هرگز مطمع نظر شان نبوده است و نخواهد بود و با شیعه و سنی یکسان معامله می کردند.

۱- سید اسماعیل بلخی و ظهور سیاست اسلامی در افغانستان:

قرار اظهارات علمای شیعه و مورخین و نویسندگان اهل تشیع و طرفداران اهل تشیع سید اسماعیل بلخی را موسس و بنیان گذار سیاست اسلامی در افغانستان میدانند، نه تنها وی را مفکر شیعه و بنیان گذار بلکه بانی جنبش

اعتراض اسلامی در افغانستان می شناسند وحتی سید جمال الدین افغانی و دیگر علمبرداران نهضت اسلامی و ملی گرائی اهل سنت و افغان ها را نادیده می گیرند و از اسماعیل بلخی یك زعیم سیاسی و مذهبی قرن حاضر ساخته اند، و بصورت منظم و متواتر نویسندگان اهل تشیع و طرفداران شان در مورد اسماعیل بلخی قلم فرسائی مینمایند و در خارج مرز اخبار امید کوشان ها که با قوم پشتون ها ضدیت خاص دارند در مورد اسماعیل بلخی نشریات دارد و مرتب در پیرامون شخصیت وی به سفسطه وار اجیف میپردازند. سید اسماعیل بلخی در سال ۱۹۱۹ در ولایت بلخ در نواحی جوزجان در نزدیکی شمال هزاره جات چشم به جهان کشود. بلخی از اصل و نژاد سید بوده و از جمله علمای جید شیعه محسوب میگردد. علوم ابتدائی و مذهبی را از نزد پدر خود آموخته، و بعد به عتبات و نجف و کربلاء در عراق، قُم و مشهد در ایران رفته، تحصیلات مذهبی را به پایان رسانید، زیرا یگانه مرجع تقلید و تعلیم علمای شیعه مذهب نجف و کربلا بوده وبعد در ایران تربیه مجدد و مغز شوئی مذهبی می شدند.

تفصیلات در مورد خط مشی سیاسی بلخی در مراحل اولی زندگی مبهم و پیچیده است و معلوم نیست که این قدم بی سابقه را در جهت فعالیت های سیاسی از کجا الهام گرفت، و تحت تاثیر چه چیز درسیاست مذهبی گیر آمد، اما بعد از عودت خود به افغانستان و زندگی در ولایت بلخ به صفت یك سخن گوی سیاسی و مذهبی کسب شهرت و اهمیت نمود، که بعداً دستگیر و به کابل تبعید گردید که این هم یك خبط بزرگ سیاسی رژیم سلطنت محسوب میگردد، و موقع بهتر و خوبتر برای تبلیغات و پخش افکار سیاسی وی مهیا میسازد و همانا که بلخی در کابل با قزلباش ها ، منورین و ناراضیان دولت در تماس شده و به تبلیغات سیاسی خود در پشت پرده مذهب، آزادانه دوام میدهد.

در سال ۱۹٤۷ اسماعیل بلخی با عده از یاران خود درصدد کودتا بر علیه حکومت شاه محمود خان برآمد و دو نفر دیگر در توطه، کودتا همانا بچه گاو سوار «ابراهیم» که ظاهرشاه دو سال قبل وی را نسبت بغاوت وی در شهرستان

عفو کرده بود و نفر دیگر کودتا خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه کابل بود و نامبرده به صفت قوماندان امنیه کابل از تمام حرکات و پروگرام های صدر اعظم و دیگر مامورین عالی رتبه خبر داشته کودتا طوری طرح و پلان شده بود که ظاهر شاه جهت تداوی چشم به فرانسه رفته بود و بهترین موقع برای کودتا محسوب میگردید.

چون روز اول سال یا نوروز بنام روز دهقان هرسال تجلیل میگردید، و صدر اعظم در آن روز در محفل تجلیل حاضر میگردید، و نمایشات زراعتی را میدید، و توسط وی مراسم افتتاح میگردید که همه ساله در دامنه کوه علی آباد و کارته جمال مینه امروز صورت میگرفت. و پلان مطروحه طوری پی ریزیشده بود که یك گروپ کودتا چیان صدر اعظم شاه محمود خان را در راه بطرف جمال مینه دستگیر و ترور کنند و گروپ دوم به سرکردگی میر احمد شاه رضوانی قصر شاهی را اشغال نماید، و ابراهیم بچه گاو سوار. رادیو را اشغال نماید، و کودتا را اعلان و حکومت جمهوری اسلامی را به ریاست سید اسماعیل بلخی تاسیس نمایند. و خواجه محمد نعیم به صفت وزیر دفاع قبول شده بود و هم ظاهر شاه در اثنای کودتا در خارج باقی بماند، چنانچه سردار محمد داود عین پلان را انجام داد. و در غیاب ظاهر شاه کودتا را به راه انداخت. و رژیم شاهی را ساقط ساخت. در آن وقت و قبلا از رفتن شاه محمود خان و تطبیق پلان کودتا یك منجر دولت بنام گل جان وردك همه پلان مطروحهء کودتا را بدولت اطلاع داده بود.

گل جان وردك قبلاً در قضیه قتل در وردك به حبس محکوم شده بود و بعداً در کابل تحت نظارت دولت بود و کودتا چیان به خیال این که وی از دولت دل خوش ندارد، و از جمله ناراضیان حکومت به شمار میرفت و به اساس همین مفکوره کودتا چیان از وی دعوت کرده بودند که در کودتای شان سهیم شود و هم از مردم پشتو زبان و اهل سنت بوده و آن ها در نظر داشتند که از مردم اهل سنت نیز در آن توطهء سهیم گردند، اما برعکس گل جان وردك کلیهء قضایا را یکایك به دولت اطلاع میداد و حکومت شاه محمود خان کودتا را در نطفه

خنثیٰ ساخت. عده دیگران نیز از پلان کودتا خبر داشتند و اطلاع داده بودند. بر علاوه اسماعیل بلخی، بچه گاو سوار و خواجه نعیم طراحان کودتا و عده دیگری از اشخاص سرشناس اهل تشیع مانند میرعلی احمد گوهر، میرعلی احمدضیاء و عبداللطیف سرباز دستگیر و زندانی گردیدند. در زندان بلخی و گاو سوار به فعالیت های سیاسی شان دوام دادند، اما در دو جناح مختلف و هر کدام شان سازمان های مخفی را ایجاد کردند و هسته سازمان تحت نام پیام اسلامی را اسماعیل بلخی گذاشت و قیام اسلامی را بچه گاو سوار بنیان گذاشت و تاسیس کرد. آنان که اسماعیل بلخی را بنیان گذار جنبش اسلامی درافغانستان میدانستند و علت جدائی را بین گاو سوار و اسماعیل بلخی را به علتی محکوم میکردند، که گاو سوار بسوی حکومت تمایل پیدا کرد و پیمان تسلیمی امضاء کرد، زیرا نامبرده قبل از بلخی از زندان رها شد و اسماعیل بلخی تا سال ۱۹٦٤ در حبس باقی ماند، و بلخی به عهد خود به امام ثابت قدم ماند.

حقیقت هرچه که باشد اما جدائی بین گاو سوار و اسماعیل بلخی نشانه و علامهء بود که کلیه توافق ها و ائتلاف ها سابقه نقش بر آب گردید، در واقعیت امر چنین یك تحول بیان گر عدم ارتباط آیدیالوژی را نشان میداد و گروه گاو سوار از هیئت رهبری هزاره های مخالفین دولت بیرون شدند، با آن هم به صفت یك شخص قابل قدر در گروه ملی گرایان هزاره باقی مانده و این گروه اسلام و کمونست را اساس اهداف سیاسی شان نمیدانستند، اما اسماعیل بلخی به صفت یك مرکز یا نقطه عطف سمبولیك جنبش های سیاسی در کابل شناخته شده بود که آن هم از طریق سرودن اشعار انقلابی خود که در بین محصلین جوان شیعه و سنی پخش می گردید، مخصوصاً آن محصلین که مورد خطاب بلخی بودند و اهداف خود را تعمیم میداد و جوانان را به دادن قربانی و مبارزه تشویق میکرد و به جوانان حالی میساخت که یگانه راه پیروزی ریختاندن خون است و بس. با اظهار این اهداف انقلابی بلخی اولین شخص در تاریخ معاصر افغانستان بود که عقاید اسلامی خود را در چوکات قربانی جهت آزادی ابراز

داشت وعقیده خود را در بدل آزادی شخصی معارضه نکرد، و بلخی در افغانستان نمونه و مثال قربانی کربلا را تبلیغ میکرد و میخواست که قربانی دادن کربلا را در مجادلات و مبارزات سیاسی خود در افغانستان در سال ۱۹٦۰ در عمل پیاده کند و اهمیت عمل وی تا مدت ها طولانی تبارز نکرد، اما موضوع به صفت قربانی شخص بلخی و نقطه عطف باقی ماند و بلخی آیدیالوژی سیاسی را در افغانستان تغیر شکل داد و یك سمبول ثابت و محکم در اجتماع باقی ماند که یك تغیر بنیادی و اساسی از خود بجا گذاشت.

۲- اعتراضات اسلامی در دهه قانون اساسی ۱۹٦٤- ۱۹۷۳:

رهائی بلخی از زندان در سال ۱۹٦٤ مصادف با تدوین قانون اساسی و تجربه دموکراسی پارلمانی در کشور بود و تا کودتای ۱۹۷۳ در افغانستان بطور نیم بند پیش برده شد، و بعد از رهائی بلخی مریض و تا روز مرگش علیل و ناتوان باقی ماند، با آن هم در همان وضع و حالت ناتوانی و مریضی حزب جدید سیاسی بنام پیمان اسلامی را تاسیس کرد که در سال ۱۹٦۹ در راس آن میر علی احمد گوهر قرارداشت، نامبرده یك رهبر مذهبی شیعه از ولسوالی غوربند ولایت پروان بوده که در مسئله کودتای سال ۱۹٤۹ با بلخی یك جای زندانی شده بود. و چهارده سال را در زندان گذشتانده و در عین وقت قیام اسلامی بصورت مخفی تحت قیادت جنرال میر احمدشاه رضوانی دوباره احیاء شده و نامبرده نیز از جمله گردانندگان کودتای سال ۱۹٤۹ بر علیه دولت محسوب میگردید، این گروپ در بین اردو فعال بودند و اعضای شان را مردمان اهل تشیع و سنت تشکیل میداد.

دو گروپ دیگر نیز در اواخر دهه شصت سنی و شیعه در پوهنتون فعالیت داشتند و به نام جوانان مسلمان یاد می گردیدند و گروپ سوم توسط مولانا فیضانی رهبری میگردید و بنام مدرسه قرآن یاد می شد. و در اساس توسط

استاد غلام محمد نیازی رهبری و رهنمائی میگردید و نامبرده از زمان تحصیل در مصر به گروه اخوان المسلمین پیوسته بود و گروپ جوانان مسلمان مربی و رهبر خود غلام محمد نیازی را دانسته و از تعلیمات وی الهام میگرفتند و در مسایل سیاسی کمتر سهم داشتند اما به تدریس خود در پوهنتون ادامه میداد و شاگردان وی بصورت روز افزون مبارز و جنگجوی میگردیدند. مخصوصاً بعد از آن که محصلین چپ گرا بیشتر در پوهنتون فعالیت سیاسی را به راه انداخته و محصلین را به طرفداری کمونست ها سازمان میدادند و در پوهنتون اعتصابات و هرج و مرج را ایجاد کرده بودند. بین گروپ جوانان مسلمان و محصلین چپ گرا، مخاصمت و دشمنی شدید در پوهنتون ایجاد شده بود و در هر موقع بر علیه یك دیگر مبارزه و مشاجره رخ میداد، و حتی مسئله به زد و خورد و اسلحه گرم می کشید. بر عکس این گروپ مدرسه قرآن مولانا فیضانی سلسله صوفی گری را ایجاد کرد که فیضانی را پیر نامیدند، که بعد ها ابعاد سیاسی فعال را به خود گرفت و فیضانی به پیروان خود انکشاف سیاسی را در چوکات پیشرفت مذهبی تدریس میکرد. مزید برآن فیضانی در مورد پرابلم اساسی دیگر که توسط گروپ های دیگر اسلامی نادیده گرفته شده بود و اندیشه داشت، همانا علم ساینس و تکنالوژی امروزه بود و در اواخر دهه شصت علمای عنعنه پسند و متعصب پیشرفت علوم طبیعی را در غرب و در چوکات تعالیم اسلام عوض که بپذیرند، آن را با قاطعیت رد می کردند و ازآن پیشرفت چشم پوشی میکردند و زمانیکه در سال ۱۹٦۰ در مورد فرود آمدن بشر در کره ماه از آن ها سوال میکردند، درجواب میگفتند که زمین توسط یك جسم کروی شفاف احاطه شده، لهذا هرنوع راکت با برخورد به آن منفجر میگردد و سفر به کره ماه بکلی ناممکن است و این طرز تفکر یك نوع پریشانی و خلق تنگی را برای محصلین مسلمان به بار آورد و برای کمونست ها حربه خوبی مسخرگی بر علیه اسلام بود آن ها اظهار میداشتند که دین اسلام با نورم قرن بیست سازگار نیست، فیضانی سعی میورزید که نشان دهد که دانش و علوم ساینس را قرآن کریم پیش گوئی کرده و قرآن کریم حاوی فلسفه ای است

که با اساسات علمی امروز توافق کامل دارد، جنبه و ابعاد دیگر پژوهش خواهی مولانا فیضانی این بود که این نظریه بعد ها در ذهن وی انکشاف کرد که بصورت ضمنی اشاره به شخصیت نوع مسیحائی وی میکرد و پیروان وی او را پیرو شخصیت مسیحائی میدانستند. او را بالاتر از یك پیر تلقی میکردند، و او را نماینده مهدی آخرالزمان میدانستند که به روز باز پرس در جهان فانی ظاهر میگردد. که این قوه روحانی فوق العاده هیچ گاه در وجود فیضانی تبارز نکرد، نه در مرحله نخستین ادعای وی و نه در اواخر زندگی وی، و در واقعیت وی به تشوشات روانی مصاب شده، زیرا بعضی مریضان روانی به چنین اندیشه های بیهوده مصاب گردیده به خطای حسی مبتلا میباشند و خیال باطل اعراض روانی چنین مریضان میباشد و فیضانی به گمان غالب چنین اندیشه های باطل را به پیروان خود تبارز داده و آنها وی را بالاتر از پیر میدانستند، در این شك نیست که وی صوفی بوده باشد، نه یك پیر و ناجی مافوق قوه انسانی.

فیضانی سنی مذهب بوده و مسکن اصلی وی هرات بود و هم پیروان شیعه مذهب نیز داشت مخصوصاً از محصلین جوان و یك فکتور جذب مردم و قابلیت فیضانی در این نهفته بود که در تفرقه های فرقه ای کدام ارتباط نداشت، و آن را نادیده گرفته و به هیچ کدام طریقت صوفی ایزم مربوط نبوده و از خود یك طریقه خاص مذهبی یا پیری را انکشاف داد و روش وی اساساً بدون کتگوری باقی نماند و از تفرقه و جدائی فرقه ای عنعنوی جلوگیری نمود و پیروان فیضانی وی را خلیفه آخرالزمان میدانستند، که این عقیده پیروان وی را محکوم میکردند، که وی به صفت شیخ مردم را بسوی گمراهی سوق میدهد نه سیاسی، درین مرحله انکشافی چنین اتهامات را نادیده گرفتند و کدام انشعاب در احزاب متشکله بوجود نیامد.

فیضانی در اپارتمان خود در نزدیك مسجد پل خشتی کتاب خانه اسلامی را ایجاد کرده و درآن جا اجتماع تصوفی با ذکر را دائر میکرد، و جوانان در آن شرکت میورزیدند، بسیاری از پیروان فیضانی محصلین گروپ جوانان مسلمان

و پیمان اسلامی و قیام اسلامی با هم ائتلاف کرده و کمپاین پیروز مندانه را در انتخابات سال ۱۹۶۹ پوهنتون به راه انداختند، چه چیز باعث ائتلاف و همکاری متقابله بین شان گردید همانا مفکوره و آیدیالوژی مشترك شان یعنی پیشرفت اسلام بود که مفکوره انشعاب را تحت الشعاع خود قرار داد، مزید بر آن چنین استنباط گردید که انشعاب انعکاس کننده اختلافات آیدیالوژی نبوده بلکه ظهور گروپ جدید بود که قسماً ساختار عنعنوی، نژادی و قبیلوی را در کابل تعویض کرد.

برای یك مدت موقتی که حایز اهمیت بود همانا جنبش هزاره ها بود که بکدام حزب اسلامی سیاسی بپیوندند. طوریکه فعالیت های افراطی و متقابله سیاسی بر هر چیز دیگر غلبه کرده و سیستم پارلمانی بیشتر تبارز کرد و این مقابله های سیاسی که قبلاً نامرئی بود، دفعتاً به شکل مخاصمت های سیاسی ظهور کرد و اولین درز در بین گروه سنی و شیعه ای جوانان مسلمان افتاد و علت این درز بین پیروان سني و شیعه حزب جوانان مسلمان این بود، که بعضی از پیروان سنی جوانان مسلمان با جمعیت اسلامی پاکستان ارتباط قایم کرده بودند و معاشرت داشتند و جوانان شیعه مذهب با ایدیالوژی خارجی مخالف بودند و آن را مردود شمرده که با نورم های افغانی سازگار نبود، در حالیکه بعد تر همین جوانان شیعه مذهب پیروی از آیدیالوژی آخوند های ایران را نصب العین شان قرارداده و آیت الله خمینی را ناجیٔ خویش میدانستند و تا امروز از وی پیروی کرده جیره خوار و فرمان بردار رژیم آخوند های ایران هستند. این معضله در سال ۱۹۷۰ بین این جوانان مسلمان شکل حاد را به خود گرفت و بصورت آشکار با هم به مبارزه پرداختند و یك عده از محصلین که بصورت مخفی و زیر زمینی عضو قیام اسلامی و جوانان مسلمان بودند، به شمول یك محصل بنام فرید اختر محمد سلیمان خیل و سید اسماعیل پاسخ که ویٔ مثل فرید شیعه بود، از عضویت حزب جوانان مسلمان استعفی داده از آن جدا شدند ودیگر محصلین که آن ها اعضای پیام اسلامي و جوانان مسلمان بودند حزب را ترك گفتند، بر علاوه گروپ فوق عده زیاد دیگر محصلین هزاره

درفعالیت های سیاسی شرکت داشتند و فعال بودند به همان طوریکه انشعاب و اختلاف نظریه در گروپ های اسلامی دیده می شد، در گروپ های چپ گرای کمونستی نیز انشعاب رخ داد، مثلاً احزاب ستم ملی و شعله جاوید توسط محصلین غیر پشتون تشکیل گردیده و آن ها از تفوق و برتری پشتون ها و روس ها هراس داشتند و گروپ دیگر جوانان مغل و تنظیم نسل نوین هزاره که کدام نظر سیاسی خاص را دنبال نمیگردند مگر برای حقوق حقه اقلیت و کلتور خاص مغل مبارزه پیگیر را به راه انداخته بودند. و درین دوره مردم هزاره در افغانستان نیز فعالیت داشتند، اگر چند که این گروپ کدام هدف خاص شیعه ایزم را دنبال نمی کردند و اعتراضات سیاسی اسلامی یکی از خواسته های شان را تشکیل میداد که درین دوره تبارز نموده بود وفهم این انکشافات سیاسی ایجاب فهم و تعقیب جریان آیدیالوژی و شکل سازمان دهی را مینماید.

۳- داود خان و فرونشاندن اعتراض های مخالفین اسلامی ۱۹۷۳- ۱۹۷۸:

در این جا لازم به یادآوریست و ناگزیرم که در مورد فعالیت ها و اشخاص زندانی در دوره داود خان تذکر بدهم یگانه رهبر جوانان مسلمانکه مستقیماً درین قیام ها و کودتا ها زیدخل بود و تا امروز نجات یافته احمدشاه مسعود میباشد، که بعد ها وی را غربی ها به نام شیر پنجشیر مینامیدند، با در نظر داشت وضع بعدی، حملات احمدشاه مسعود بالای حکومت به علتی توقف کرد که مردم محلی پنجشیر برای چنین حملات آماده نبودند و یا رای مساعدت را نداشتند و شخص دیگری درینقیام ها سهم داشت انجنیر گلبدین حکمت یار رهبر حزب اسلامی فعلی بود. با وجود پلان مطروحه گلبدین به بهانه ای در پشاور باقی ماند، درحالی که دیگر رهبران قیام شخصاً در آن شرکت داشتند، و گلبدین به بهانه ای در پشاورباقی ماند و مورد سوظن رهبران قیام اسلامی که قبل از کودتای سال ۱۹۷۸ زندانی شده بودند قرار گرفت و هم شایع گردید

که گلبدین مخالفین رهبران قیام را اسلحه و کارتوس میداد.

رهبران قیام اسلامی که قبل از کودتای سال ۱۹۷۸ زندانی شده بودند قرار آتیست:

۱- انجنیر حبیب الرحمن.
۲- مولوی حبیب الرحمن.
۳- انجنیر سیف الدین نصرت یار.
٤- خواجه محفوظ و داکتر عمر از جوانان مسلمان.
۵- پروفیسر غلام محمد نیازی.
٦- عبدالرسول سیاف.
۷- جنرال میر احمد شاه رضوانی.
۸- اختر محمد سلیمان خیل.
۹- سید اسماعیل پاسخ از قیام اسلامی افغانستان.
۱۰- مولوی فیضانی.

با پیروزی کودتای جولای ۱۹۷۳ سردار داود فعالین سیاسی اسلامی به پاخاسته و یا مخالفت شان بر علیه رژیم داود خان به فعالیت های سیاسی متوصل گردیدند. زیرا داود خان به یاری و کمک گروپ چپ گرای پرچم به قدرت رسیده بود و اعضای همین گروپ در پوهنتون با فعالین مسلمان در گیر بودند و هنوزهم کینه و حسادت سابقه در بینشان موجود بوده و است. در بحبوحه این حوادث بسیاری از جوانان مسلمان لکه دار بودندو اکثریت شان کابل را ترك و به پاکستان گریختند و بسیاری از اعضای احزاب پیمان اسلامی، قیام اسلامی، و مدرسه قرآن کمتر در معرض سؤظن رژیم داؤد خان قرار داشتند، زیرا در پوهنتون کمتر با پرچمی ها در گیر بودند و هم از تغیر رژیم خیلی ها ناراحت بودند، از این رو ظاهرشاه را هم این گروپ دوست نداشتند خاصتاً مخالفین اسلامی و بصورت عموم افغان ها همه شان اطرافیان ظاهر شاه را مسوول این بی نظمی ها میدانستند «قبل از سال۱۹۵۳ شاه محمود خان و هاشم خان را». بعد ها سردار داؤد و سردار عبدالولی را مسوول

این بی سر و سامانی در کشور قلمداد میکردند نه شخص ظاهر شاه را با درنظرداشت این مفکوره فیضانی هرنوع کودتا را بر علیه ظاهرشاه رد میکرد، باوجودیکه بعضاً پالیسی های وی با نورم اسلامی منافات داشت با آنهم بی عدالتی نبود. اینوضع و طرز تفکر بعد از کودتای سال ۱۹۷۳ داؤد خان تغیر کرد و از زمان صدارت خود (۱۹۵۳- ۱۹۶۳) گروپ های اسلامی را به خوبی میشناخت، همانا که با تعقیب کودتای داؤد خان و سقوط رژیم شاهی با مدرسه قرآن با قیام اسلامی و پیمان اسلامی بنام مدرسه توحید اسلامی ائتلاف کردند و فیضانی را بنام امیر ائتلاف جدید منصوب کردند و بلادرنگ ائتلاف توحید اسلامی فیضانی پلان کودتا را طرح نمود، تا رژیم داؤد خان را ساقط سازند و از همکاری نظامی احزاب ائتلافی استفاده نمایند، همان طوریکه کودتای بلخی در سال ۱۹٤۹ در نطفه خنثی شد و کودتای فیضانی قبل از عمل افشاء گردید و بلا وقفه وضیاع وقت فیضانی والجنیر حبیب الرحمن و یك عده از افسران نظامی بازداشت شدند، «انجنیر حبیب الرحمن از زمره اعضای جوانان مسلمان بوده و از فیضانی پشتیبانی میکرد مخصوصاً بعد از انشعاب سال ۱۹۷۰» در تابستان سال ۱۹۷۵ کودتای ناکام دیگر از جانب ناراضیان ولایات و جوانان مسلمان در خارج به راه انداخته شده بود، اگر چند که از این توقع کامیابی را میبردند اما منجر به ناکامی گردید، زیرا اعضای کودتا به کمك مردم در داخل حساب میکردند، برعکس در جا های که حمله کرده بودند مردمان محل بچه های فعال مکتب را دستگیر کرده و به حکومت تسلیم میدادند و کدام حمله مؤثر برعلیه رژیم صورت نگرفت و حکومت توانست که عده زیاد کسانی که در حمله برعلیه حکومت شرکت داشت باز داشت نماید و در یك حمله عده از رهبران جوانان مسلمان را تار ومار کردند.

درسال ۱۹۷٦ کودتای سوم طرح گردید، و قبل از تطبیق، افشاء شد و این کودتا توسط جنرال میراحمدشاه رضوانی پیریزی شده بود و به تعقیب افشای آن سید اسمعیل پاسخ، اختر محمد سلیمان خیل و یك عده دیگر از اعضای قیام اسلامی که قبلاً دستگیر شده بودند دوباره بازداشت شدند.

در نتیجهء این کودتا های ناکام، اکثریت سران عمده سیاسی اسلامی در افغانستان یا در زندان افگنده شده بودند ویا بعد از کودتای اپریل ۱۹۷۸ اعدام شده بودند. آن هایکه زنده مانده بودند بالای یك دیگر خود سؤظن داشتند و به اساس آیدیالوژی انشعاب نموده بودند و به اساس این ناکامی های عبرت انگیز باید جنبش دوباره احیاء گردد.

یکی از انشعاب مهم و عمده همانا انشعاب بین فعالین شیعه و سنی صورت گرفت ویك بی اعتمادی مطلق و ثابت بین گروپ های مختلف باقی ماند و هر کدام شان یکی دیگر خود را به تخریب کاری متهم میکردند که منجربه افشای کودتا ها و توطهء های شان گردید و همکاری های قبلی جای خود را به جدایی کلی گذاشت و گروپ های سنی اسلامی مرکز شان را در پشاور در ایالت شمال غرب تاسیس کردند. و گروپ های شیعه مرکز شان را در کویته که عده کثیری هزاره ها فراری دوره عبدالرحمن خان در آن جا مسکن گزین بودند تاسیس کردند. و هم گروه مدرسه توحید مشتمل از سنی ها و شیعه ها به اساس فرقه از هم جدا شدند که یك گروپ سنی های پشتون در پشاور باقی ماندند و گروپ دوم شیعه ها به رهبری اسدالله نکته دان مرکز شان را به ایران نقل دادند، البته بعداز سقوط شاه و تاسیس رژیم خمینی در ایران و این گروپ مخصوصاً در اشاعه و نشر اوراق بنام اسلام مکتب توحید خیلی ها فعال بودند. و رژیم آخوند های ایران درین مورد با آن ها مساعدت میکردند و زیر چتر خمینی فعال بودند.

٤- دوره اعتراض عمومی ۱۹۷۸- ۱۹۷۹:

با وجود بی نظمی در وضع احزاب اسلامی جای تعجب نبود که بعد از کودتای روس و سیاه ۷ ثور ۱۳۵۷ و یا ۲۸ اپریل ۱۹۷۸ و روی کار شدن حکومت کمونستی خلقی و ساقط شدن رژیم داؤد خان و اولین قیام برعلیه رژیم کمونستی ازجانب مردم صورت گرفت و در دو محل نورستان و زمین داور در

قندهار و بعدتر در هزاره جات مخالفت آغاز گردید و همین دو محل بود یعنی نورستان و هزاره جات که در آخرین مرحله به عبدالرحمن خان تسلیم شدند و طبق گفته های بزرگان هزاره قیام برعلیه رژیم کمونستی خلقی ها در ماه اکتوبر ۱۹۷۸ درناحیه پساوند هزاره جات شروع گردید، البته بعد از قیام مردم نورستان که هسته اصلی قیام درآن جا گذاشته شد و شش ماه بعد از روی کار شدن رژیم خلقی ها مردم نورستان قیام کردند. که در واقعیت امر نخستین قیام در نورستان صورت گرفت نه در هزاره جات، قیام پساوند ناکام گردید، لاکن در بهار سال آینده به اثر قیام های مردم محل برعلیه حکام محلی شهرستان و دای کندی، لعل و سرجنگل، ناور دره صوف و بهسود موفق گردیدند و اظهار داشتند که انگیزه این شورش ها و قیام ها برعلاوه ضدیت برعلیه کمونست ها فکتور دیگری نیز در قبال خود داشت و از همه بیشتر بر علیه عمل کرد های حکام محلی رژیم کمونست و هم بر ضد رهبران محلی رژیم کمونست خلقی بود، و از دخالت این بی خردان نو به قدرت رسیده مرم به ستوه آمده بودند این قیام ها قبل از اصلاحات ارضی و پروگرام های اصلاحی آغازشده بود و هم زمانی رخ داد که رژیم خلقی ها خود را به صفت مدافع حقوق اقلیت ها در افغانستان قلمداد میکردند؟ طوریکه قبلاً تذکر داده شد اولین مخالفت و ضدیت برعلیه عمل کرد های رژیم کمونستی در نهایت امر بر علیه مامورین رسمی محلی دولت بود نه رهبران رژیم کابل. از آنجاییکه این مامورین رسمی توظیف شده رژیم خلقی به صفت حکام و مامورین دولتی فارغان جدید پوهنتون بودند، که از محل شان هزاره جات مدت ها دور بودند. و از مشکلات محلی آگاهی نداشتند و بر ضد اسلام و عنعنات باستانی مردم عمل می کردند و آن را بقایای فیودال ها میدانستند که باید توسط قوه فعلی اصلاحی قلع و قمع گردد و بدون کدام هدایت و امر حکومت مرکزی این مامورین رژیم خلقی در محلات بر علیه بزرگان محل دست اندرکار شدند و اکثریت این بزرگان قوم را دستگیر و زندانی نمودند و هم اشخاص را که بالای شان مظنون بودند خلع سلاح ساختند. درین وقت خانه های مردم را تلاشی کرده و در زندگی مردم

مداخله میکردند و به ناموس مردم و عنعنات مردم تجاوز مینمودند که هرگز در افغانستان مردم این گناه خلقی ها و پرچمی ها را نخواهد بخشید، طوریکه الآن پیروان احزاب اسلامی چه سنی و چه شیعه به ناموس، عزت، حرمت و شرف مردم تجاوز کردند، خانه ها را غارت نمودند، چورکردند و شهر تاریخی کابل را به تل خاك برابر ساختند و هنوز پروسه ویرانی شان تکمیل نشده و دیده شود که تا سقوط رژیم ملا سالاری چقدر خون دیگر خواهد ریخت.

خوب به اثر مداخلات بیجای مامورین رسمی رژیم خلقی و حوادث غیر مترقبه و دور از عدالت و انصاف از جانب خلقی ها در محیط تطبیق میگردید و مانند صاعقه، در بین مردم اشاعه یافت، نه تنها در هزاره جات تحمیل میگردید بلکه در ولایات و محلات دیگر کشور مانند آفت ساری انتشار یافت و به تدریج این مخالفت و شورش به شکل سازمان داده شده آن ابعاد گسترده را بخود گرفت، و باعث اندیشه رژیم گردید که نتوانست بصورت مؤثر برعلیه آن مقابله نماید.

در ماه جون ۱۹۷۹ تمام قوه رژیم خلقی ها از هزاره جات بیرون رانده شدند ویا درمحل شان محصور ماندند و اکثریت قصبات از کنترول رژیم خارج گردید و بسیاری دهات آزاد گردید و هسته سازمان سیاسی در ورس ولایت بامیان گذاشته شد و این اولین سازمان مقاومت هزاره که بنام شورای اتفاق اسلامی افغانستان یاد گردید، پایه و بنیان گذاری شد که شامل روحانیون، سیدان، سران قبایل و یك عده بزرگان و کلان شوندگان هزاره به شمول و کلای سابق ولسی جرگه بود که همه شان در ورس جمع شدند و از کلیه مناطق هزاره جات نمایندگی میکردند.

درین گروپ عناصر غیرمذهبی نقش رهبری را ایفا میکردند اما در مدت کوتاه زعامت شورا را سیدان بدست گرفتند، و از بین عده زیاد شان آیت الله بهشتی را که در عراق، نجف و کربلا تعلیم دیده بود به صفت رهبر یا رئیس شورا انتخاب کردند، و معاون بهشی آیت الله حسین نصیری برگزیده شد و

قوماندان سید محسن جگرن، که بعد ها به نام سیدجگرن شهرت یافت به صفت قوماندان نظامی شورا تعین شد. نامبرده یکی از رهبران قیام درغزنی شناخته شده بود که سابقاً به صفت جگرن در اردوی افغانستان ایفای وظیفه مینمود.

اگر چند آیت الله بهشتی و آیت الله محسنی را بنام آیت الله ها مینامند، اما معلوم نیست که آن ها این لقب را یا عنوان آیت الله بودن را در عراق یا ایران بدست آورده بودند یاخیر؟ اما هر دو شخصیت را به صفت علمای جید می شناختند و مورد احترام خاص اند، اما باید توضیح گردد که در گروپ های مقاومت صدها انجنیر، داکتر، مولوی مانند سبزه سبز گردیده حتی مانند گلبدین و احمدشاه مسعود که یك یا دوسال در پوهنتون درس خوانده باشند، بازهم آن ها را به نام انجنیر و غیره یاد میکنند. طوریکه طالبان یا چلی را مولوی و مولوی را بالاتر از هرچیز میدانستند و بجز از یك دام تزویر و فریب این القاب دیگر کدام ارزش در قبال خود نداشت.

برگردم به اصل موضوع که سیدجگرن را بهترین شخص سازمان دهی میدانستند، چون شورا در قسمت کنار شرقی هزاره جات واقع شده بود و بصورت منظم با دولت کمونستی مبارزه داشت و با گروپ های مقاومت خارج از هزاره جات تماس مستقیم داشت به شمول گروپ احمد شاه مسعود در پنجشیر و قاری تاج محمد بنام قاری بابا در غزنی و دیگر جبهه ها شورا در نواحی مختلف هزاره جات مانند رؤفی در شرق بامیان و گروه در شمال بامیان فعالیت داشتند.

به استثنای فعالیت های این جبهات شهرت شورای اتفاق اسلامی افغانستان متزلزل بود. زیرا سازمان رامتهم به طرفداری و منافع ملا ها و روحانیون میدانستند، نه به نیازمندی هاي هزاره ها و مردم غیر هزاره نیز شورا را متهم به عدم شرکت در جهاد مینمودند و ازین عدم فعالیت و بی علاقه گی چنین استنباط میگردید که هزاره جات از حملات حکومت مصؤن بوده و آخرین حمله دولت در تابستان ۱۹۸۰ به ناکامی منجر گردیده و علت آن هم این بود که

حکومت عملیات نظامی را در هزاره جات به تعویق می انداخت و هم که منطقه کوهستانی و دور تر از سرحد بین المللی واقع شده و از نگاه ستراتیژی ارزش آن را نداشت که با مصرف گزاف آن را اشغال کرد، مزید بر آن صدراعظم سلطان علی کشتمند که خودش هزاره بود و در دستگاه دولتی و پرچمی ها نفوذ زیاد داشت از منطقه هزاره جات به شدت حمایه کرده و هم از خواسته های اقلیت هزاره جانب داری میکرد تا در مردم هزاره طرفدارانی برای خود جلب نماید، هرگاه پالیسی پرچمی ها این بوده باشد، که هوا خواهی هزاره ها را جلب کنند، بطور یقین که موفقانه نبود و درین جا به فعالیت های کشتمند بیشتر نظر اندازی میکنم:

در دوران سلطه روس ها و حکومت نوکر «ببرك» سلطان علی کشتمند از برادران هزاره غند های قومی در هزاره جات و کابل تشکیل داد. و افراد هزاره در این غند های قومی به صفت ملیشای کشتمند تربیه نظامی دیده و در کارته سه در سرك شورا سه حویلی ضبطی دولت را پهلوی هم بدسترس غند قومی گذاشته که دفتر مرکزی و دفاتر سران غند های قومی هزاره ها در آن خانه ها قرار داشت. غند های قومی توسط افسران روسی و کمونستی در کابل تربیه نظامی می شدند و در مرکز هزاره جات توسط افسران ایرانی تربیه نظامی می دیدند، و برعلیه مجاهدین و سایر اقوام کشوربه طرفداری روس ها می جنگیدند. و کشتمند رتق و فتق این غند ها را بدست داشت و از افراد هزاره تحت تربیه و مغز شویی گرفته بود، زیرا خود کشتمنداز نژاد هزاره به اصطلاح مردم کابل هزاره گدی بود و در مدت ده سال جنگ بین افغان ها و قشون سرخ مناطق هزاره نشین به مقایسه سایر نقاط افغانستان کمتر خساره مند گردیده، بلکه بعضی جا ها دست ناخورده مانده بود و درعوض مناطق پشتون نشین مانند ننگرهار، لوگر، پکتیا، قندهار و مناطق شمالی شدیداً خسارات مادی را متحمل شده بودند. و تلفات جانی بیشماری دادند و در خفاء کشتمند ارتباطات با آخوند های ایران قایم کرده وسیل اسلحه و دیگر لوازم جنگی و ارتباطات جمعی را به نام کمك های بشری توسط طیارات فرو

میریختند و در بامیان و مراکز مرکزی هزاره جات توجه خاص مبذول داشته بودند.

در دوران صدارت خود به تکیه خانه های هزاره ها در تایمنی وات زمین های دولتی رابه قیمت نازل از طریق ...اروالی توزیع کرد و ... ها نمره زمین را به برادران هزاره توزیع کردند و به تکیه خانه مردم شیعه اسمعیلیه بیست جریب زمین را برعلاوه تکیه خانه سابقه داد. و در کلیه ارگان های دولتی طرفداران خود را جابجا کرد و امتیازات خاص را به برادران هزاره میداد و تلافی مافات کرد.

خوب اگر پالیسی ... ومت کمونستی این بوده باشد، که هزاره ها را بحال خود شان گذاشت نیز خالی از منفعت حکومت نبود، نادیده گرفتن هزاره جات و تمرکز قوا در جاهای دیگر باعث میگردد که مانع کمک هزاره ها به گروه های غیر هزاره گردد، مزید برآن شش سال مقاومت ناراضی بودن مردم روز افزون بوده و در مورد حکومت روحانیون نیز شك و تردید داشتند، اما از ینکه احزاب طرفدار ایران در حال رشد و انکشاف بودند، زیرا خواسته بودند، زیرا با کامیابی انقلاب اسلامی در ایران آخوند های ایران بصورت روز افزون نقش عمده را درسیاست مردم هزاره بازی میکرد.

۵- دسته بندی در مقاومت شیعه ها ۱۹۷۹-۱۹۸٤:

قبل از آن که تاثیر و نفوذ انقلابی رژیم ایران را در مورد وضع هزاره جات بحث کنیم، باید تذکر بدهم که درمرحله نخستین قیام مردم برعلیه حکومت کمونستی، شورا تنها سازمان سیاسی در بین هزاره ها نبوده و چندین گروه که باشورا هم آهنگی داشتند، مخصوصاً اعضای جوان نیز به چندین احزاب تعلق داشتند. که بعد ا ...جود آمدن حکومت کمونستی تبارز کرده بود و یکی از آن ها حرکت انقلاب اسلامی افغانستان به رهبری و سرکردگی

آیت الله شیخ محسنی میباشد، که توانست جبهات متعدد مقاومت را برعلیه رژیم کمونستی بوجود بیاورد.

موضوع قابل تذکر اینست که همکاری زیاد بین گروه های هزاره و غیر هزاره به پیمانه بزرگ وجود نداشت اما حکومت خواست که پشتون های وردك را برعلیه هزاره های همسایه شان استعمال نماید و به مردمان وردك اسلحه توزیع کرد تا برعلیه هزاره ها داخل پیکار شوند و هزاره و پشتون ها را بهم اندازند، و همانا که دولت کمونستی اسلحه کافی بدسترس مردمان وردك گذاشت اما مردمان وردك عوض استعمال اسلحه برعلیه هزاره ها، آن را بر ضد خود دولت کمونستی بکار بردند. دیگر گروپ اتحادیه مجاهدین اسلامی افغانستان مربوط عبدالحسین مقصودی چند جبهه را ایجاد کرد و در آوردن اسلحه از پاکستان نقش مهم را بازی نمود و در بین تمام احزاب مربوط این دو حزب استثناء بود و اکثریت دیگر آن موجودیت ناچیز شان در خارج از جامعه در کویته نام اسلام را به خود چسپانده بودند، و تنها به منظور حمایه و حفاظت از برخوردبا چپی ها از آن نام ها استفاده میکردند، برای این که زنده بمانند بیشتر از نام اسلام کار میگرفتند زیرا بدون نام اسلام آن ها قادر به جلب و همکاری مردم شده نمیتوانستند و هم بزودی از صحنه بیرون رانده می شدند. در وهله نخست جهاد موجودیت این احزاب مورد قبول واقع گردید که با اقتدار شورا تطابق داشت، که آن را بنام اتفاق یاد میکردند، که از نگاه کیفیت و ساختار و هدف از حزب اسلامی تفاوت داشت و این وضع به تدریج از بین رفت، علت آن هم نفوذ روز افزون ایران درمنطقه بود.

بادرنظر داشت تاثیر انقلاب آخوند های ایران درهزاره جات این بود که عکس العمل اولی هزاره ها در برابر ظهور آیت الله خمینی خیلی ها موافق بود و از آن به شدت و قاطعیت طرفداری میکردند و عکس های خمینی را در سرتاسر منطقه هزاره جات و در خانه ها پخش کرده بودند و آیت الله خمینی را نماینده اهل تشیع درجهان اسلام میدانستند، که این طرز تفکر دیر دوام نکرد و مساعدت های که از ایران توقع داشتند برای شان نرسید و هم ایران در جنگ با

عراق درگیر شد و کلیه انرژی و قدرت بشری و اقتصادی خود را به آن طرف سوق داد.

ایرانی ها عوض این که از حرکت اسلامی افغانستان جانب داری نماید، برعکس از حزب اسلامی گلبدین حکمت یار که یکی از اعضای جوانان مسلمان بود، طرفداری میکردند و از نگاه ایرانی ها شورا رو به انحطاط بوده و در اولین فرصت آیت الله محسنی را رد کردند، که مایه تعجب گردیده و هم یك معمای لاینحل بود که تا امروز آن را حل کرده نتوانستند.

محسنی از اهل تشیع قندهار بوده ویکی از علمای مشهور این مذهب به حساب میرود و شهرت زیاد دارد و قبل از انقلاب ثور آیت الله محسنی در سیاست دخالت نداشته و نامبرده یك گروپ را به نام صبح دانش سازماندهی داد که اعضای آن به شدت و جدیت برعلیه رژیم کمونستی فعالیت میکردند، در سال ۱۹۸۰ ایرانی ها دفتر محسنی را در ایران بستند و از گلبدین حکمتیار بنیادگرا افراطی که با خط امام خمینی یکسان بود جانب داری شان را اعلان کردند، باوجودیکه وی شیعه نبود و این کار ایرانی ها نمایانگر صحه گذاری شان بالای حزب اسلامی میباشد، البته در آن زمان ایرانی ها درغم خود بودند و زخم خود را می لیسیدند و کدام گروپ منظم سازمان داده شده دربین شیعه نبود تابصورت اساسی و درست از داعیه هزاره ها پشتیبانی نماید، بعد ها اولین گروپ و نماینده بنام سازمان نصر اسلامی افغانستان به میدان آمد. نصر را جوانان با ایدیالوژی افراطی بنیاد گرائی رهبری میکردند و در بین این گروپ معاون سابقه آیت الله بهشتی به نام صادقی وجود داشت و نامبرده سعی میورزید که رهبری شورا را بدست گیرد و هم یك شخص بنام عبدالعلی مزاری که مدتی را با آیت الله خامنه ای رهبر فعلی مذهبی ایران یك جای در دوران شاه در زندان های ایران بسربرده بود[1] نیز در صدد کسب قدرت و رهبری حزب بود. با جلب همکاری محدود مردم و جبهات عملیات در قسمت شمالی هزاره

۱- صفحه ۲۲۶ کتاب شیعه ایزم مراجعه شود.

جات سازمان نصر به تدریج نفوذ خود را در منطقه پخش کرد، آنهم از طریق سازمان دهی بهتر، اما زیادتر از باعث کمک های مالی و لوژستیکی رژیم آخوند های ایران، که این وابستگی نصر با ایران از جانب مردم هزاره بصورت عموم از جانب شورا بصورت خاص محکوم میگردید ورد می شد و از عمل کردهای افراطی نصر ناراضی بودند و به آن ها اعتماد نداشتند و مانند متفقین سنی شان یعنی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، حزب نصر را متهم میکردند که احزاب دیگر رامکرر مورد حمله قرار میدهد چنانچه در سال ۱۹۸۲ در برخورد بین حرکت اسلامی محسنی و نصر پنجصد نفر مجاهد به قتل رسیدند. مزید برآن حزب نصر را مسوول قتل و اختطاف یك شیعه ترکمن حاجی نادر سرخ پارسائی میدانند که وی با شورا پیوستگی و همکاری داشت، و فعالیت های حزب نصر را در منطقه خود در سرخ پارسا رد و مردود می شمرد، با وجود مخالفت شورا و ترکمن ها حزب نصر در تابستان سال ۱۹۸٤ حملات قاطع برعلیه شورا انجام داد، وآیت الله بهشتی را مجبور ساختند تا که از مرکز خود در ورس فرار کند و در زیر چتر و حمایه سید جگرن زندگی نماید و نامبرده یگانه قوماندان شورا است که باقدرت کافی و نفوذ فراوان درین درگیری های فرقه ای خود را حفظ نماید البته با تزئید و انکشاف قدرت روز افزون حزب نصر و مخالفت از جانب شورا که خود شان روبه انحطاط میرفت، بلکه مخالفت از جانب جیره خوران دیگر ایران بنام سپاه پاسداران بروز نمود.

پاسداران در سال ۱۹۸۲ بوجود آمدند، آن هم از باعث عدم رضایت ایرانی ها از عمل کرد نصر و در آن وقت حکومت ایران هیئت را به هزاره جات گسیل داشت، تافعالیت های حزب نصر را از نزدیك بررسی کنند، که چگونه از پول و اسلحه ایرانی ها استفاده کرده اند و آن هاازعمل کرد نصر ناراضی بوده و تصمیم گرفتند که عوض نصر نوکر دیگری را بنام سپاه پاسداران خلق کنند و این گروه و سازمان ایجادگردید، و افغان های هزاره را از زیر تور شان کشیدند و به میدان آوردند که مستقیماً تحت نظارت و رهبری ایرانی ها فعالیت نمایند.

بادرنظر داشت سیرتکامل اعتراضات سیاسی در نود سال گذشته بعضی

اشکال و نمونه ها و مراحل آن را میتوان درك کرد، در اواخر قرن نزده هزاره های که درمناطق هزاره جات در سرزمین اباتی شان زندگی و سکنا، گزیده بودند، برعلیه قوای دولتی یعنی رژیم عبدالرحمن خان قیام کردند، و بصورت طبیعی در چنین مواقع گروپ های مختلف هزاره باهم اتفاق نموده و برعلیه رژیم سنی تحت رهبری سید یا میر و یا مجتهد شان قیام مینمودند و عدم توانایی چنین ائتلاف ها که نتوانست ازدست اندازی عمال دولت جلوگیری نماید و این عمل تا سال ۱۹۷۹ دوام کرد و در همین سال مردم هزاره به اساس فرقه ای باهم اتفاق نموده و به اعتراضات شان شروع کردند تا به هدف مورد نظرشان نائل گردند اما فعالیت سیاسی در هزاره جات بصورت پراگنده و غیر مذهبی صورت میگرفت و آخرین اعتراض سیاسی به شکل بغاوت و اغتشاش در دوران سلطنت ظاهر شاه مانند قیام بچه گاوسوار بود که نتوانست قیام عمومی را بر انگیزد، با وجودیکه مردم از عمل کرد های مامورین دولت و کوچی ها ناراضی بودند، در دوران نارضایتی مردم، فعالین سیاسی سیدان و میران شیعه بیشتر جنبه مذهبی داشته و در ساختارمحور دلچسپی و علاقه شخصی شان دور میزد و بصورت عموم دای نامیزم جنبش سیاسی در هزاره جات به وضع عمومی مردم ارتباط نمی گرفت، اما وضع در کابل شکل دیگری داشت و اعتراضات سیاسی در لفافه مذهبی در بین مردم شیعه تبارز کرد مخصوصاً در دهه چهل « ۱۹٤۰- ۱۹۵۰ » و اولین مرحله تاسیس تکایا در شهر کابل بود که محراق اصلی فعالیت های سیاسی را تشکیل میداد، و مردم هزاره و اهل تشیع بصورت کل مذهب را به قسم یك میکانیزم سیاسی جهت بر آوردن اهداف شان بکار میبردند. برای بار اول مردم را به کلتور و فرهنگ مذهبی شان آشنا، ساخت و به همین نحو تکیه خانه ها بقسم هسته نمو و مشی سیاسی مردم شیعه بکار برده می شد، و به صفت یك مکتب سیاسی از آن استفاده میکردند و قبل برین تجلیل روز عاشورا کدام محل مخصوص نداشت و بالاخره امکانات بسته شدن آن در بحبوحه حوادث موجود بود و با افتتاح تکیه خانه های متعدد در نواحی مختلف کابل زمینه را برای تجلیل روز عاشورا و احیای خاطرات

قربانی های کربلا را از تکیه خانه ها بیرون کردند و به صفت یك وجیزه دراماتیك اشتراك مردم گردید، و با رشد و انکشاف احزاب قربانی حضرت حسین در کربلا به قسم یك سمبول زنده بهره برادی در آورده شد، و ازآن معرکه به نفع خود بهره برداری سیاسی مینمودند و قربانی ها را بیشتر ازین بشکل مجازی آن در مورد تحمل مظالم بکار نبرده بلکه یك شکل آیدیالوژیکی فعالیت سیاسی را بخ . گرفت و به اساس آن از هر فرد شیعه توقع میرفت که از خود قربانی دهد و انتقال این نظریه راسید اسماعیل بلخی در بین هزاره ها و اهل تشیع تزریق میکرد.

جهت ارزیابی نقش سید اسم یل بلخی نامبرده جهت فعالیت سیاسی به مردم روآورد تا در این در ییرات سریع اجتماعی قربانی ها را متحمل گردند، و بلخی اسلامرا بقسم حربه بکار برد و به صفت یك آیدیالوژی و فراهم آوری تغیرات در سیتم عنعنوی استفاده کرد و درعین و قت احزاب سیاسی الترناتیف دیگری جهت تغیرات اجتماعی نداشتند که انعکاس دهنده علاقه مندی گروپ های دیگری از قبیل مامورین دولت، محصلین، و افسران نظامی بحساب رود و در محیط شهری از اهمیت قومی و ه عنعی ی تا حدی کاست.

با رویکار آمدن رژیم خلقی ها در سال ۱۹۷۸ مقاومت از جانب احزاب که در شهر فعالیت داشتند تبارز نکرد بلکه از بین توده هاي مردم نشئت نمود و از روی شواهد انکار ناپذیر واضح گردید که قیام برعلیه رژیم در مدت شش ماه نشان دهنده نارضایتی از وضع فـ و گذشته بود و منشأ آن همانا سو استفاده مامورین دولت از موقف شان بوده و کدام منشاء خارجی نداشت. شورا یا اجتماع سیاسی که با هم آهنگی و مقاومت بر علیه دولت بود و این مقاومت در سال ۱۹۷۹ ایجاد گردید و بالعموم توسط رهبران عنعنوی مذهبی و غیر مذهبی کنترول و رهبری می شد. و مثال زنده ائتلاف ضد دولتی را باید در دوران امیر عبدالرحمن خان جستجو کرد، اساساً این حزب سیاسی نقش ناچیزی در مقاومت ایفاء کرد، زیرا کدر رهبری آن در توطه ناکام کودتای سال

۱۹۷۰ به آخرین حد تقلیل یافته بود، اما به تدریج دوباره خود را انسجام دادند و خود را به صفت یك مخالف رژیم خلقی ها تبارز دادند وهم موازی به آن خود را جانشین شورا های عنعنوی غیر اسلامی اعلان کردند، و این انکشافات مخصوصاً بعد از سال ۱۹۸۰ در صحنهء سیاسی نمودار شد، وعلت عمده آن هم درگیری ایران و آخوند های آن در مسایل هزاره ها و دیگر احزاب در هزاره جات میباشد و علناً ایرانی ها در مورد حیات سیاسی هزاره ها دخالت را شروع کردند، و زیر حربه مذهب شیعه ایزم مانند طاعون در نفوس هزاره و اهل تشیع ریشه عمیق و تباکن دوانیدند. این احزاب سیاسی هزاره ها رابطه شان را با ایران استحکام بخشیده و ایران را احیاء کننده تعالیم اسلامی تلقی میکنند. لاکن بسیاری از شیعه های، افغان که از پیروزی علیه انقلاب اسلامی در ایران خوشنود بودند، اما از کنترول و فرمانبرداری و انقیاد از ایرانی ها ناخشنود بوده و برعلیه آن مبارزه میکردند، و از نگاه ایران و جیره خواران شان این عمل توسط رهبران مذهبی عنعنوی مانند سیدان و میران به منظور حفظ منافع و حاکمیت شان بالای مردم بیسواد پیش برده می شد و به انقیاد و اوامر ایرانی ها پشت دور داده بودند. اکثریت از هزاره ها با صدور آیدیالوژی افراطی از ایران که تغیرات خطرناك را بوجود آورده که با شیعه ایزم منافات کلی دارد و قدرت را بدوش کسانی می اندازد که آن ها در بین توده های هزاره طرفدار ندارند، و هم در فرهنگ هزاره ارزش آن ها ناچیز بوده و آن را از دل و جان رد میکنند، سر انجام احزاب طرفدار ایران شاید ائتلاف احزاب دیگر را از بین برده و در عین زمان این انشعاب در ارگان ائتلاف و مقاومت مردم صدمه ای جبران ناپذیر وارد کند، و هم توانائی هزاره ها را در مقابله با رژیم کمونستی مضمحل سازد. که عین شکل امروز با رژیم ملا های سنی به مشاهده میرسد، و در نهایت امر سبب پیروزی رژیم ملا ها گردد، و پیروزی که اکثریت مردم افغانستان به آن مخالفت داشته و آن را با خون شان و اولاد شان از دامان کشور خواهد زدود، و به زبالدان تاریخ سپردند و می سپارند.

راه حل معضله های امروز و فردای برادران هزاره را باید در چوکات مصالحه

ملی و هم آهنگی و همکاری با دیگر اقوام و قبایل کشور جستجو کرد، و یک قوم به تنهائی در افغانستان حکمرانی و باداری کرده نمیتواند و دریک مملکت مانند افغانستان با نفوس غیر متجانس تفوق و برتری یک قبیله بالای قبیله دیگر اصلاً گنجایش ندارد و نه اجازه بدهند که این دیگ جوشان را بیشتر به غلیان بیاورند، برادری، برابری مسالمت آمیز را در چهار چوب افغانستان یک پارچه و متحد و داری حاکمیت ملی بوجود آورده، و مداخلات اجنبی ها را به هر اسم و رسم که باشد مردود شمرده و با قاطعیت به آن برخورد کرد. اجازه ندهند که از مذهب جهت مقاصد شوم سیاسی شان در افغانستان بنام شیعه و سنی بهره برداری کنند و برادران هزاره و اهل تشیع بدانند که افغانستان وطن مشترک همه اقوام و قبایل و نژاد ها بوده و به هیچ وجهه و قیمت اجازه نمیدهند که دشمنان آن را به نام ملیت شیعه ویا سنی، پشتون، تاجک، ازبک و هزاره تجزیه کنند و هم ملیت هزاره نمیتوانند که در شرایط کنونی بدون اشتراک مساعی سایر اقشار کشور بحیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شان دوام بدهند. بیائید برادروار با سایر مردم افغانستان در آبادانی و اعمار مجدد کشور تان سهیم شوید، دست برادری دهید، پهلوی هم زیست کنید و بر گذشته ها خط بطلان بکشید و در غم آینده خود و اولاد تان باشید. در غیر آن زورگوئی و قُلدری و از چشمه دیگران آب نوشیدن و در خوان دیگران چریدن و درد به سنگ انداختن و ویران سازی وطن سودی نیست و به نفع هیچ یک از ملیت های افغان نخواهد بود. علاوتاً به منابع دیگر جنبش نظر می اندازم:

٦- منابع دیگر جنبش:

برعلاوه تکایا در خانه های شخصی نیز بعضی عناصر اهل تشیع به فعالیت های سیاسی پرداخته و در تنویر جوانان ناراضی و مخالفین رژیم سلطنتی به نحوی از انحا استفاده میکردند. برعلاوه مناطق اهل تشیع مانند چنداول، مرادخانی، جمال مینه در نواحی دیگر مانند کارته ٤ فعالیت های سیاسی

قزلباش ها جریان داشت.

در کارته ٤ در خانه پدر دوکتور قاسم صابری مرحوم این نوع فعالیت های سیاسی توسط یك شخص بنام عبدالباقی نابینا به راه انداخته شده بود. باقی جان کور «نابینا» مامای داکتر قاسم صابری و نصیر صابری بوده و خانه شان مرکز فعالیت سیاسی و فرهنگی تنویری را بخود گرفته بود. وی با چشمان نابینا یك عده جوانان ناراضی و مخالفین دولت را بسوی خود جلب و جذب کرده و به شیوه خاص تبلیغ میکرد وی یکی از روشنفکران نارا قزلباش بوده با اشعار و سخنان جز و گیرای خود در بین جوانان ناراضی و روشنفکران شهرت یافته وخانه شان در کارته ٤ مقابل غرب سرك خانه تره کی هسته فعالیت سیاسی را تشکیل داده بودند. باقی جان نابینا شخص اجتماعی و سخنور خوبی بود و سخنان گیرا داشت و از هر طبقه مردم بدیدن وی می آمدند و توسط همشیره زاده هایش بوی معرفی میگردیدند، به اشعار وی و سخنان وی گوش میدادند و به جر و بحث سیاسی میپرداختند، موضوعات سیاسی و اجتماعی روز را ارزیابی و تحلیل میکردند.

همشیره زاده های وی قاسم صابری و نصیر صابری باوجودیکه شاگردان لیسه های نجات «امانی» و غازی بودند درین مباحث سیاسی سهم میگرفتند، وهم از مردم در سراچه خانه شان پذیرایی میکردند و اشخاص را به باقی جان مامای شان معرفی مینمودند، طوریکه نگارنده نیز گاه گاهی به خانه شان سرزده و با باقی جان نابینا به جر و بحث سیاسی میپرداختم و از صحبت های وی مستفید میگردیدم، و در بسی ماورد اختلافات عقیده بروز میکرد که هیچ گاه در دوستی ما خلل وارد نکرد، و از فحوای سخنان و گفتارها از ناراضی بودن وی از وضع کشور و تبعیض حکایه میکرد، و از رژیم سلطنتی دل خوش نداشت و از تبعیضات با طنز و کنایه تذکر میداد حتی جوانان مکاتب، پوهنتون از اقوام پشتون، تاجك، ازبك، شیعه و سنی بدیدن وی می آمدند. البته حکومت از آن مطلع بود بعضاً راپور های خود را به نام جوانان روشنفکر میفرستاد.

در اینجا یك موضوع نزد من مبهم، مغشوش و مشكوك بود و تا امروز بحل آن معما موفق نگردیدم. یك شخص به نام استاد از یسه لیسه غازی اهل هند البته مسلمان در خانه نصیر صابری به نام معلم ! سان گلیسی بود وباش داشت، و قرار حکایه وی در انگلیسی با نصیرجا صابری كمك میكرد و نامبرده را در همان خانه جاه داده بودند، یك آدم آرام، خاموش زیرك به نظر می آمد، اما از طرز نگاه های وی انسان چیز های را پیش گوئی کرده میتوانست، طوری وانمود میکرد که اصلاً به سیاست علاقه ندارد. و بالاخره فهمیده نشد که این معلم هندی چه منظور داشت (ا عند الله) باقی جان از هردو چشم نابینا بوده و میگویند که از اثر آ غ سفلیس رویت خود را از دست داده بود ویکی از اختلاطات سفلیس هم کوری میباشد، و از این که چگونه آفت را گرفته بود ؟ برایم چیزی نگفت، اما همه میدانیم که این مرض از طریق فعالیت های جنسی سرایت مینماید و طرق دیگر سرایت هم وجود دارد که خیلی ها نادر است و باالعموم از طریق تماس های جنسی از شخص مریض به شخص سالم انتقال می یابد.

باقی جان این موضوع را به صراحت برایم حالی ساخت که از باعث مرض سفلیس رویت خود را از دست داده. وی خیلی ها بذله گو و اجتماعی بود همشیره زاده های وی از نامبرده به خوبی مواظبت میکردند و هم وسایل مورد نیاز وی را بدسترس وی گذاشته بودند و در سراحه حویلی اطاق خاص برای باقی جان اختصاص داده، که مرکز فعالیت های سیاسی ناراضیان را تشکیل میداد. و جوانان جهت جر و بحث سیاسی بدورش جمع می شدند، مزید برآن اشعار انقلابی، بزمی نیز میسرود که اکثراً استاد رحیم بخش اشعار بزمی وی را در رادیو و محافل زمزمه میکرد.

درد باقی بی دوا باشد
چشم باقی بی شفا باشد

البته باید یك موضوع را واضح سازم که قزلباش های چنداول، مراد خانی اشخاص نخبه دانشمند، نویسندگان بزرگ، مبارزین دلیر داشتند، و اکثراً

صدای مخالفت از عملکرد های رژیم ها از چنداول برمیخاست و نسبت به اکثریت اقلیت ها پیش قدم بودند و در گروه های مخالف رژیم ها روشنفکران قزلباش ها نقش عمده داشتند.

مثلاً قیام مردم چنداول برعلیه رژیم مزدور خلقی ها مثال بارز آن است و قربانی های بی شماری دادند، مزید برآن یک تعداد ازقزلباش های افغان و فامیل های سرشناس در زنده نگهداشتن تاریخ، کلتور و فرهنگ کشور خدامات ارزنده و فراموش ناشدنی را انجام داده اند که من به طور مثال از فامیل کهزاد و شخص بزرگوار و مورخ شهیر و دانشمند مرحوم احمد علی کهزاد و برادران وی نام میبرم که ملت افغان به نام نامی این مورخ شهیر احمدعلی کهزاد مرحوم مباهات میکند، روحش شاد، و به همین سلسله فامیل های وطن پرست دیگر قزلباش ها مانند فامیل نجم، طاهری، حکمت، شعاع را نباید نادیده گیریم و فراموش کنیم، و اشخاص لایق، وطن دوست درین فامیل ها درراه خدمت به وطن شان از هیچ گونه خدمت گذاری دریغ نکرده اند، که من از چند دانشمند این فامیل ها که از نزدیک با آن ها همکار بودم نام میبرم: مانند پوهاند عبدالفتاح نجم طبیب ظاهرشاه و استاد پوهنحی طب و بعد ها وزیر صحت عامه در کابینه حسن شرق. پوهاند داکتر رجب علی طاهری استاد کرسی چشم در پوهنحی طب،- پوهاند حکمت استاد کرسی امراض داخله در پوهنحی طب، پوهاند علی احمد استاد کرسی عقلی و عصبی در پوهنحی طب، پوهاند سیدسرور عالمی استاد کرسی عقلی و عصبی در پوهنحی طب، پوهاند محمد رحیم رشیدی استاد فزیولوژی پوهنحی طب، پوهاند عبدالفتاح همراه استاد پتالوژی پوهنحی طب، پوهاند حسینی استاد کرسی جراحی پوهنحی طب و هم از مبارزین دلیر دیگر مانند شعاع مرحوم، سرورجویا، فتح فرقه مشر، باقی جان نابینا و عده دیگر که اسمای شان را فراموش کردیم نیز افتخار کشور اند، ودر قبال آن عده از هم وطنان قزلباش وجود داشتند که اصلاً خود را به جامعه افغانی منسوب نمیدانستند و ایرانی میگفتند و دهن شان تا بنا گوش شان پس میرفت و دل شان جغو میزد.

من نقش همیشره زاده های باقی جان نابینا یعنی داکتر قاسم صابری و نصیر صابری را در نهضت آزادی خواهی نادیده نمی گیرم باوجودیکه بعضاً تعصبات و دروجنات شان وطرز افاده شان دیده می شد، با آن هم جوانان روشنفکر سالم و از قریحهء خوب و اهلیت و ذکاوت برخوردار بودند قاسم صابری تحصیلات خود را در رشته طب به پایان رسانیده وبه صفت داکتر جراحی ابتداء در شفاخانه علی آباد، بعد در ابن سینا و اغلب گمان در وزیراکبرخان ایفای وظیفه مینمود و با یك دختر هم صنف خود از مردم اهل سنت به نام تورپیکی ازدواج کرد.

داکتر تورپیکی در روغتون وزیراکبر خان توظیف شده و در دیپارتمنت جراحی فعالیت داشت و با روی کار شدن رژیم کمونستی خلقی ها داکتر قاسم صابری مانند سایر وطن دوستان و روشنفکران از بین برده، شده، که مایهء تاسف دوستان وی گردید «روحش شاد باد» برادرش نصیر صابری این جوان خوش صحبت و ذکی از پوهنحی انجنیری فارغ و در وزارت فواید عامه یا شهر سازی به صفت انجنیر کار میکرد و با استفاده از یك بورس تحصیلی جهت تحصیلات اختصاصی به انگلستان رفت و در ختم دوره تحصیل به وطن عودت نموده و به وطن خود و مردم خود مشغول خدمت گردید، نامبرده با دختر انگلیس ازدواج کرده و تا امروز با وی در انگلستان به سر میبرند، اما این که چگونه از چنگ خلقی ها خطا خورده و فرار کرده از آن مطلع نیستم. امید که خودش موضوع را روشن سازد.

البته به همین ترتیب درعصر شاهان منور چون امیر شیرعلی خان شخصیت های عمده هزاره صاحب مقام و القاب عالی بودند، مانند سپه سالار سردار شیرعلی خان بهسات و هم در دوران شاه امان الله خان به رتبه های نائب سالاری، وزیر مالیه، جنرالی نایل گردیدند. وطن دوستی از شعایر ذاتی قوم هزاره افغانستان است که شواهد پر افتخار تاریخی دارد. و مادران یك عده پسران امیر حبیب الله خان شهید یعنی عبدالکریم سراج، عبدالواحد سراج، داکتر عبدالصمد سراج و امین جان سراج هزاره بودند. هزاره ها نباید عمل کرد

های حفیظ الله امین و تره کی را معیار قضاوت شان در مورد برادران پشتون شان قرار دهند و به تحریك همسایگان طماع و دشمن تیغ برخ هم وطنان شان بکشند، طوریکه عبدالعلی مزاري با فیر راکت به سوی کابل یا علی یا مهدی میگفت و در ویرانی وطن وزادگاه خود از حضرت علی و مهدی استمداد میخواست.

طوریکه در فوق تذکر دادم تاریخ کشور از کارنامه های هزاره های وطن دوست با افتخار نام میبرد و برادران قزلباش و هزاره جزو لایتجزای خانواده افغان بوده و ایشان نباید به کدام کشور خارجی به اساس مذهب خود را پیوند دهند و تیشه به ریشه خود بزنند. برادران هزاره و قزلباش ما نیك ملتفت باشند که یگانه راه نجات صلح و ثبات را کشور همانا وحدت ملی، زیست باهمی برادری، برابری با دیگر اقوام در افغانستان است و اجنبی های طماع هرگز حلال مشکل برادران هزاره شده نمیتوانند و اجازه ندهند درین مقطع زمانی شیرازه وحدت ملی و برادری ما از هم بپاشد که به نفع هیچ یك از اقوام افغانستان نبوده و هرگز روا دار نباشیم که وطن و زادگاه خود را ملعبه هوا و هوس چند رهبر جیره خور سازیم و خانه مشترك خود را ویران و تجزیه نکنیم و افغانستان دوست داشتنی را قربان مذهب نکنیم.

بخش دوم

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِيْنَ وَ مُنْذِرِيْنَ وَ اَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيْمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ ط بقره «۲۱۳»

«مردم همه یك امت و احد بودند و خداوند پیغمبران را فرستاد تا نکوکاران را بشارت دهند و بد کاران را بترسانند و با پیغمبران کتاب برحق فرستاد تا در موارد اختلاف و نزاع میان مردم حکم فرما شوند».

تو چون یك مشت آهن شو سپس با قوت بازو
دماغ دشمن مغرور مردم خوار را بشکن
هزاره کیست پشتون کیست تاجك چیست ازبك چیست
اساس فرقه سازی های استعمار را بشکن

«استاد خلیلی»

تجهیز سیاسی هزاره های افغانستان (۱۹۷۸- ۱۹۹۲)

هدف درینجا اینست که معلومات و توضیحات درمورد عملیه تجهیز یا بسیج سیاسی در میان نفوس هزاره های افغانستان از تاریخ کودتای بد نام ثور در ماه اپریل ۱۹۷۸ تا سقوط رژیم کمونستی در ماه اپریل ۱۹۹۲ داده، و تغیرات در سازمان سیاسی پانزده سال اخیر در میان هزاره ها بزرگتر از تبدلات است، که در صد سال گذشته رخ داده بود، هنگامیکه کابل در ماه اپریل ۱۹۹۲ در دست گروپ های مختلف مقاومت سقوط کرد، اکثریت از هزاره ها درپهلوی حزب وحدت قرار گرفتند، و به اساس نژاد حزب وحدت در سال ۱۹۸۹ تاسیس گردید، و برای هزاره ها حق سیاسی را تقاضا کردند، بعد از سقوط رژیم کمونستی حزب وحدت نیمهء از کابل را اشغال کردند و زمینه را برای تقاضای سیاسی شان مساعد ساختند.

حزب وحدت یکی از چندین گروپ های بود، که به اساس اقلیت بودن بوجود آمد قاعدتاً حکمرانان افغانستان در گذشته ها از نژاد گروپ های پشتون بودند. که دوره کمونسیت ها را از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ نیز در بر میگیرد.

سقوط رژیم کمونستی به اساس ائتلاف شمال صورت گرفت، که هر چهار گروپ از زمره اقلیت ها بودند، که در بین شان حزب وحدت از هزاره هانمایندگی میکرد. و هدف شان تقاضای سیاسی بر علیه تبعیض بود.

در ختم جنگ سرد، زد و خورد مسلحانه بین کشور ها خاتمه یافته، و در سال ۱۹۹۳ تقریباً ۴۷ مراتبه زد و خورد رخ داده، و ۸۲ مراتبه بین ۱۹۸۹ و

۱۹۹۲ رخ داده بود، که ازآن جمله ٤۱ آن اساس نژادی و ملیت خواهی داشت.

وحدت سیاسی به اساس هویت نژادی هزاره ها از نگاه تاریخ منحصر بفرد است. رقابت های تاریخی جهت تعین هویت در نفوس هزاره ها با موجودیت رهبران و اشخاص نُخبه در جامعه هزاره ارتباط خاص پیدا میکند، در جامعه روستائی همبستگی بین مردم بین میرها، و سید های مذهبی وجود دارد، و هر دوی آن با محدودیت های شان در بین جامعه فعالیت دارند. درین اواخر روحانیون شیعه و روشنفکران جوان غیر مذهبی بوجود آمد، که روحانیون هویت اسلامی را تبارز داده و جوانان روشنفکر هویت نژادی را تبلیغ میکردند.

درینجا رابطه بین هزاره ها و دولت را از سال ۱۹۸۰ که نقطه آغاز کنترول دولت بالای مناطق شان میباشد، مطالعه میگردد: سازمان های سیاسی در سال ۱۹٦۰ بنام اسلامیست ها، چپی ها ملی گرایان هزاره بوجود آمد.

وضع قومی یا نژادی در افغانستان:

مشخصات نژادی نکات یا صفات را بازگو مینماید که نفوس را از هم تفریق و مشخص نماید، که درینجا پنج مشخصهء هزاره ها معرفی میگردد: این مشخصات عبارت اند از Phemotype یا وضع طبیعی یا مشخصات جسمی، منطقه، آئین، حالت اجتماعی و لهجه ها:

هزاره ها قیافه مغلی یا منگولوئید داشته و از دیگر اشخاص به آسانی تمیز شده میتوانند. روی گرد، بینی پهن، چشم های کوچك، و کوسه مانند استند و به تناسب دیگر اشخاص قد کوتاه دارند، اساس شان واضح نیست، لاکن آنها را بر تُرکان شرقی و مغول ها نسبت میدهند. هزاره جات یا سرزمین هزاره ها در نواحی کوهستانی مرکزی افغانستان موقعیت دارد، و سرحدات مشخص داشته، و هر نو وارد میداند که داخل منطقه هزاره ها شده است، در حالیکه دیگر مناطق و نواحی افغانستان از اقوام و نژاد های گوناگون تشکیل

گردیده. سرحدات جغرافیائی با سرحدات سیاسی توام نفوس شان را مشخص میسازد. اکثریت هزاره ها اهل تشیع بوده و یك عده دیگر آن شیعه اسماعیلیه و سنی استند. سرحدات نژادی به اساس عضویت مذهبی مشخص میگردد مانند شیعه های امامی از پیوستگی با هزاره های اسماعیلیه خود داری نموده، با وجودیکه از نگاه مشخصات و لسان با هم مشابهت دارند. هزاره های سنی مذهب در بامیان خود را تاجك مینامند، و اقلیت مذهبی در افغانستان اند. و شیعه های امامی بیشتر بسوی ایران تمایل دارند، مخصوصاً از نگاه عملکرد های مذهبی، و اکثر شیعه های مسلمان تقیه را انجام میدهند، تا از تغیر مذهب و عقیده جلوگیری کرده باشند. و همین مشخصات Pheno type یا وضع طبیعی و جسمی هزاره ها باعث استفاده تقیه گردید. مذهب و سیاست در افغانستان با هم مخلوط یا مدغم شده اند. اسلام یك قانون نامه یا مجمع القوانین محسوب میگردد، قانون افغانستان را قانون اسلامی مینامند، که متکی به فقه، حنفی میباشد، و مطیع ساختن یك نژاد توسط طبقه نژادی دیگری یك مذهب توسط مذهب دیگر صورت میگرد. یك مشخصه، دیگر همانا رابطه نژادی از طریق از دواج ها میباشد. هزاره ها با اکثری از گروه ها ازدواج میکنند دختر میدهند مگر دختر نمیگیرند. یك پشتون هیچ گاه دختری خود را به هزاره نمیدهد، و هنگامیکه پشتون زن غیر پشتون بگیرد، عموماً زن دوم وی میباشد، لسان کمتر مورد بحث است. و کمتر تمیز میگردد، زیرا هزاره ها به فارسی تکلم میکنند، که لسان مشترك و آمیخته در افغانستان است، ولهجه هزاره گی مانند فارسی مخلوط کلمات ترکی و مغولی میباشد. هزاره هائیکه در شهر ها رفت و آمد دارند، به لسان دری خود را آشناء ساخته اند. لهجه هزاره گی با مناطق ارتباط دارد، و هم از نگاه جسمی یا Pheno type منطقه، مذهب و وضع اجتماعی بین هزاره و گروپ های نژادی یا قومی دیگر تفاوت وجود دارد، و به اساس لهجه ها فرق میگردند و هر کدام ازین صفات و مشخصات حائیز اهمیت میباشد.

۱- هویت نژادی در افغانستان:

سه هویت و اصلیت عمده نژادی در افغانستان عبارت اند: از پشتون ها، تاجك ها، و ازبکها، هم چنان نظر به پالیسی دولت ترکمن، بلوچ و نورستانی و هم سه کتگوری دیگرمانند ایماق ها، فارسی وان ها وقزلباش هانیز مانند هزاره ها حائیز اهمیت اند.

الف- پشتون‌ها:

در جنوب و جنوب شرق اکثریت دارند، و نیمهء از نفوس کشور را تشکیل میدهند و نیمهء دیگر آن آنطرف خط فرضی دیورند بود و باش دارند، و اکثریت شان کوچی اند.

پشتو یك زبان مشخص بوده و بادری توام زبان های رسمی افغانستان را تشکیل میدهد. تعلقات قبیلوی پشتون ها مهم بوده و از نگاه تاریخی در مقابل تهاجم تهدید اجنبی ها همیشه با هم متحد اند. دودمان سلطنتی به قوم محمد زائی تعلق داشته که از سلسله بارکزائی و کانفدرا سیون درانی استند. و قدرت سیاسی همیشه در دست پشتون ها بوده، و کلمه افغانی یعنی پشتون، و افغانستان یعنی سر زمین پشتون ها نامیده شده، که درست نیست؛ و افغانستان وطن همه افراد آن خطه محسوب میگردد. بهر صورت، اگر حکمران پشتون درانی، بارکزائی یا محمد زائی باشد، متکی به همین ترکیب است.

ب- تاجك‌ها:

عموماً در روستا های شمال شرقی مسکون بوده و حالا اکثریت شان در شهر ها بودو باش دارند، که در تجارت اداره دولتی نقش مهم را ایفاء میکنند. و یگانه نژاد غیر پشتون اند، که در طبقه متوسط قرار دارند، آنها سازمان قبیلوی ندارند. لاکن خود را به محل مسکونی مرتبط میدانند.

ج- ازبك‌ها:

نیز در همین نواحی سکنا اند، مخصوصاً در شمال و به تجارت، زراعت و

صنعت مشغول اند، مشخصه قبیلوی را حفظ کرده و از هویت ازبکی شان دفاع نموده، و اکثریت شان بعد از انقلاب بلشویك به افغانستان مهاجرت کردند، و زبان شخصی دارند، و دری را نیز بخوبی تکلم میکنند.

د- ترکمن‌ها: در شمال بود و باش دارند، مانند ازبك ها و تاجك ها نیز در نفوس مشخص اند. و اقتصاد نیمهء کوچی ها را حفظ کرده و نقش شان در سیاست محدود است.

هـ - بلوچ ها:

عموماً در جنوب غرب زنده گی میکنند و یك قسمت عمده نفوس بلوچ ها در پاکستان و ایران سکنا گزین اند و تعداد زیاد شان در افغانستان بشکل کوچی بسر میبرند، و به محیط نیمهء زراعتی خود را تطابق داده اند. سازمان های شان قبیلوی بوده، و این سازمان ها به اساس سلسله تشکیل گردیده و رهبران مقتدر دارند. که به اسانی آنها را تعویض کرده نمیتوانند .

و- نورستانی‌ها:

در کوهستان های منطقهء شرقی زنده گی کرده و به زراعت مشغول اند و در سابق آنها را بنام کافر مینامیدند، و در اخیر قرن نُزده بدین اسلام تغیر داده شدند نورستانی ها خود را مربوطه منطقه خود دانسته و به دیگران خود را نورستانی معرفی میکنند. و یك نفوس کوچك طایفهء کلاش «KALASH» در پاکستان ، غیر مسلمان که اصلاً به همین مردم تعلّق دارند.

ز- ایماقها:

سنی مذهب بوده و مشتمل از چندین گروپ بوده و قبائل نسبتاً آزاد محسوب شده و با اقوام دیگر تفاوت دارند، و در ترکیب فعلی ایماق های هزاره خیلی ها مورد دلچسپی واقع میگردند. آنها سنی بوده و در جمله هزاره ها بحساب نمیروند. نه خود شان و نه دیگران آنها را به طایفه هزاره نسبت

نمیدهند، و مذهب، تفاوت و خط فواصل را بین این ها و هزاره ها تعین میکند.

ک- فارسی وان ها:

از طایفه تاجك بوده و دیگران آنها را گروپ خاص میدانند و مشخصه شان همانا مذهب شان بوده، که همه شیعهء مذهب اند، در غرب کشور زنده گی دارند و یا در شهر های جنوب زیست میکنند، و در سیاست داخلی کدام تاثیر خاص نمی اندازند.

ل- قزل باش ها:

یك گروپ کوچك شهری بوده و در زمان نادر افشار در نیمه قرن هجدهم به افغانستان آورده شدند، که بعداً در اداره و تجارت کشور نقش مهم را بازی کردند، و به اساس مذهب در مورد شان تبعیض بکار بردند و بیشتر ایرانی مشرب اند. و تقیه را بکار میبرند. در مفهوم نژادی از طریق مختلف کار میگرند. بویژه دلچسپی در نیجاست، که هویت نژادی خط فواصل بین هویت هزاره ها میکشد، چنانچه هزاره های سنی را بنام ایماق یاد میکنند، و مذهب شیعه را مشخصه هزاره ها دانسته و به اساس آن تعین هویت میشوند. و قزلباش های شیعه از نگاه اجتماعی در افغانستان موقف خوبی دارند و تفاوت های مذهبی را بخوبی تحت الشعاع قرار داده اند.

فارسی وان های شیعه مذهب با هزاره ها کدام رابطه ندارند، با وجودیکه هم مذهب اند. عملکرد های سیاسی بالای منابع دیگر تاثیر انداخته میتواند، زمین ، مالداری، منبع اساسی جهت امرار معیشت میباشد. وضع زراعت در هزاره جات دشوار ست، آب و هوا مساعد نبوده . و فصل نشو و نما و زراعت کوتاه است، در حالیکه آب فروان دارد، زراعت یك معضله است، زیرا کوهستانی بودن منطقهء و منابع زمینی خیلی ها مشکل بوده، مخصوصاً بعد از انکه در قرن نُزده دولت بالای آن کنترول شانرا قائم کرد، و نفوس هزاره ها از تپه های جنوبی به عقب رانده شده و به همین روال منطقه هزاره جات به کوچی های پشتون باز گردید، در حالیکه سطوح مر تفع کم نبود، اما گله های

مواشی در وادی های باریك باعث خرابی ها گردیدند. مهاجرت برای یافتن کار یك فکتور عمده در اقتصاد هزاره جات بوده مخصوصاً در زمان جنگ بر ضد شاه از باعث خشك سالی نارضایتی را بار آورد و عده زیادی مردم در کویته، مشهد و پاکستان زمینه را برای مهاجرت جهت کار یابی مساعد گردانید.

از سالهای ۳۰ باینطرف هزاره ها به شهر های بزرگ و یا مناطق زراعتی مهاجرت نمودند اکثراً در شهر ها به صنعت کارگر های غیر فنی استخدام گردیدند. و به کار های که دیگران نمی خواستند منهمك گردیدند، در شهر های بزرگ سکنا گردیدند و طبقه پرولتاریا را تشکیل دادند، در سال ۱۹٦۰ - ۳۰ تا ٪۵۰ مردان در قریه های غریب، کار گرهای هزاره بودند، و متکی به منابع مالی گردیدند آنهم خارج منطقه، شان نقش هزاره ها در بازار کمتر بود، تولیدت هزاره جات به مارکیت ها که میرسید، همانا تولیدات اضافی بودند نه تولیدت برای در یافت پول، تجارت در مناطق هزاره جات در انحصار کوچی ها قرار داشت و با دادن قرضه، زمین های هزاره جات را بدست می آوردند. از سال ۱۹٦۰ حکومت قیودات به تجارت کوچی ها وارد کرد، و از سال ۱۹۷۵ واردات از پاکستان منع گردید، و به شدت تجارت کوچی ها را محدود ساختند و تعلیم در بین هزاره ها خیلی ها محدود بود، در حالیکه تعلیمات ابتدائی از سال ۱۹۳۱ باینطرف اجباری محسوب میگردید.

در هزاره جات وضع از باعث اولویت های حکومت و مردمان نادار اطفال شانرا به کار تشویق میکردند وضع خراب بود، زمانیکه تحصیلات عالی در سال ۱۹٤۰ معرفی گردید به نسبت منابع مالی بُعد مسافه و عدم تماس مشکل را بار آورد، و همه این محدودیت های تعلیمی را بار آورد، اثرات سیاسی به اشکال مختلف دیده می شد، قوانین رسمی نافذ گردید، مامورین دولتی نیز مانند کوچی ها عمل میکردند، و از کوچی ها طرفداری مینمودند، در محاکم قانون به اساس دوکتورین سنی ها تطبیق میگردید، و تا حدی تبعیض را بار آورد، بسویه ملی نماینده گی هزاره ها محدود بود، در تقسیمات اداری هزاره ها در اقلیت واقع می شدند و قصبات هزاره نشین از نگاه اعداد بزرگ نشان

داده شده امانماینده های شان محدود بود.

زمین، مارکیت و تعلیم و تربیه منابع جنجالی بود،و به تصامیم سیاسی ارتباط میگرفت. و مامورین دولتی به آسانی در جامعه هزاره ها نفوذ میکردند و تا سال ۱۹۷۸ موانع را جهت تبارز سیاسی بار آورد.

۲- اصلیت یا هویت میان هزاره ها:

درینجا به چهار اصلیت عمده طبقه روشنفکران یا نخبه مانند، میر ها، سید ها و شیخ ها و رادیکال ها عطف توجه میکنیم:

الف- میرها:

این میرها رهبران عنعنوی در اجتماع هزاره ها استند، قدرت شانرا از دو منبع کسب میکنند، کنترول اقتصادی و ارتباطات اجتماعی که چنین شخص را بنام خان مینامند و نامبرده را به صفت نماینده مردم تعین میکنند، که با دولت در تماس باشد که عموماً بنام ارباب یا ملك یاد میکنند، و هم قدرت سیاسی و اقتصادی را بدست میگیرد.

قبل از توسعه نفوس، دولت در هزاره جات در سال ۱۸۸۰ هزاره جات شکل قبایل آزاد و متخاصم توسط میر ها، سازمان دهی شدند. هنگامیکه هزاره ها را مطیع ساخت بازهم قدرت در محیط فامیل باقی ماند، و میر ها از رهبری به دلالان بین مردم محل و حکومت تغیر کردند، و میر ها به تدریج نفوذ شانرا از دست دادند و در جنبش و بسیج مردم کمتر نقش ایفاء کردند.

ب-سیدها:

قدرت شانرا از دوکتورین مذهب شیعه میگیرند و متکی به اصل ۱۲ امامی اند و سید ها خود را مربوطه فامیل پیغمبر (ص) میدانند، سید ها کرامات می آورند، آنها را عرب میدانند و ندرتاً با هزاره ها تزویج میکنند، و

مسؤلین مذهب شیعه در ایران و عراق محسوب میگردند، و هزاره ها به سید ها خمس میپردازند، بسیاری از سید ها تعلیمات مذهبی ندارند، اما آنهائیکه دارند پر ستیج شانرا مضاعف میسازد. قبل از کودتای ۱۹۷۸ در هماهنگی اجتماعی هزاره ها مخصوصاً در اثنای بحران نقش عمده را بازی میکردند، و هم در حل مناقشات و منازعات بین امامی ها در زمان صلح عامل مهم بحساب میرفتند. سید ها هویت مذهبی داشتند و با مردم رابطه شخصی قائیم کرده و از هزاره ها نمایندگی میکردند. اما از نگاه نمایندگی سیاسی تا حدی محدودیت داشتند.

ج- شیخ ها:

در افغانستان به آنها کمتر اهمیت قائل بودند، شیعه ایزم عنعنه را نسبت به علم دین یا الهیات رسمی اهمیت زیاد میدهند، از سال ۱۹۶۰ روحانیون در سیاست ایران علناً نقش داشتند در شهر ها سید ها، شیخ ها را به صفت رهبران مذهبی چلنج دادند، مراکز عمده شیعه ها در قُم ایران و نجف عراق موقعیت داشت، و دارد، و هم شاگردان از افغانستان را می پذیرفتند، و آنانیکه بوطن بر میگشتند از سال ۱۹۵۰ به تشکیل گروپ های سیاسی پرداختند، و تا سال ۱۹۶۰ چندین مکتب مذهبی را تاسیس کردند. هر شیعه باید مجتهد را تعقیب کند، و آیت الله ها را به اساس توافق روحانیون پائین رتبه تعین میکنند، و مردم به آنها خمس امام میپردازند- که برای مقاصد و اهداف تعلیم و تعاونی بکار برده شود، قبل از سال ۱۹۷۸ روحانیون شیعه، کمتر با موسسات عنعنوی ارتباط داشتند، اجتهاد یك اختلاف عمده بین اسلام سنّی و شیعه میباشد. این شکل اساسی الهیات شیعه بوده و روحانیون شیعه، نظریات غیر اسلامی شانرا نیز به شکل مذهبی تبارز میدهند.

فرق بین سید و شیخ خیلی ها دشوار است، زیرا هر دوی شان دارای هویت مختلط استند رادیکال های غیر مذهبی در بین هزاره ها از سال ۱۹۶۰ تبارز نمودند و اکثریت این تعلیم یافته ها از طبقه متمول بودندو پسران میر ها

بودند. و در اثنای تحصیل رادیکال شده و به گروه های چپی و ملیگراها پیوستند و عده دیگری با اسلامست ها یك جای شدند.

ارتباطات فامیلی بین میر ها و جوانان رادیکال یا افراطی در سیاست دیده شد که بنام همبستگی یاد گردیده که این جنبش ها شکل ضد پشتون ها را بخود میگیرد؛ این ها هویت هزاره ها را هویت خود تلقی میکنند. پیر ها به صفت آورنده ثواب و خوبی های مذهبی عمل کرده و پیروان شان با دادن خمس آنها را تقویه میکنند. هر دو طایفه سید ها، و روحانیون به اساس مذهب تبارز کردند برای میر ها و جوانان تعلیم یافته غیر مذهبی اساس نفوذ شان موضوع غیر مذهبی بودن شان است. به عباره دیگر سیاست عنعنوی در افغانستان شامل عناصر مذهبی میباشد و موقف میر ها متکی به مشروعیت مذهبی شان بود. جوانان میخواهند که مذهب از سیاست مجزا گردد.

کسی کز صرصر ظلمش دمادم
چراغ عیش مظلومان بمیرد
نمی ترسد ازآن کایزد تعالی
اگر چه دیر گیرد سخت گیرد

تاریخ سیاسی ۱۹۷۸ - ۱۹۸۸ میلادی

با رقابت روس ها و انگلیس ها جهت تسلط و کنترول منطقه و تاسیس سرحدات جدید، پشتون ها بدو حصه، بدو طرف خط فرضی دیورند از هم مجزا ساخته شدند، و به اینطرف و آنطرف دیورند تقسیم شدند و اکثریت پشتون ها در افغانستان زندگی میکنند، بصورت عنعنوی افغانستان نفوذ در هزاره جات دارد، و امیر عبدالرحمن خان از شروع سلطنت خود درسال ۱۸۸۰ تبدلات را شروع کرد، و ادارات دولتی و مالی را در هزاره جات تاسیس نمود و مالیه گزاف بالای مردم وضع کرد، این قوانین بالای تمام طبقه، های هزاره تاثیر منفی انداخت، و زمینه را برای بسیج مردم توسط عناصر غیر مذهبی مساعد ساخت، و مقاومت بر علیه حکومت شروع گردید، و هم حکومت بر علیه هزاره ها تدابیری اتخاذ نمود و فتوای روحانیون سنی مذهب را علیه هزاره ها بدست آورد، و جنگ را بر علیه هزاره های شیعه شروع کرد، و جهاد را اعلان نمود«خبط سیاسی بزرگ امیر عبدالرحمن خان» و به اساس فتوا لشکر را بسیج نمود، آنهم از قبائل پشتون بر علاوه ، به لشکر وعده داده شد، که همه چیز را ببرند، حتی نوکر های هزاره برای شان وعده داد«طوریکه حفیظ الله، امین و ترکی بر علیه هزاره ها خروتی ها را به بامیان فرستاد»دو سال جنگ در سال ۱۸۹۳ خاتمه یافت، در نتیجه قریجات، موسسات زراعتی، ساختمان ها و

هزار ها نفر از بین رفت، وهزاره ها از تپه های جنوبی عقب رانده شده و هزاره جاتی برای گروپ های دیگر باز گردید، و چراگا ها به کوچی های پشتون فروخته شد، و دولت اداره ها را در هزاره جات تاسیس کرد. هزاره هائیکه در وقت امیر عبدالرحمن خان و طن شانرا ترک گفته بودند، امیر حبیب الله خان اجازه عودت شانرا دادند. «۱۹۰۱ - ۱۹۱۹».

امان الله خان بردگی را غیر قانونی اعلان کرد و مالکیت زمین و چراگاه ها را به نفع هزاره ها تغییر داد، در زمان سقاؤ، هزاره ها از امان الله خان پشتیبانی کردند، و برای چند ماه هزاره جات بکلی مستقل بود، حکومت، منطقوی تاسیس گردید، و تقاضای شانرا به حکومت ارائیه کردند. و این تقاضاها در مورد لغؤ مالیه، زمین، عسکری و بیرونکردن ادارات دولتی و مامورین آن بود. نادر شاه سعی ورزید، که اداره دولتی را دو باره قائیم سازد و کشمکش را بین نفوس محلی و ادارات محلی بیشتر ساخت، بعد از رفتن نادر شاه در سال ۱۹۳۳ و سلطنت ظاهر شاه از تاریخ ۱۹۲۹ تا ۱۹٤۰ افغانستان آرام بود، دولت قدرت خود را در هزاره جات مستحکم ساخت و کدام مقاومت بچشم نخورد، بعد از سال ۱۹٤۰ یك آزادی نسبی به اساس تقاضای روشنفکران و نخبه، های شهری در کشور آمد، و اخبار های آزاد به نشریات آغاز نمودند تا نقش پارلمان را پشتیبانی کرده باشند. هئیت مردم هزاره در شورای ملی لست تقاضاهای شانرا به پارلمان ارائیه کردند، و خواستند، که یك ولایت خاص هزاره تشکیل گردد، که پنجاب «پنج او» مرکز تابستانی و بامیان مرکز زمستانی آن باشد، و کوچی ها از چراگاه ها منع و قدرت مامورین محلی تقلیل یابد، و تبعیض تعلیمی بر علیه هزاره هااز بین برده شود. از سال ۱۹٦۳ دموکراسی جدید، و در سال ۱۹٦٤ قانون اساسی جدید تدوین گردید- هئیت هزاره ها تقاضاهای سابقه شانرا تکرار کردند و گفتند، قانون جعفری باید در پهلوی قانون حنفی سنی ها قبول گردد. که مورد قبول واقع نگردید، به اصطلاح یك بام دو هوا میخواستند. اما دو پست وزارت به آنها تخصیص یافت.

در سال ۱۹۷۳ داؤد خان ظاهرشاه را ساقط ساخت و دموکراسی ختم شد

و داؤد خان دو باره قیودات را مانند دوره صدارت خود وضع کرد.

۱- بوجود آمدن احزاب سیاسی - ۱۹٦۵- ۱۹۷۸:

با انکشاف تعلیم و تربیه از سال ۱۹۵۰ به بعد یك طبقه روشنفکر ظهور نمود و در سال ۱۹٦۰ قیودات از بالای احزاب بر داشته شد و یك عده احزاب سیاسی در کشور تبارز نمود.

احزاب بدو کتگوری تقسیم شده:

۱- جنبش اسلامی

۲- رادیکال های غیر مذهبی که میلان چپی و ملی داشتند

این احزاب نظر یات مشابه داشتند و بنام روشنفکران از طبقه عوام دوری میکردند، و میخواستندکه اصلاحات سیاسی و اجتماعی را بیاورند، و جوانان مسلمان گروپ خاص اسلامی در کشور بودند و با اخوانی های بین المللی رابطه داشتند، و اعضای شیعه آن انشعاب نمودند و هم به صوفیزم عقیده مند بودند، بعد تر به اساس عقاید سنی وشعیهء از هم جدا شدند.

در سال ۱۹۷۳ مدرسه توحید را ایجاد کردند، اما بعد تر فیضانی و طرفداران وی توقیف گردیدند در سال ۱۹۷۸ گروپ به اساس فرقهء یا طایفه انشعاب کردند، شیعه ها تحت رهبری اسدالله نکته دان در ایران سکنا گزیدند، بعد از انقلاب خمینی مدارس جدا گانه و مکتب تاسیس کردند، مانند صبح دانش، محسنی ، که در قندهار تاسیس کرده بودند، در عین زمان ملیگراهای هزاره عروج کردند، آنها در مورد حقوق اقلیت ها مبارزه میکردند و فرهنگ مغل را در افغانستان میخواستند، که دو تنظیم یعنی جوانان مُغل و تنظیم نسل نو هزاره درین مورد فعال بودند، این تنظیم نسل جوان توسط ذُالفقار علی بوتو تقویه میشد و بر علیه داؤد خان تحت تربیه گرفته شده بودند.

به همین روال حزب دموکراتیك خلق در سال ۱۹٦۵ بوجود آمد، که بدو شعبه خلقی و پرچمی فعالیت داشتند. و پرچمی ها در سال ۱۹۷۳ با داؤد خان

همکاری میکردند و هر دو گروپ در بین شاگردان نفوذ کرده بودند. و در سال ۱۹۷۸ خلقی ها نسبت پرچمی ها زیاد بودند و شعله ای ها نسبت به هر دو گروپ طرفداران زیاد داشتند، خلق و پرچم در سال ۱۹۷۰ انشعاب کردند، و اکثریت شعله ای ها را هزاره ها تشکیل میداد، و از اقوام و نژاد های دیگر نیز درآن عضویت داشتند و از حقوق اقلیت ها جانب داری میکردند، اخبار شعله جاوید را نشر و اعتصابات را براه می انداختند، و هم طاهر بدخشی در سال ۱۹٦۸ ستم ملی را تاسیس کرده وی ماو وست بوده و خود را تاجک میلیگرای بدخشی میخواند، ستمی ها بر علیه داؤد خان در بدخشان در سال ۱۹۷۵ قیام کردند، و خارج از کابل کمتر نفوذ داشتند، بر علاوه برادران اکرم یاری جاغوری در غزنی با این ها همبستگی داشتند، رهبران شعله طرفداران محلی نیز داشتند. و تمام احزاب غیر اسلامی نیز از نژاد های مختلف تشکیل یافته بودند حتی در بین گروپ اسلامی جدائی فرقه ای احساس نمیگردید. در سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۲ تغیرات و تبدلات چشم گیری در جنبش سیاسی هزاره ها بوجود آمد و با آمدن روس ها در سال ۱۹۷۹ پشتیبانی از شورای اتفاق بیشتر گردید. و در سال ۱۹۸۲ چندین گروپ اسلامی سوا از شورای اتفاق فعالیت داشتند. اسلامیست ها کودتا را براه انداختند، و در سال ۱۹۸٤ شورا ساقط گردید و هم عملیات دولت در هزاره جات توقف کرد، و اسلامست ها را ایران پشتیبانی و تقویه میکرد. در سال ۱۹۸۷ ایران وحدت را از بین گروپ های شعیهء در افغانستان بوجود آورد.

با بیرون شدن شوروی ها و عدم عضویت در حکومت عبوری در پاکستان سیاست مداران هزاره حزب وحدت را ضروری دانسته و حزب وحدت را در سال ۱۹۸۹ بوجود آوردند. که اساساً همه اعضای آنرا هزاره ها تشکیل میداد، در اوانیکه در اپریل ۱۹۹۲ حکومت نجیب الله سقوط کرد، هزاره ها در کابل کنترول اسلحه در دارالامان، تعمیرات دولتی را در کابل اشغال کردند، و به اساس گروپ های نژادی مردم بسیج گردیدند، و تغیرات اساسی موقع رخ داد که جنبش در نفوس شهری صورت گرفت، و خط فواصل را بین حکومت و

مخالفین بوجود آورد ، اکثریت هزاره ها از حزب وحدت پشتیبانی میکردند، اما یك عده خاص از باعث امنیت شان دران عضویت داشتند، و عده زیادی از حزب دوری میکردند. و رژیم آخوند های ایران عبدالعلی مزاری را برای همین منظور تربیه کرده بودند.

۲- کودتای روشنفکران یا طبقه نُخبه، قیام و فرو نشاندن: (۱۹۷۸- ۱۹۷۹):

خلقی ها در ۷ ثور ۱۳۵۷ یا اپریل ۱۹۷۸ قدرت دولتی را با کودتا گرفتند. با آوردن فشار خواستند که اصلاحات سیاسی را با قوه و زور تحمیل کنند، و قیام در سرتا سر کشور شروع گردید، و در هزاره جات در تابستان ۱۹۷۹ قیام محلی با استشاره میر ها آغاز گردید و مامورین دولتی را از منطقه شان بیرون کردند، به استثنای شوروی که از کمونست ها پشتیبانی میکرد، و پاکستان از مجاهدین، باقی جهان به کودتای ثور بنظر سطحی نگریستند.

انقلاب اسلامی در ایران یك سر مشق برای شعیه، های افغانستان بود. بعد از سه ماه خلقی ها و پرچمی ها را کنار زدند، و اصلاحات رادیکال شانرا براه انداختند، چون با ظلم و اجحاف اصلاحات را تطبیق میکردند، لذا مردم ناگزیر قیام کردند، در هزاره جات به اساس فرقه ای آغاز گردید، حکومت بر علیه روشنفکران عنعنوی تجدد پسند ها مذهبی ، غیر مذهبی کمپاین نموده و در قلع و قمع شان پویان بوده، و در هزاره جات حکومت موفق به تشکیل کدام سازمان نگردید و مقاومت را تسریع نمود.

روشنفکران در شهر ها فعالیت داشتند، و گروپ های اسلامست نقش عمده نداشتند در عین روال حکومت تمام طوائیف هزاره را در یك وقت چلنج داد، و همین چلنج مقاومت را بیشتر و گسترش ساخت، قیام غیر قابل

جلوگیری بود. و حکومت کدام چاره دیگری نداشت. ایران و پاکستان کمک های ناچیزی برای گروه های مقاومت میرساندند، مگر هرج و مرج سیاسی در ایران نمونه ای برای شیعه ها‌ی افغانستان بود، بوتو از باعث قضیه پشتونستان، تنظیم ملیگرایان هزاره را در کویته پشتیبانی و تقویه میکرد. مزید بر آن سازمان های اسلامست سنی مذهب را مساعدت مینمود، همه این تنظیم ها با آی اس آی رابطه قائیم کرده بودند، و از آنها کمک های ناچیزی بدست می آوردند. در ایران وضع هر روز به وخامت گرائیده، مردم در بازار ها بر علیه رژیم شاه مظاهرات را براه می آنداختند، و تمام مخالفین رژیم درین مظاهرات و ناراضی شرکت ورزیده بشمول اسلامست ها، ملیگرایان و مارکیست ها.

در ماه فبروری ۱۹۷۹ شاه ایران را ترک گفت و انقلاب واقعیت پیدا کرد. البته در وقت شاه برای داؤد خان وعده های کمک اقتصادی داده شده بود و رژیم جدید آخوند ها با مجاهدین همدردی نشان میدادند و اسلامست ها علناً از شوروی ها انتقاد مینمودند، مزید بر آن محدودیت کمک های شانرا برای مجاهدین در نظر داشتند.

در بهار سال ۱۹۷۸ هزاره های طرفدار خمینی را در هزاره جات تربیه نظامی میدادند و خواستند که حوادث هزاره جات را با انقلاب ایران رابطه و پیوند دهند. و اولین قیام در هزاره جات در خزان سال ۱۹۷۸ شروع گردید، و چندین شورش و قیام های محلی در بهار سال ۱۹۷۹ دیده شد، و هم در ایران انقلاب موفقانه صورت گرفت، و همین موفقیت انقلاب در ایران بین همه مذاهب زمینه را برای مقاومت و قیام در هزاره جات آماده ساخت. و جنبش را در هزاره جات براه انداخت، البته کمک های خارجی ناچیز بود.

۳- اصلاحات اساسی و فرو نشانی:

کودتای سال ۱۹۷۸ کشمکش های وسیع را در افغانستان دامن زد و فضای تشنج سیاسی را بار آورد. حزب دموکراتیك خلق در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ توسط عساکر کودتا کردند، و قتل میر اکبر خیبر پرچمی زمینه مظاهرات خیابانی بر علیه رژیم داؤد خان را مساعد ساخت و در ۲٤ ساعت رهبران حزب دموکراتیك خلق کودتا را شکل دادند که اصلاً در ماه جولای و یا اگست در نظر گرفته شده بود، و داؤد خان آنطوریکه شاید و باید مقابله کرده نتوانست، و این کودتا تصادفی رخ داد، خلقی ها در کودتا سهم بیشتری داشتند و با پرچمی ها در سال ۱۹۷۷ از اثر مساعی شوروی ها ائتلاف کرده بودند، در اول جولای خلقی ها، تره کی و امین، تمام وزرای پرچمی ها را از حکومت کشیدند.

پرچمی ها پالیسی تدریجی اصلاحات را خواهان بودند، در حالیکه خلقی ها مخصوصاً حفیظ الله امین شدت عمل را بر علیه مردم میخواست، فرمان نمبر ٦ در ۱۷ جولای در مورد گروی و قروض صادر گردید، و پرداخت قروض و گروی را در مدت پنج سال اعلان کرد، و کدام تاثیر خاص نه بخشید.

فرمان نمبر ۷ در ۱۸ اکتوبر حقوق زنان را تضمین میکرد، و مهریه شانرا سه صد افغانی تعین کردند. اما کدام مقاومت را این فرمان بوجود نیاورد. فرمان نمبر ۸ اصلاحات اراضی در تاریخ ۲۹ نومبر صادر گردید و مالکین زمین حق داشتند، که ۳۰ جریب زمین اعلی را بخود اختصاص دهند، و باقی را به مردم توزیع کنند. طبق این فرمان بمردم بی زمین ۵ جریب زمین توزیع میگردید، حکومت با این عمل خود پشتیبانی مردم را توقع داشتند برعکس در اکثر یت مناطق شورش و قیام را بوجود آورد، و در هزاره جات اصلاحات ارضی ناچیز بود. و هم کمپاین سواد آموزی حکومت در ماه می ۱۹۷۸ عنصر دیگری در تشدید مقاومت مردم محسوب میگردید، خلقی ها، جامعه افغانی را فیودال خوانده که دهقانان را استثمار کرده، یعنی خان ها با کمك ملاها از مردم بهره برداری میکردند، و اصلاحات زمین را براه انداختند ، البته محتویات

اصلاحات سیاسی را مردم پزیرفتند، و آساس مقاومت در تطبیق اصلاحات بود، سهو و خطای خلقی ها و پرچمی ها این بود، که بیروکراسی جهت اداره حکومت ایجاد گردیده بود، نه برای تطبیق اصلاحات اجتماعی و سیاسی: اعضای حزب جوانان بی تجربه بوده، روش و سلوك شان آتش مقاومت را بیشتر شعله ور ساخت، و هم طرز پیش آمد شان با مردم نیز عامل قیام بشمار میرفت، مزید بر آن فرار از اردو، رژیم خلقی ها را ضعیف ساخت، و در خزان سال ۱۹۷۹ نیمه از افسران ترك وظیفه کرده بودند، و وضع برای رژیم خلقی ها خراب شده میرفت، و مردم با آنها مخالفت میکردند: رژیم اصطلاح ملیت یا پالیسی ملیت خواهی را ابداع کرد، و تعلیم را به زبان های ملیت های مختلف اعلان کرده به پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، و بلوچی نشریات میکرد، و در خزان سال ۱۹۷۹ شروع گردید. هم زمان بعد از کودتاء نشریات به زبان نورستانی آغاز یافت، و کدام راه مصالحه، در مورد هزاره جات و جود نداشت، و روس ها آنها را «هزاره» یك گروپ نژادی محروم میخواندند.

هزاره ها بر علیه رژیم خلقی ها قیام کردند، و موفقیت های شیعه ها در ایران و در جهان اسلام باعث گردید، که هزاره ها متوجه خود شوند، و بدون رژیم مسائل ذات البینی شانرا پیش ببرند، تره کی جرگه های اقوام پشتون را دائر کرد. بویژه از شرق افغانستان «قبائل» در بحبوحه آن در ماه جون ۱۹۷۹ ملیشیای قوم خروتی را حفیظ الله امین بوجود آورد، چون پشتون ها در رژیم خلقی ها در اکثریت قرار داشتند، پالیسی ملیت ها را نادیده گرفته، و این پالیسی نا مفهوم و مغشوش ملیت ها را مانع گردیده، تا حکومت مردم را بسوی خود بکشاند، رژیم تلاش میورزید که پالیسی ملیت ها را تطبیق کند، تا وضع اقلیت ها را بهتر سازد، اما موفق نگردید، و هم اصلاحات اساسی شان و رویه خصمانه آنها در تطبیق اصلاحات خشم اکثریت مردم را بر انگیخت و مقاومت شروع شد.

٤- احزاب جدا گانه سنی ها و شیعه ها:

آغاز جنگ داخلی در سال ۱۹۷۸ صفحه جدید را در ارتباطات طوائیف شیعه و سنی کشور و جدائی فرقه ای بسویه سازمان ها رخ داد، سنی ها در پشاور تنظیم ها و سازمان های شان را تشکیل دادند، و شیعه ها در کویته بلوچستان و بعد تر در مشهد و تهران خود را سازمان دهی دادند. و انتخاب محل انعکاس دهنده آن بود که در کجا سکنا گزیده اند، قبلاً سنی و شیعه در تنظیم ها عضویت داشتند و با تأسیس احزاب در بیرون مرز، باب جدید را در جدائی سیاسی کشود.

در مناطق که نفوس سنی ها و شیعه ها مخلوط بودند، مقاومت مشترك صورت میگرفت، مثلاً وردك ها به رژیم عرض کردند که برای شان اسلحه بدهند، که بر علیه هزاره ها برزمند و بکار برند، و حکومت اسلحه زیاد به آنها داد تا بر علیه هزاره استعمال کنند، بر عکس وردك ها اسلحه را عوض هزاره ها بر ضد رژیم خلقی ها بکار بردند، بهر صورت کشمکش به اساس نژادی و قومی به ندرت رخ میداد، اما بسویه حزبی، جدائی بین سنی ها و شیعه ها رخ داد، تاسیس مراکز سیاسی در خارج و منبع کمکها خط فواصل را بین سنی ها و شیعه ها ایجاد کرد، و هم هزاره ها نقش جداگانه را برای مقاومت شان درك کردند.

٥- در میان هزاره ها:

هسته اصلی مقاومت مردم روستا ها و میر ها بودند، که از جانب حکومت بنام ارتباط فیودال تهدید میگردیدند، و حزب دموکراتیك خلق، رهبران شیعه را از هر طایفه که بودند در صدد از بین بردن شان بودند و هم روشنفکران که مخالف رژیم شناخته می شدند، نیز مورد تاخت و تاز قرار میگرفت، کنترول حکومت در هزاره جات به اساس توازن سیاسی صورت میگرفت، و میر ها وظایف میانجی را ایفاء میکردند. میر ها امنیت مؤکلین

شانرا به عهده داشتند و یك جزوء وظیفه وی بحساب میرفت، و مشکلات مؤکلین را با حکومت حل و فصل مینمودند، مزید بر آن منازعات را بین کوچی ها و هزاره ها حل میکردند. میر ها نتوانستند که از رژیم ها اعتماد سیاسی را بخود کمائی کنند، اما بسویه محلی میر ها یگانه وسیلهء بودند که اعتماد و اعتبار سیاسی را بدست آرند، و همانا که حزب دموکراتیك خلق میرها را چلنج دادند، و برای شان در رژیم خود اهمیت قائل نبودند، و از تمام منابع محروم ساخته شده بودند، و حکومت در قلع و قمع فیودال ها معروف بوده و برای میر ها کدام چارهء باقی نمی ماند و تنها نجات شان را در نظر داشتند. حزب دموکراتیك خلق هیچ نوع نماینده در هزاره جات نداشت و میر ها در چوکات سازمان های موجوده فعالیت داشتند.

۶- رهبری در هزاره جات: ۱۹۷۸- ۱۹۷۹:

رهبران شعیه، چه سید، چه شیخ، توسط قوای دولت برده شدند و اکثریت شان ناپدید گشتند، و بسیاری بدون مقاومت دستگیر گردیدند و رهبران مذهبی متکی بدولت نبودند، و دولت رهبران مذهبی را در دو جبهه جسمی و مذهبی مورد حمله قرار میدادند، و درین دوره در نظر بود که بکلی از بین برده شوند و روحانیون شیعه هدف خاص شان قرار دشت و به همین روال میر ها به مقاومت شروع کردند و قیام را مشروعیت دادند. و گروپ دیگری هدف شان قلع و قمع روشنفکران جوان بود، و حزب دموکراتیك در توده های مردم پشتیبان نداشتند.

مزید برآن ماویست ها و چپی های دیگر در شهر ها بر علیه رژیم خلقی فعالیت داشتند. رژیم تمام روشنفکران موجود را چلنج دادند و در خاموش کردن جنبش های رادیکال شهری تا حدی موفق گردیدند، مقاومت در روستاء ها در محور میر ها میچرخید و سید ها آنرا پشتیبانی مینمودند، و در چوکات سازمان های محلی مقاومت را بجریان انداخته و مردم را بسیج کرده میرفتند.

۷- تجهیز و مبارزه برای نجات:

قیام همه گانی در هزاره جات منطقه، را از کنترول دولت خارج ساخت، و شبکه های انکشافات اجتماعی مختلف در قریجات و دیگر جاها با هم اتحاد نمودند، و ساختار ارتباطات کمتر موقع را برای همبستگی مساعد ساخت . حزبی ها آیدیولوژی شانرا تحمیل و تاکید میکردند، اهمیت و قابلیت سازمان ها را نادیده میگرفتند، و توسط کدر اعتمادی شان انقلاب را تعمیم مینمودند، و مامورین سابقه را توسط خلقی های جوان تعویض میکردند .

حزبی ها با مردم ارتباط نداشتند، و مامورین محلی در مرحله اول بر علیه رژیم بپاخاستند و عمال دولتی به مامورین محلی چلنج دادند، و کدام پیشنهاد دیگری ارایه، نکردند و در نتیجه، فشار سیاسی وارد کرده رفتند.

در دره صوف مردم بر علیه کورس های سواد آموزی بپاخاستند، زیرا مردم زراعت پیشه بوده و خواستند که کورس ها در زمستان دائر گردد و تقاضای شان رد گردید، و مردم در مقابل بر مامورین رژیم با چوب و سنگ حمله کردند، قوای دولتی شورش را با حبس ٤٣ نفر خاموش ساخت. که بعد این اشخاص را در زندان ها از بین بردند.

در دره ترکمن نیز مشاجره رخ داد، و سفر را بدره و از دره به کابل بمشکلات مواجه ساخت و بالاخره نقل مواد غذائی را نیز مانع شدند، و منجر به زد و خورد مسلحانه گردید، و اولین قیام هزاره ها بشمار میرود. البته دولت مردم را ناچار ساخت که مقاومت نمایند. در ماه مارچ ۱۹۷۹ مراکز اداری در هزاره جات مورد حمله قرار گرفت، بدون اینکه از وقایع اطراف شان و کابل آگاهی داشته باشند، هم چنان مقاومت در دای کندی شروع گردید و در ماه اپریل مردم محل تمام ادارات محلی را اشغال کردند، در بامیان نیز قیام آغاز شد. اما سرکوب گردید، و با همکاری دو جانبه میر ها و سیدها جنبش و بسیج مردم در چوکات محسوب میگردید، با وجودیکه مقاومت دفاعی بوده با نهم مردم کنترول شانرا در موسسات حکومتی قائیم کردند. و کوچی ها را

از استفاده تابستانی چراگاه ها مانع شدند. لغوء قرضداری و گروی توسط هزاره ها رد گردید، و اداره دولتی از منطقه بکلی کشیده شد.

حرکت اسلامی و نصر بر علیه رژیم مقاومت میکردند، حزب نصر دست پرور ده ایران، و از طرفداران پُرپا قرص خمینی بودند، و جوانان مُغل نیز فعالیت داشتند و نصر طرفداران خمینی تلاش داشتند که کنترول هزاره جات را بدست گیرند. در بعضی مناطق نصر زعامت را بهِ اشاره ایرانی ها بدست میگرفتند. و اسلامست ها یك گروپ کوچك را رهبری مینمودند، و در کمیته های نظامی در راس آن قرار داشتند که میرها ،قومانده میدادند، البته با نمایندگان سید ها یك جای بکار مصروف بودند.

حرکت اسلامی غیر طایفه هزاره، توسط آصف محسنی در قندهار تشکیل گردید، وی اسلامیزم اعتدالی را توصیه میکرد. و ادغام دین و سیاست را که خمینی براه انداخته بود رد میکرد، حرکت اسلامی مردم را از قزلباش های شهری جلب میکرد، و هزاره، ها هم در حزب حرکت عضویت داشتند. و حزب به تناسب دیگر احزاب کمتر تحت تاثیر روحانیون قرار داشت،رادیکال های غیر مذهبی در سال ۱۹۷۸ منحصر به مرکز یعنی کابل بود، و شبکه های شان در عسکری و حزب باعث پریشانی رژیم گردید. بعد از انکه خلقی ها طاهر بدخشی را بقتل رساندند و با قی رهبران ستم ملی با حزب دموکراتیك خلق پیوستند.در سال ۱۹۸۰قبل از آن ستمی ها سفیر امریکا،«ادولف دبز» را گروگان گرفتند و در هوتل کابل با چند نفر ستمی توسط پولیس رژیم بقتل رسیدند. شعله جاوید در شهر ها نفر ها را بخود جلب کرد، و مانند حزب نصر در روستاء ها اشخاص وفادار پیدا کردند، و در سال ۱۹۷۸ اکرم یاری هزاره از جاغوری عضوء برجسته شعله جاوید اعدام گردید. برادرش صادق علی را هم اعدام کردند. در بهار سال ۱۹۷۹ شعله با سازمان ساما« SAMA» پیوست و با گروپ رادیکال هایك جا شدند، و سازمان ساما را مجید کلکانی رهبری میکرد، و از سال ۱۹۶۸ بر علیه رژیم ها فعال بود. و یك اتحاد رادیکال را بشمول رادیکال های اسلامی تشکیل داد، ساما در شهر ها خیلی

فعال بودند، اما در روستاء ها کمتر نفوذ داشتند و رژیم این رادیکال ها را در شهرها سر کوب نمود. به همین نحوه اصلاحات در روستاء ها به مقاومت مواجه گردید. قیام در هزاره جات در سال های ۱۹۷۸ و سال ۱۹۷۹ یك عکس العمل بدون تیاری قبلی بود، و مردم محل در مقابل عملکرد حکومت عکس العمل نشان دادند.

عموماً مردم هزاره جات در قریه های کوچك بسر میبردند، که شبکه میرها تا حدی نیاز های شانرا بر آورده میسازد. حکومت در گذشته موضوع کنترول شانرا از طریق محلی با میر ها حل مینمودند و تعداد مردم محدود بود و به آسانی کنترول می شدند. و این تقاضا توسط انقلابیون بر هم زده شد.در تابستان سال ۱۹۷۹ حزب دموکراتیك خلق از هزاره جات بیرون شدند.

برای بار اول بعد از سال ۱۸۹۰ کمپاین امیر عبدالرحمن خان تصمیمات سیاسی بمردم محل سپرده شد.

این عمل یك شکست برای رژیم کمونیستی محسوب میگردید. نه تنها اصلاحات شان تطبیق نگردید بلکه کنترول شانرا در منطقه نیز از دست دادند، حکومت، مردم و جامعه را بخوبی درك نکرده بود و فکر میکردند که وعده های دور و طولانی مردم را جلب خواهد نمود. با وجود از بین بردن روشنفکران محلی، مردم آنرا جهت قلع و قمع خود شان تعبیر میکردند.

حکومت در منطقه در یك وقت با تمام رهبران سازمانها مقابله میکرد، بدون اینکه با کدام گروپ وطبقه روشنفکر یکجاشود. قطع رابطه با رهبران محلی یعنی میرها، حکومت کنترول شانرا از دست دادند.

۸- قیام بر ضد کمونست ها در سال ۱۹۷۹:

در بهار سال ۱۹۷۹ قیام های محلی در هزاره جات شروع گردید، درماه سپتامبر ۱۹۷۹ چندین صد میر، ملا، سید، شیخ و روشنفکران در ورسك جمع

و سید بهشتی را به صفت رهبر و سید جگرن را قوماندان نظامی تعین کردند، و هر دوی شان در راس شورای اتفاق اسلامی قرار داشتند، اما بزودی انشعاب در بین شان صورت گرفت. در یک طرف غیر مذهبیون بشمول میرها، گروپ ماووست ها بنام تنظیم در کویته سازمان را تشکیل دادن، رادیکال های افراطی اسلامست ها بشمول شیخ ها که از ایران پیروی میکردند، میرها را به خویش خوری، فیودال و فساد متهم می نمودند و هم عنعنه پسندها روحانیون و سید ها نیز شامل بودند.

هزاره جات را به نه ولایت تقسیم کردند. جاغوری، ناهور، بهسود، ورس، لال، یکاولنگ، بلخاب، دره صوف و دای کندی.

هر ولایت را یک والی اداره میکرد و چهار منطقه نظامی بود، جاغوری، ناهور، بهسود و بامیان، و هرکدام قوماندان جداگانه و خود مختار داشت، و همه این والی ها سیدها بودند، و جوانان را موقع نمیدادن، و تا سال ۱۹۸۳ مردم این طرز حکومت را قبول کردند، و مردم فکر میکردند، که شورا آزدی هزاره جات را بدست می آورد، و بالاخره شورا سقوط کرد، علت آنهم فساد داخلی بوده و مالیه سنگین را بالای مردم وضع کرده بودند و ٪۲۰ را خود شان حیف و میل میکردند و بزور رشوه میگرفتند.

۹- حزب نصر پیروان امام خمینی:

حزب نصر هزاره ها از پیروان امام خمینی بوده که در ایران تأسیس شده و اساساً در کابل بنیان گذاری شده بود. و از نجف بنام روحانیون که معلم شان خمینی بود شروع بکار نمودند، و نصر هزاره هائیکه در ایران بودند استخدام مینمود و کمک های شانرا از اینرا بدست می آوردند، و یک سازمان روشنفکران هزاره محسوب میگردید، و در سال ۱۹۸۳ سپاه پاسداران ایجاد گردید و مستقیماً توسط پاسداران ایران رهبری و تشویق می شدند، که کنترول شیعه

های افغانی را بدست گیرند و هم اسلحه از ایران بدست می آوردند. در سال ۱۹۸٤ بهشتی را از ورس بیرون کردند، ۳/۲ کنترول هزاره جات را بدست گرفتند. ملاهای که در قم و نجف تربیه دیده بودند، به افغانستان بر گشتند، مکتب و کتابخانه ها در قریه جات تحت کنترول شان افتتاح گردید و صد ها طفل را تحت تربیه گرفتند، و مدارس مذهبی را در هر جا باز کردند، و حزب الله یك گروپ کوچك در هرات فعالیت را شروع نمودند و شخصی بنام قاری یکدسته رهبری آنرا بعهده داشت و هم حزب اسلامی گلبدین حکمتیار با نصر پیوست تا بر علیه شورا برزمند. حزب الله هرات راساً تحت رهبری پاسداران ایران بودند و شورروی ها بر علیه شان پروپا گند را براه انداختند.

زاتفـاق سـعـادت نصـیب مـا بشـود
ازین دورنگی خود تیره روزگـارهستیم

سازمان و کشمکش ها

۱- بدست آوردن قدرت توسط سید ها(۱۹۷۹ - ۱۹۸۲):

ایجاد همبستگی منطقوی یعنی شورا در نیمه، سال ۱۹۷۹ توسط اسلامست ها در سال ۱۹۸۲ چلنج داده شد، و جنبش شورا عکس العمل بمقابل تهدید خارجی بوده، و سید ها کنترول مقاومت را بدست گرفتند، و با تهاجم شوروی کشمکش ها در افغانستان کرکتر خود را تغیر داده حکومت فعالیت را در هزاره جات قطع کرد، انشعاب داخلی در شورا بین روحانیون و روشنفکران غیر مذهبی رخ داد، طبقه شیعه از کمک های بین المللی خارج ساخته شدند، مساعدت های ایران به اسلامست های رادیکال دوام کرد. در هزاره جات هجوم شوروی ها را تهدید بیشتر تلقی کردند و فعالیت مسلحانه تقلیل یافت و در سال ۱۹۸۱ بکلی متوقف گردید.

ایران موضوع مذهبی را در شورا تحریک میکرد، و سازمان های مقاومت در پاکستان تشکیل گردید. که بکلی اسلامی و از مردم سنی مذهب بود، خط فواصل فرقه ای شیعه ها را منشعب ساخت و مقاومت هزاره ها را منحصر به محل ساخت، و شورا توسط سیدها احاطه شده بود این رهبران عنعنوی بوده، و محدود به هزاره جات بودند، در شورا در مرحله اول تمام روشنفکران پذیرفته

شدند، در مرحله ثانی بعد از بین بردن تهدید خارجی، سید ها متکی به شیخ ها گردیده و بر علیه گروپ غیر مذهبی جبهه گرفتند، و میر ها هم قدرت شانرا از دست دادند.

دوره سلطه شورا مشتمل از دو مرحله بوده، یکی اتحاد و دیگری رقابت. تأسیس شورا به اساس قیام هزاره جات در سال ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ بوده که جنبش به اساس جنبش خودی و همگانی صورت گرفت، که همه بر علیه تجاوز بیرونی متحد شدند. از شروع شورا اداره محلی را تأسیس کردند و از مردم مالیه و جلبی تقاضانمودند، و مردم را به آن ملتفت میساختند و به تدریج کنترول رسمی را قایم کردند. با ازبین رفتن تهدید بیرونی، کشمکشهای داخلی شروع گردید و سید ها پشتیبانی مردم را از دست دادند، که علت آنهم عدم تعادل بین مکلفیت های مردم و آنچه برای شان وعده داده شده بود میدانستند.

۲- ارتباط با کشور های دیگر

بعد از هجوم شورروی ها در سال ۱۹۷۹ کمک های خارجی سیل آسا سرا زیر شد و اکثری این کمك ها از طریق پاکستان میرسید، و شیعه ها را از ان محروم ساختند، تشتت و پراگندگی در سیاست ایران نیز آنها را از صحنه دور نگهداشت؛ مزید بران جنگ با عراق نیز ایرانی ها را دور ساخته بود. تا روز تهاجم شورروی ها در ۲٤ دسمبر ۱۹۷۹ قضیه افغانستان کمتر مورد توجه جامعه بین المللی بود، و تهاجم شورروی این وضع را بصورت دراماتیك تغیر داد، ملل متحد، امریکا، و کشور های جهان عکس العمل های متفاوت نشان دادند، مصرر عربستان سعودی، چین اسلحه را از طریق پاکستان به مجاهدین ارسال میکردند. پاکستان با چندین گروپ ارتباط قائیم کرد، و شش حزب را برسمیت شناخت، و رهبران تنظیم ها با وزارت خارجه و آی اس آی کار میکردند، و این احزاب همه سنی مذهب بودند، و پالیسی پاکستان طبقه شیعه را از مساعدت های جامعه بین المللی دور نگهداشتند. زعمای ایران به شیعه

های افغانستان نظر مساعد داشتند، و بحران های داخلی مانع میگردید، که به شیعه ها توجه بیشتر مبذول دارند، همبستگی اعتدالیون و عنعنه‌ پسند ها رسید گی به موضوع افغانستان را پشتیبانی میکردند، محسنی حرکت اسلامی را متحد نزدیك شان میدانستند، و شورای اتفاق کمتر کمك میگرفت، و در سال ۱۹۸۱ بکلی قطع گردید، و اسلامست ها به تدریج پایه های شانرا استحکام بخشیدند، و کمك برای مقاومت تقلیل یافت و محسنی را در خانه وی تحت نظارت گرفتند، و بعضی کمك های ایران به اسلامست های سنی مذهب تخصیص داده شد، مخصوصاً حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، البته ایران مساعدت های عمده را به هیچ گروپ نمیداد، و یك کمك خیلی نا چیزی به گروپ شیعه مورد نظر شان در افغانستان میدادند. در ماه سپتامبر ۱۹۸۰ عراق به ایران حمله کرد. و خمینی قیام شیعه های عراق را بر علیه عراق تشویق میکرد، و جنگ فشار زیادی بالای اقتصاد ایران وارد کرد، و یگانه پالیسی خارجی ایران این بود که روابط شان را با شوروی ها که برای عراق اسلحه تهیه میکردند بهبود بخشند.

در هنگامیکه اسلامست ها در سال ۱۹۸۲ در ماه جون کنترول را در ایران بدست آوردند و به بهبود رابطه شان با شوروی ها حق اولیت را قائل شدند، و کمك های شان بر گروپ اسلامست با احتیاط دوام کرد و مزید بر آن نخواستند که شوروی ها را به خشم آرند. شیعه ها را در افغانستان به منابع خارجی مانع شدند و کمك های ایران منحصر به گروپ رادیکال اسلامست ها شد و تا سال ۱۹۸۲ به اندازه ناچیز و قلیل دوام نمود.

۳- بدست گرفتن کنترول توسط شوروی ها:

از نیمه سال ۱۹۷۹ هزاره جات از کنترول دولت آزاد گردید، با هجوم شوروی ها مخاصمت زیاد گردید، و باعث جنگ در افغانستان شد. اما هزاره جات دست نا خورده ماند، و خواستند که پشتیبانی عمومی را جلب کنند، و

شوروی ها حکومت جدید را به اریکه قدرت تکیه دادند. و با هزاره ها به یك مدارا و سازش دست زدند.

در سال ۱۹۷۹ مخاصمات شدت اختیار کرد، و به تعقیب آن قیام هرات رخ داد و ده هزار عسکر بر علیه حکومت شورش کردند، و شوروی ها اسلحه و مشاورین سرازیر کردند. و موجودیت حکومت در هزاره جات بکلی توقف کرد. هجوم شوروی در سال ۱۹۷۹ - ۸۵۰۰۰ عساکر شوروی در یك ماه آورده شد، و در ۲۷ دسمبر حفیظ الله امین بقتل رسید، و در همان روز ببرك کارمل بقدرت رسانده شد، و خطا به وی از رادیوی دوشنبه جمهوری تاجکستان نشر گردید. زمانیکه شوروی ها کابل را تسخیر کردند، پرچمی ها از تبعید بر گشتند و مجادله بین خلقی ها و پرچمی ها قبل از تهاجم شوروی ها آغاز یافته بود، و شوروی ها همیشه خلقی ها را نادیده میگرفتند، در ماه سپتامبر ۱۹۷۹ شوروی ها خواستند که بین خلقی های ترکی و پرچمی ها آشتی و مصالحه بیاورند، و امین را از بین بردارند، بر عکس حفیظ الله امین ترکی را کنار زد، و خلاف خواسته شوروی ها رهبر بلا منازعه بر آمد، شوروی ها میخواستند که رژیم را تغیر بدهند. و حکومت جدید از اتحاد خلقی ها و پرچمی ها که توسط شوروی کنترول میگردید بوجود آمد.

روس ها در نظر داشتند که یك عملیات نظامی محدود با قوای افغانی بکار برند. مخصوصاً در سرحدات شرقی، علت آنهم عدم شناخت قدرت مجاهدین و بیش از حد اعتماد به حزب دموکراتیك خلق، و اردوی شان بود، و ناگزیر شدند قوای شوروی فعالیت بیشتری براه اندازد.

در سال ۱۹۸۱ جنگ در هزاره جات به استثنای بامیان توقف داده شد، و حکومت جدید کابل از پالیسی حکومت خلقی ها دوری گرفت، یك قانون عبوری تدوین گردید. نماینده گان سیاسی را پذیرفتند، و به سوسیالیزم ظاهراً کمتر علاقه نشان دادند، و به شکل اسلامی حکومت تاکید ورزیدند، در مناطق زیر کنترول دولت آزادی سیاسی و اقتصادی بیشتر گردید، و حکومت توجه

مساعد بسوی هزاره ها نشان میداد.

در سال ۱۹۸۱ سلطان علی کشتمند را صدراعظم ساختند، و هیچ هزاره قبل ازین به چنین یك مقام نرسیده بود، وی از مؤسسین حزب دموکراتیك خلق بوده در حکومت تره کی عضویت داشت، و از پشتیبانی هزاره ها بر خوردار نبود. حزب کمونست را بکلی منصوب به پشتون ها میدانستند، و آنرا یك رژیم خارجی و کافر میخواندند. مشاجره و کشمکش ها در مرور سال ۱۹۷۹ بیشتر شد. و هم در هزاره جات عملیات نظامی توقفیه کرد، و رژیم ببرك سعی ورزید که پشتیبانی هزاره ها را جلب نماید مگر موفق نگردید و متکی به شورروی ها شد.

٤- انعکاس انشعاب فرقه ای احزاب یا گروپهای مقاومت:

هفت حزب یا گروپ مقاومت در پاکستان همه سنی مذهب بودند، در ائتلاف و یا اتحاد وجود داشت، که یکی آن اسلامی و دیگری از عنعنه پسندان بود.

مشاجرات و کشمکش ها در بین احزاب یك عمل معمولی وعادی بحساب میرفت، و اتحاد را در هزاره جات یك پدیده مهم ساخت، و عدم پذیرش شیعه ها، عکس العمل شدید را بار آورد و خط فواصل را میان فرقه ها ایجاد کرد، پاکستانی ها نماینده های شیعه را رد کردند، و احزاب سنی مذهب نیز درین مورد اقدام نکردند، و سازمان سیاسی شیعه ها را نپذیرفتند. از همه مهمتر که نه بذیرفتن سازمان های مقاومت شیعه ها این معنی را افاده میکرد که دسترس آنها را به سازمان های بین المللی مانع شده و رد کردند. همکاری بین گروپ های مقاومت در روستاء ها یك چیز طبیعی و نورمال بود. و مبارزات مشترك بر علیه مهاجمین خارجی سبب اتحاد در افغانستان میگردد، در مرحله نخست

گروپ های شیعه و سنی در مناطق مختلف در سازمان های غیر مذهبی با هم همکاری داشتند، آنهم در شهر ها و نواحی هزاره جات و مقاومت به اساس ملی عمل نمیکرد.

۵- زعامت سیدها در شورا:

با تاسیس شورا سید ها در راس آن قرار داشتند و با میر ها همبستگی داشتند. مرحله دوم تسلط سید ها زمانی رخ داد، که حکومت عملیات را در هزاره جات متوقف ساخت. و سید ها با شیخ ها بر علیه میر ها اتحاد و ائتلاف کردند، مرحله اول مقاومت را در هزاره جات تغیر داد، و مرحله دوم در سازمان اجتماعی هزاره جات خلاء یا درز را ایجاد کرد. حکومت دموکراتیک خلق تمام ارتباطات شانرا با میر ها قطع کرده و تسلط میرها را بسویه محلی نادیده گرفتند، و میر ها از منابع اجتماعی و اقتصادی محروم گردیدند، بویژه میر ها کدام شبکه را رهبری نکردند طوریکه سید ها مینمودند.

بسیاری از میر ها دوستان و خویشاوندان در پاکستان داشتند، و هم بزنس میکردند، بشمول سر مایه های قابل انتقال، و این منابع برای شان زمینه زندگی را در هزاره جات مهیا ساخته بود. هنگامیکه سید ها بر علیه میر ها در شورا قد علم کردند. بسیاری میر ها آنرا ترک گفتند، و نقش عمده در زمان بحران برای سید ها ایجاد نمود. و از کمك های مالی و نظامی ایران مستفید شد. و رهبران یا زعامت شان از ایران پیروی میکرد. و تسلط سید ها در شورا قابل تعجب نبود و میر ها مانند گذشته از پشت پرده فعالیت میکردند، و اتحاد سابقه شان باسید ها کماکان ادامه یافت و زعامت سید ها در مرحله اول شورا بخوبی و دلخواه جریان داشت. زیرا آنها به تنهائی رهبری را پیش میبردند، بعد ازانکه رابطه میر ها و دولت بر هم خورد، و شبکه وظایف سیاسی را بدوش خود گرفت، و در مرحله دوم شورا سیدها، بر علیه میرها عمل میکردند. شیخ ها به اساس انقلاب ایران تحریك شده بودند و مبارزات

سیاسی را بیشتر ساختند و نفوذ زیاد در بین سیدها داشتند. اتحاد هردو سازمان مذهبی باعث کنار زدن قدرت میر ها در هزاره جات گردید، و از جانب ایران کمك های مالی و سیاسی بیشتری سرازیر گردید.

۶- هویت ملی و زعامت در هزاره جات ۱۹۸۱- ۱۹۸۲:

شیخ ها از نظر سیاسی بهتر شده و بعضی آنها سید بودند، و مقامات بزرگ و عمده را در شورا اشغال کرده بودند و نقش اسلامست ها در حد پائین قرار داشت، در مرحله اول شورا بعضی پست ها برای رادیکال های غیر مذهبی وجود داشت در هنگامیکه شورا بر علیه میر ها شدند، رادیکال های غیر مذهبی نفوذ شانرا از دست دادند، و سرنوشت شان با میر ها توام مورد سوال قرار گرفت، و بالاخره از شورا کنار زده شدند. در دوره سلطه شورا دو مرحله مشخص وجود داشت:

۱- سیدها ارتباط و همبستگی عنعنوی را با میرها تحت سلطه شان داشتند.

۲- شیخ ها و رادیکال های غیر مذهبی پست های کوچك را اشغال کرده بودند.

۷- اداره شورا: اتحاد و کشمکش ها:

بعد سیدها با ائتلاف نمودن با شیخ ها بر علیه میرها و رادیکال ها عمل کرده و کنترول مکمل را بدست گرفتند.

در تابستان سال ۱۹۷۹ ابتکار همکاری محلی توسط پشتیبانان تنظیم ها در پاکستان شروع شد، و پشتیبانی بیشتری را در جاغوری بدست آوردند،

و نمایندگان تمام مناطق هزاره جات را در ورس در ماه سپتامبر ۱۹۷۹ دعوت کردند و به تعداد ۱۲۰۰ نماینده اکثراً میرها و سیدها بودند، شرکت نمودند. و بعضی روشنفکران جوان نیز شرکت ورزیدند، و در نتیجه شورای انقلابی اتفاق اسلامی را بوجود آوردند. و به صفت یك چتر برای مقاومت در هزاره جات خوانده شد. و هدف آن این بود که زمینه تفاهم را برای مقاومت بسویه محلی و اداری ایجاد نماید. وسید بهشتی را به صفت رهبر شورا گزیدند.

وی در نجف تحصیل کرده بود و یك مدرسه را در محل خود در ورس تاسیس کرد، و سید جگرن مسؤل نظامی شناخته شد وی به هر دو فامیل سید و میر ها تعلق داشت، وی یکی از هزاره های محدود بود که در اردو مقامی برای خود جا زده بود، شورا در اول یك اتحاد محسوب میگردید لاکن بزودی بشکل حزب تبارز کرد، و سید های شورا کمتر با دیگر گروپ ها ارتباط داشتند. تقاضای شورا برای خود در ختم جنگ افغانستان این بود:

الف: اداره آزاد جداگانه برای هزاره جات.

ب: فقه جعفری برای شیعه های افغانستان، و تطبیق آن در محاکم.

شورا یك اداره بشکل دولتی ایجاد کرد و در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ فعال ساخته شد.

هزاره جات به نه ولایت و ۳۶ قصبه تقسیم گردید. و مامورین اداری ولایتی در راس آن والی قرار داشت، شعبات قضائی، تعلیم و تربیه، مالی و فرهنگی تأسیس گردید. و تمام حکام ولایتی سیدها بودند، و یك شورا، مسول اداری ملکی بودند و ٪۲۰ از تولیدات بقسم مالیه باید پرداخته شود. هشت ناحیه نظامی وجود داشت، و خدمت نظامی اجباری مورد تطبیق قرار گرفت. مزید بر آن ملیشای داوطلب از هر قریه و فامیلی نیز اجباری ساخته شد، با گرفتن مالیه زاید و پالیسی جلب عسکری شورا بیشتر از حد فعالیت داشت و کمتر قضاوت میکرد و رد پای اداری قبلی را که از هزاره جات بیرون کرده بودند. تعقیب میکردند. و شورا بصورت مؤثر مانع بسیج مردم شده و مردم را

خلع سلاح ساختند. تنها امنیت را آورده بودند. و مردم در هیراس بودند که باز قدرت رژیم کمونستی روسی ابداع نگردد. شورا در مورد کوچی ها که در هزاره جات سر گردان بودند توجه مبذول داشت. همزمان وقتیکه تهدید از خارج کم شد، شورا تقاضای شانرا از مردم بیشتر ساختند. بالاخره سید های مسلط در شورا یك گروپ خاص را تشکیل دادند، و به شورا یك نمایندگی خیلی ها کوچك را قایل شدند و زعامت سیاسی را بروی مردم بستند.

در تابستان ۱۹۸۵ حکومت آتش بس یك جانبه را اعلان کرد و تهدید بیرونی خاتمه یافت و علاقه سیاسی نیز کم گردید، بر علاوه عدم قناعت در شورا تزئید شده و کشمکش در زعامت شورا بوجود آمد. شورا به سه گروپ انشعاب نمود:

الف: غیر مذهبی ها: بشمول میرها و چپی ها «ائتلاف مائوویست ها و فامیل های با نفوذ» این ها از خود سازمان بنام تنظیم در کویته داشتند.

ب: گروپ افراطی اسلامست ها: بشمول شیخ ها که از انقلاب ایران پشتیبانی و پیروی میکردند، و میرها را بنام فیودال متهم میساختند.

ج: شیخ: ها که خویشاوندی و فساد در بین شان شیوع یافته بود.

ایرانی ها اختلاف داخلی را در شورا دامن میزدند و شیخ صادق نیلی بعد از عودت از ایران در دای کندی فعالیت را شروع کرد، یك کمپاین ضد ایرانی توسط غیر مذهبیون براه انداخته شد، و آنها را حزب نصر و حرکت از کمك نظامی محروم ساخته بودند.

یك عده میرها بقتل رسیدند، و عده دیگری به پاکستان فرار کردند در سال ۱۹۸۲ زعامت غیر مذهبی ها توسط سید ها تحت تاثیر و نفوذ شان قرار داشت. و زعامت سید ها همه چیز را کنترول میکرد. و کنترول اداری دوام کرد و قدرت بدست سیدها کماکان باقی ماند.

٨- گروپ غیر مذهبی رادیکال ساما. SAMA:

در هزاره جات پیروان داشتند و بیشتر شان اعضای شعله جاوید بود. در سال ١٩٨٠ بسیاری شان در عسکری نفوذ کردند، و گریلاهای کابل که در ماه اول تهاجم شوروی ها فعال بودند، و در ماه فیبروری سال ١٩٨٠ مظاهرات دامنه داری را در کابل براه انداختند. رهبر و موسس شان مجید کلکانی بود، که توسط رژیم ببرک کارمل در کابل دستگیر و اعدام گردید با اعدام وی عوامل و کار برد های ساما، رو به زوال رفت و ماووست ها را روس ها از همه اولتر قلع و قمع میکردند، و متأسفانه ساما، نتوانست که کمك های خارجی بویژه چین را بخود جلب کند. در سال ١٩٨٠ سازمان های ماووستی از صحنه سیاسی ناپدید شدند. دو گروپ اسلامیت ها مانند نصر و حرکت پیروان در منطقه داشتند، با وجودیکه هر دو حزب آیدیولوژی اسلامی را تعقیب میکردند، باز هم اختلاف زیاد در میان شان وجود داشت.

حرکت را آصف محسنی رهبری میکرد. و با نظریات و فلسفه خمینی مخالف بود و تحت چتر شورا قرار داشت. و از نظر نظامی قوی بوده در شرق و شمال هزاره جات فعالیت داشتند.

نصر هم حزب رادیکال اسلامی بود و پیرو خط امام خمینی خود را اعلام کردند، و آنرا تعقیب میکردند. در سال ١٩٨٠ فعالیت های شانرا در هزاره جات آغاز کردند و از چندین گروپ تشکیل یافته بود. و بعضی از آنها در سال ١٩٧٠ در کابل تشکیل شده و یکی آن در نجف عراق تاسیس گردیده و اعضای آن پیرو خط امام خمینی بودند. هزاره های که از ایران بر گشته بودند، بشمول مهاجرین، کارگرها شاگردان مذهبی و روحانیون را نصر استخدام کرده بودند، مزید بر آن سازمان های محلی را تشکیل میدادند، و عناصر غیر مذهبی رادیکال در حزب نصر فعال بودند، مع الاسف که معلومات بیشتری در مورد ظهور نصر و سر نوشت گروپ های غیر مذهبی رادیکال در دست نیست:

یك گروپ کوچك بنام نیرو «۱۹۸۰» و حزب الله خود مختاری را برای هزاره ها تقاضا میکردند بسیج مردم در وقت بحران بدور محور سید ها میچرخید که یك عمل معمولی محسوب میگردید، و تأسیس شورا حائز اهمیت زیاد بود. و سیدها انحصار قدرت سیاسی را بدست داشتند. زیرا قدرت سیاسی کلید کنترول همه چیز است . سیدها توقع داشتند که منابع بیرونی از ایران بر گروپ های مقاومت برسد. علت عمده بسیج توسط سید ها این بود که میر ها را کنار زنند و سید ها یگانه کاندید بودند.

مساعدت های ایران از طرق مبارزات سیاسی و مذهبی به افغانستان میرسید و سید ها آنرا توزیع میکردند. در هزاره جات سید ها از سازمان ها نمایندگی مینمودند و ظایف مذهبی را بجامی آوردند. چون سید ها رهبران مذهبی بودند، آنها در نهایت امر از خط فواصل غیر مذهبی بیشتر عمل کرده نمیتوانستند و نفوذ شان در نفوس هزاره های غیر شیعه کمتر بود.

خـــدایا ابتـــلای بندگـــان چند
بخـــون غلطیـــدن پیـــر و جـــوان چند
عـــقـــاب ظلم را بشکن پر و بال
زدن کـــشتن دریدن امـــتحـــان چند

«استاد خلیلی»

چلنج اسلامست ها و جنگ داخلی در هزاره جات ۱۹۸۲ - ۱۹۸۶:

در سال ۱۹۸۲ اسلامست ها شورا را چنلج دادند یا به مبارزه طلبیدند و جنگ را در هزاره جات آغاز کردند. و در سال ۱۹۸٤ شورا را در جنگ شکست دادند، و اسلامست ها به صفت یك قوه سیاسی در منطقه، تبارز نمودند، و جنگ کماکان ادامه یافت، و مقاومین هزاره به استثنای ایران باقی کمتر توجه بین المللی را بخود جلب کردند.و اسلامیست های ایران توانستند که در افغانستان مرکزی نفوذ کسب کنندو جای پای برای خودتدارك نمایند. اسلامیست ها با روحانیون ایران تماس بر قرار ساختند، و کمك های نظامی و اقتصادی به اسلامیست ها میر سید و ایرانی ها محتاط بودند که شوروی را تخریش نکنند. در سال ۱۹۸۱ حکومت عملیات را در هزاره جات از دست داد ، موفقیت شان ناچیز بود. و حکوت تلاش میورزید که متحدین پشتون خود را از دست ندهند.

مخالفین رژیم در پاکستان هفت تنظیم یا حزب را در سال ۱۹۸۵تأسیس کردند و گروپ های شیعه مذهب را به همکاری دعوت نکردند، قوه چلنج دهنده در هزاره جات شیخ ها بودند. این ها از پیروی سیدها از مجتهدین نفع

بردند، بسیاری از رهبران شورا تعلیمات مذهبی داشتند و از اسلامست ها طرفداری مینمودند، و اسلامست ها برای سلطه شان برای روحانیون جدید و سیاست جنگیدند، و این یك سر مشق برای شیخ ها بود. که به اسلامست ها به پیوندند، و شیخ ها از بین کار گران مهاجر در ایران اشخاص زیاد را جلب کرده بودند.

اسلامست ها یگانه چلنج دهنده بوده و نسبت به شورا موقف بهتر داشتند و از همه مهمتر که با پیروزی انقلاب ایران موقف شان بیشتر تقویه گردید، و کمك های بیشتری از ایران بدست آوردند، و پشتیبانی مردم را به سهولت و اسانی کسب کردند، و در مناطق دیگر کشمکش با مردمان محل رخ میداد و شبکه محلی برای بسیج مردم قاطعانه عمل میکرد.

۱- ارتباط با دیگران:

ایرانی ها قیام اسلامست ها را تحریك میکردند. در ایران رهبران اسلامیست ها روابط خوب و بهتر را با شوروی ها توصیه میکردند، مزید بر آن رادیکال های شیعه را در افغانستان مساعدت میکردند. و جامعه بین المللی گروپ شیعه را نمیشناختند پاکستانی ها با شیعه ها تماس نداشتند. عضویت در یکی ازین هفت تنظیم اجباری بود. تا کمك را بدست آرند، و کمك های نظامی نیز ازین طریق توزیع میگردید. و پاکستان تمام کمك ها بین المللی را به گروه های سنی مذهب میرساند، و در ماه می ۱۹۸۵ اتحاد هفته گانه را پاکستان بوجود آورد، و گروه شیعه بدون نماینده در احزاب هفت گانه بودند، در ایران اسلامست های رادیکال در سال ۱۹۸۳ کنترول کامل را بدست آوردند، و از رادیکال های شیعه در افغانستان نیز قاطعانه پشتیبانی میکردند. و آنرا تقویه مینمودند. و نصر، پاسداران مورد توجه خاص شان قرار داشت، و از سال ۱۹۸۰ به بعد نصر باوزارت خانه ایران همکاری نزدیك داشت. سپاه پاسداران در تابستان سال ۱۹۸۲ بعد از ارزیابی گروه نصر توسط ایرانی ها تأسیس

گردید. و ایرانی ها در یافتند که اهداف شان توسط گروه نصر بر آورده نمی شود، بنابرآن پاسداران در هزاره جات تحت اداره پاسداران ایران که مرکز شان در قم بود قرار داده شدند.

ایران تربیه نظامی به گروه اسلامست ها میدادند، و از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ انتقال اسلحه ایران به اسلامست ها به اوج خود رسید. از سبب رابطه با شوروی ها قیودات در مورد مداخله ایران تا حدی نافذ بود. از سال ۱۹۸۵ ایران قدم های دیگری برداشت تا رابطه شان را با شوروی ها بهبود بخشند. مخالفین رژیم که ایرانی ها از آنها پشتیبانی میکردند و قوای دولتی نباید با هم در گیر شوند، و به همین ملحوظ تماس اولی بین تهران و کابل بر قرار گردید، و از اثر تماس ایران و شوروی در سال ۱۹۸۶ انتقال اسلحه به مبارزین توقف کرد، بر علاوه پشتیبانی و کمك نظامی و سیاسی از ایران، و مثال های انقلاب ایران حایز اهمیت بود. زیرا هزاره ها همیشه با شیعه های ایران وابستگی مذهبی داشتند. و موفقیت اسلامی شیعه های ایران برای هزاره ها مهم تلقی میگردید.

مذکرات بین پاکستان و حکومت کابل در سال ۱۹۸۲ در ژینو آغاز گردید، و امریکائی ها و روس ها نیز در آن ذیدخل بودند. احزاب مقیم پاکستان در مذاکرات شرکت نداشتند، اما از موضوع برای شان اطلاع داده می شد، بر عکس گروپ های شیعه هزاره مقیم ایران ازان اطلاع نداشتند و تجرید گردیده شیعه ها از تماس بین المللی محروم بودند، زیرا پاکستان در این راه مانع بوده و نمیخواست که با شیعه ها ارتباط داشته باشند. ایران از اسلامست ها پشتیبانی شانرا دوام دادند تا قدرت را در هزاره جات بدست داشته باشند. اما خیلی ها محتاط بودند که شوروی ها را تخریش نکنند.

۲- همرائی و کوشش مبهم در مورد هزاره ها:

در سال ۱۹۸٤ حکومت سعی ورزید که هزاره ها را تصفیه کند و شورای ملیت هزاره ها را بوجود آورد. از ماه اپریل ۱۹۸٤ جنگ در افغانستان شدت اختیار کرد، عساکر تازه دم شورروی آورده شدند و مردمان ملکی را هدف خاص شان قرار دادند، و در سال ۱۹۸۱ هزاره جات مورد هجوم دولت قرار نگرفت در عوض پالیسی ملیت خواهی را در پیش گرفتند. شورای هزاره ها را در سال ۱۹۸٤ تأسیس کردند، که توسط وزارت اقوام و قبائل تنظیم گردیده بود، و مشتمل از ٤٠ تا ٥٠ عضوء بوده و دو نفر از هر قصبهء ، و وکیل سابق شورای ملی خادم بیگ را رئیس آن تعین کرده و به همین روال شیخ اورسگانی ، داکتر عبدالواحد سرابی و سید منصور معاونین شورا بودند.

خادم بیگ و اوروس گانی با خاد در تماس بودند، داکتر سرابی در رژیم سلطنتی وزیر پلان بود، وسید منصور رهبر مذهبی شیعه اسماعیلیه را درین زمره شامل ساخته بودند، و شورای هزاره مجلهء را بنام غرجستان نشر میکردند، که در مورد کلتور، تاریخ و وضع اجتماعی هزاره ها مطالب داشت، و هزاره ها در کابل و روشنفکران هزاره آن را با اشتیاق مطالعه مینمودند، شورا مواد غذائی و دیگر نیاز مندی ها را بمردم میرساند، تعلیمات را تشویق میکرد. مزید بر آن تحصیلات عالی را در داخل و خارج کشور برای هزاره ها میخواستند، برای بار اول دولت موضوع نژادی هزاره ها را از نگاه سیاسی در سر خط بر نامه خود جا داد. و در توزیع منابع یا زخیره و بزنس و تعلیمات نقش عمده را بازی کرد.

تلاش برای کسب شهرت دولت در سال ۱۹۸٥ بیشتر گردید، باروی کار شدن گوربا چف ، وی خواست که به جنگ در افغانستان خاتمه دهد.

لویه جرگه از قبائل سرحدی در ماه سپتامبر ۱۹۸٥ دائر گردید و ۱/۳ از شاملین جرگه پشتون ها بودند، و این جرگه پشتون ها معضلهء ها را برای رژیم خلق کرد. به پیشتبانی عنعنوی پشتون ها متکی بود ، و اگر به اقلیت ها

امتیازات قائل می شدند متضررمیگردیدند. نجیب الله در تاریخ ٤ ماه می ۱۹۸٦ قدرت را از ببرك كارمل گرفت ، روس ها میخواستند كه خلقی ها و پرچمی ها را آشتی بدهند، تا قوای شانرا روس ها بیرون كنند، و در ۲ دسمبر ۱۹۸٦ نجیب الله مصالحه ملی خود را اعلان كرد، بشمول آتش بس یك جانبه، قانون اساسی جدید را تدوین و وعده انتخابات آزاد و عفوء عمومی را داد، اما مردم اعتبار نكردند. نجیب الله گفت كه باید حزب دموكراتیك محور اصلی قدرت باشد، و رژیم از عملیات نظامی در هزاره جات خود داری كرد.

۳- مقاومت:

بیرون نگهداشتن شیعه ها از گروه مقاومت دوام نمود، و گروه های مقاومتی در پشاور در سال ۱۹۸۵ اتحاد كردند، آنهم از باعث فشار امریكاء، پاكستان، و عربستان سعودی، و همین اتحاد بین شان، فشار را بالای شوروی ها زیاد ساخت و اتحاد شان در ارتباطات داخلی شان تاثیر كمی وارد نمود، و توزیع اسلحه توسط هر تنظیم صورت میگرفت، و عبدالرسول سیاف رئیس اتحاد تعین گردید و نامبرده رهبر اتحاد اسلامی بود، گروه اسلامست ها به مذهب و هابی میلان داشتند، كه بر علیه شیعه ایزم بودند، و مورد توجه خاص عربستان سعودی قرار داشتند و با آنها از بزل هر گونه مساعدت خود داری نمیكردند.

اتحاد هفت گانه پشاور كدام پیوستگی با شیعه ها نداشتند، به استثنای پاسداران باقی گروپ های هزاره بكلی به ایران اتكا نداشتند، شورای اتفاق در هنگامیكه در سال ۱۹۸٤ و ۱۹۸۵ جهت در یافت كمك به پاكستان رو آوردند. رد گردیدندو تشویق شدندكه با پیوستن به گروه های دیگر كمك بدست آرند.

٤- جریان در میان هزاره ها:

زعامت سلطه سید ها بزوی از جانب اسلامست ها در داخل و خارج شورا چلنج داده شد، بعداز دو سال جنگ داخلی، در سال ۱۹۸٤ شیخ ها که اتحاد اسلامست ها را تحت استیلای شان در آورده بودند، شورا را ساقط کردند، و نقش سیاسی سید ها خیلی کوتاه بود، سید ها قادر نشدند، که پشتیبانی ایران و دیگر کشور ها را بدست آورند، عملکردهای شورا مردم را از خود دور ساخت و تقاضا های زیاد از مردم داشتند.

در هزاره جات تحت قیادت و رهبری میرها اقلاً فکر میکردند که پوزیشن سیاسی را بدست آورده میتوانند، و سید ها نیز از مردم نمایندگی کرده نتوانستند، و روحانیون نیز نفوذ کمی در هزاره جات داشتند، طریقه مذهبی ایرانی و تقلید از مجتهد منحصر به شهر ها بود و عموماً در بین شیعه ها غیر هزاره دیده می شد، و افغان هائیکه بعد از سال ۱۹۵۰ تعلیمات اسلامی میگرفتند روبه تزاید بود و در چندین مدرسه شیعه های افغانستان انعکاس کرده بود. که یکی توسط واعظ در کابل، بهشتی در ورس ، صادق نیلی و زاهدی در یکاولنگ تاسیس کرده بودند، و طالبان این مدارس از فامیل های مذهبی انتخاب شده و آنهائیکه بنام شیخ یاد می شدند از سلسله سید ها بودند، که عناصر کلیدی در اختلاف داخلی شورا محسوب میگردیدند تمام مامورین بلند پایه سید ها بودند و اکثریت شان تعلیمات مذهبی داشتند و یك راه اسلامی را تعقیب میکردند که مخالف شورا بود و یك حالت غیر قابل قبول برای شیخ ها ایجاد کرده و از طریق مطالعه انقلاب ایران به سیاست رو آورده بودند و توقع میرفت که نقش را در سیاست بازی کنند. و بسیاری شان خود را وقف مذهب ساخته بودند.

قدرت سیدها امکانات عملی کردند سیستم نوع اجتهاد را مانع گردیده که وضع سیاسی را نیز محدود میساخت، بالاخره نقش شیخ ها در مذهب و سیاست متکی به موفقیت اسلامست ها بود. روحانیت شیعه از نتیجهء انقلاب

ایران بوجود نیامده بلکه قبل از آن وجود داشت، اما منبع اصلی صدور انقلاب اسلامی محسوب میگردید. روحانیون شیعه افغانستان سابقه تعلیمی شانرا با هم قطاران ایرانی شان مشترك دانسته که بسیاری شان در نجف نزد خمینی آموخته بودند، گروپ سیاسی در بین محصلین هزاره تشکیل گردید، که بعد تر یك جبهه را در سازمان مقاومت ایجاد کردند.

یك عده عناصر شورا با شیخ های اسلامست پیوستند، و از جانب ایران تقویه و پشتیبانی می شد. این اتحاد جدید اسلامی در سال ۱۹۸۲ بر علیه زعامت پایدار مانده، شورا قیام کرد، جنگ داخلی آغاز گردید که در نتیجهء روحانیون اسلامست ها پیروز گردیدند.

بعد از کودتای سال ۱۹۷۸ هزاره جات توسط یك اتحاد مشترك رهبری میگردیدند پیوستگی مذهبی در مدت که اتحاد مذهبی فروپاشید و این وضع برای سیدها و پیوستگی های غیر مذهبی تباه کننده بود هر دو جانب سید ها و شیخ ها در صدد تسلط سیاسی منطقوی بودند، مگر شیخ ها یك مفاد نسبی از طریق تشکیلات شان داشتند. برای شیخ ها و سید ها تسلط و سیطره شان درین موقع برای سیاست و مذهب مشکلات را بار آورد.

۵ - جنگ هزاره با هزاره:

در سال ۱۹۸۲ اسلامست های شورا با نصر اتحاد نمود و در صدد کودتا شدند و هزاره جات صحنه جنگ داخلی گردید. در سال ۱۹۸٤ شورا را از مرکز آن بیرون کردند و اسلامست ها به صفت قوه تبارز نمودند، شورا با حرکت اتحاد نمود و مقاومت شانرا دوام دادند، شورا در سال ۱۹۸۲ حکومت آزاد هزاره جات را بدست داشتند. در سال ۱۹۸۲ حرکت ٪۱۰ تا ٪ ۱۵ را کنترول میکردند، پاسداران ٪ ۲۵ و شورا ٪ ۶۰ از منطقه هزاره جات را تحت کنترول داشتند. با استحکام کنترول شورا پشتیبانی مردم از آنها به تدریج تقلیل

یافته علت آن وضع مالیه زیاد ، پالیسی جلب عسکری و نوع تشکیلات آن بود و بیروکراسی را بوجود آوردند. و بعدتر معلوم گردید که شورا در مدت سه سال تاسیس خود از مردم فاصله گرفت و سید ها با برکنار زدن میرها آینده بهتری را نوید میداد، طوریکه با سپری شدن وقت کدام بهتری بمشاهده نرسید، و تهدیدی به بهبودی وضع مردم بود.

در سال ۱۹۸۲ شورا در هزاره جات شهرت خود را از دست داد، و در یك حالت اضطراب بسر میبردند، و قبل از جنگ داخلی توزیع منابع به نفع میرها بود، و سید ها به وعده های شان وفا نکردند و در توزیع عدالت را مراعات نمیکردند. تولیدات هزاره جات و سوالات اجتماعی باید در هزاره جات حل گردد، یا اصلاً وجود نداشت و یا در مناطق دیگر حل گردیده بود.

اسلامست ها از طریق عملکرد شان اعتباری بدست آوردند، مالیه در مناطق شان نسبتاً خوب بود، سیستم کمك های اجتماعی و تعلیمی را ایجاد کردند، بر علاوه جوانب داخلی ارتباطات شان با ایران و پشتیبانی سیاسی حائز اهمیت بود. این احزاب به مارکیت کار ایران دسترسی داشتند، و یافتن کنار در ایران مستقیماً با سهم گیری در سازمان اسلامستها ارتباط داشت.

اسلامست ها زعامت را در جوانان تعلیم یافته پیش میبردند، و جنگ جویان شان شامل شاگران جوان اسلامست ها بودند، کارگران مهاجر سابقه که با پاسداران در اثنای توقف شان در ایران یکجا شده و مانند شورا اسلامست ها عساکر مسلکی ورزیده داشتند. در تابستان سال ۱۲۸۲ اسلامست ها شورا را چلنج دادند، و با همکاری نصر شعبه رادیکال شورا بر علیه بهشتی کودتا را ترتیب داد و شورا یك هزار طالب را بخود جلب کرده بود، آنهم از ایران. و آنانیکه با شورا بریده بودند، که این حالت شورا را ضعیف ساخت.

در عملیات نجات سید جگرن دو باره میر ها را مصروف ساخت و دهقانان ناور را بسیج کرد و نصر را بیرون راند، و بعد از سال ۱۹۸۲ هزاره جات به بحران سیاسی روبروه شد و جنگ داخلی واقعاً آغاز گردید. بعد از ناکامی

کودتای اسلامست ها از نواحی دای کندی، دره صوف، و ترکمن بیرون شدند. پاسداران در سال ١٩٨٢ بوجود آمد، و به حیث یك شعبه پاسداران ایران تبارز کرد. پاسداران به اساس روحانیت مبارز یا روحانیون مبارز تبارز کردند، و زعامت شانرا اشخاص که از شورا بریده بودند رهبری مینمودند و ازین کارگران مهاجر در ایران نصر ها را استخدام میکردند، استخدام مردم توسط نصر به عین ترتیب بود. و زعامت آنرا روحانیون شیعه به عهده داشتند. و از نگاه آیدلوژی فرق بین نصر و پاسداران وجود داشت، پاسداران رادیکال بودند و میخواستند که شیعه های هزاره جات تحت حکمرانی ایرانی ها باشند. یعنی امام خمینی و نصر یك اجتماع خاص اسلامی را خواهان بودند، مزید برآن حزب به مصالح علیای کشور افغانستان تاکید میکرد، و توجه خاص به تبعیض نژادی مبذول داشته و از استعمال قوه یا از دکتورین خمینی دوری مینمودند و مخالف اسلامست های بین المللی بودند، که بعضاً رابطه شان با ایران بر هم خورده و نصر خط سیاسی عملی را با پاسداران تعقیب کرد. و در مورد انقلاب اسلامی جهانی کمتر علاقه میگرفتند، با وجود اختلافات پاسداران اتحاد تاکتیکی را حفظ کرده بودند. نخست دشمن مشترك شانرا یعنی شورا را چلنج داده و قدرت سیاسی را در هزاره جات تقسیم کرده و اتحاد وسیع داشتند.

در مرور سال های ١٩٨٢ و ١٩٨٣ اسلامست ها توانستند که قدرت شورا را تقلیل دهند در بهار سال ١٩٨٤ اسلامست ها موفق گردیدند که شورا را از مرکز شان ورس بیرون کنند، و زعامت شورا به ناور رفت، و نصر ٪١٥ در ناحیه هزاره جات را تحت کنترول داشتند و ٢/٣ فتح شان در ورس بود، هدف اسلامست ها این بود که هزاره جات را کنترول کنند، و قدم های عملی بر علیه مخالفین محلی بردارند، بعد از دست دادن ورس باقی منطقه شورا در ناور، مجادله بین قوای سید جگرن و قومی متحد پاسداران و نصر دوام داشت. در اکتوبر سال ١٩٨٤ نماینده حزب نصر اظهار داشت، که در افغانستان دو جنگ جریان درد، یکی بر علیه روس ها و دیگر در بین گروه های مختلف مقاومت که برای آینده کشور افغانستان حائز اهمیت میباشد.

اسلامست ها کدام پوزیشن محلی نداشتند، مثلاً در لعل و سر جنگل یا در دای کندی که مردم محل بر علیه شان دشمنی میورزیدند و اسلامست ها را یك قوه اشغال گر تلقی مینمودند. حرکت اسلامی را شامل مخاصمه ساختند، بعد از انکه در سال ۱۹۸۲ شورا را مورد حمله قرار دادند. حرکت اسلامی و شورا اتحاد کردند و میر ها را دوباره آوردند، و حرکت گفت که هدف اصلی باید مهاجمین باشد. حزب الله در هرات تحت امر پاسداران ایران قرار داشتند و بقسم یك ارتباط بین رهبران ایران و جمعیت سنی مذهب در هرات فعالیت میکردند.

اسلامست ها با پشتیبانی ایران شورا را در سال ۱۹۸۲ به مبارزه طلبیدن ، و به تدریج پشتیبانی مردم را از دست دادند، و نسبت بدولت گذشته بیشتر مانع میگردیدند، و در سال ۱۹۸٤ اسلامست ها شورا را کنار زدند و مبارزات مسلحانه در منطقه دوام کرد.

اسلامست ها میخواستندکه آیدیالوژی نوین را معرفی کنند، موسسات جدید را تشکیل دادند. و زعامت جدید را سازمان دهند، و مستقیماً از سبب جنگ متأثر نشده باشند، جهت بر آوردن این مأمول جنگ داخلی را پذیرفتند، و مساعدت های ایران درین مورد قطعی بنظر میرسید. شورا مساعدت های زیاد از مردم بدست می آورد در روحانیون تعلیم دیده نمیتوانستند که در بین شورا فعالیت نمایند، در حالیکه سید ها انحصار مسایل سیاسی و مذهبی را بدست داشتند، و ایرانی ها علناً اسلامست ها را ترغیب میکردند که شورا را چلنج بدهند.

دگـر کـه گـوش دهد؟ ناله غـریبـان را
فـغـان و نالهء آورگـان افـغـان را
ز سیل ظلم بنالم کـه ریشه کن بنمود
نهـال بار ور آرزوی افـغـان را

«استاد خلیلی»

عقب نشینی شوروی و اتحاد هزاره ها

۱۹۸۷- ۱۹۹۱

با به وجود آمدن حزب وحدت در نیمهء سال ۱۹۸۹ به مبارزات داخلی خاتمه دادند. و سیاست های هزاره ها دو باره بسوی خود مختاری منطقوی کشانیده شد. بعد ازانکه در سال۱۹۸۸ عقب نشنی شورروی ها اعلان گردید، توقع میرفت که کمونست ها سقوط نمایند.

بعد ازانکه احزاب سنی احزاب شیعه را در حکومت موقتی نه پذیرفتند، در ان وقت اتحاد بزرگ بین هزاره ها بوجود آمد، ملل متحد در قضیه افغانستان سهم فعال گرفت که به نفع هزاره ها بود. پاکستان هزاره ها را نادیده گرفت، ایران وحدت شیعه ها را پشتیبانی میکرد، وسعی ورزیدند که با سنی ها در تماس شوند، و حکومت کابل سعی کرد که اجتماع بزرگ هزاره ها را در سال ۱۹۸۷ دایر نماید. و رانسوف معاون وزارت خارجه شورروی پیشنهاد خود مختاری هزاره جات را اعلان کرد، مگر سفیر شورروی آنرا رد نمود، و حکومت شورروی معروض به انشعاب داخلی گردید. در سال ۱۹۹۱ شورروی و امریکا قبول کردند که تهیه اسلحه رابهر دو جانب متخاصم به بندند.

در سال ۱۹۸۹ احزاب سنی مذهب حکومت عبوری را در راولپندی

تاسیس کردند و به احزاب شیعه مذهب موقع شمول ندادند و ثابت گردید، که سهم گیری سیاسی بدون مبارزه بدست نمی اید. احزاب شیعه با هم یکجای شده و حزب وحدت را تشکیل دادند، احزاب که با هم کشمکش داشتند. بصورت متحد ظهور کردند، و حزب اسلامست ها عموماً بالای شیخ ها تسلط داشتند، و اشخاصیکه از سیاست هزاره کنار زده شده بودند، دو باره آورده شدند، ادغام احزاب به پاسخ بیرون کردن شیعه ها از حکومت عبوری و فروپاشی رژیم در کابل بود، و همزمان سازمان دهی بین روشنفکران سیاسی هزاره در کابل رخ داد.

۱- ارتباطات با دیگران:

مذاکرات به اساس میانجی گری ملل متحد منجر به موافقت نامه ژینو گردید و ملل متحد یك فکتور عمده در سیاست داخلی شناخته شد، پاکستان خط فواصل خود را کماکان حفظ کرد، ایران پالیسی عملی خود را در سیاست خارجی معطوف ساخت، موافقت نامه ژینو در سال ۱۹۸۸ امضاء گردید و ملل متحد بیشتر در سیاست افغانستان دخیل ساخته شد، و حزب وحدت موقع یافت که ارتباط خود را با ملل متحد قائیم سازد، و در پالیسی پاکستان مقابل شیعه ها تغیری نیامد، پاکستان و امریکاء د ر تاسیس حکومت عبوری نقش عمده داشتند که مشتمل از احزاب سنی مذهب بود، ایران با پالیسی Pragmatic یا عملی خود نفوذ بیشتر کسب کرد، و رابطه شان با غرب و شرق بهبود یافت و در ماه جولای سال ۱۹۸۸ جنگ ایران و عراق خاتمه یافت و مناسبات با شوروی ها بهبود یافت، رابطه سیاسی با رژیم کابل در جولای ۱۹۸۷ بر قرار گردید، و ایرانی ها وحدت را بین احزاب شیعه تشویق میکردند، و شورای ائتلاف در ماه جون ۱۹۸۷ بوجود آمد.

هشت حزب در هزاره جات با هم ائتلاف نمودند به استثنای شورای اتفاق، اتحاد هشت حزب شیعه باعث شناسائی بین المللی شان گردیده و برای ایرانی ها

موفقیت در سال ۱۹۸۹ نصیب گردید، که حزب وحدت اسلامی تحت رهبری گروپ های مقاومت در هزاره جات تاسیس شد، و باعث ختم جنگ داخلی گردید، و با تأسیس وحدت عکس العمل ایران در مقابل عقب نشینی قشون شوروی اعلان گردید. بر علاوه ایرانی ها تلاش میورزیدند که در ختم نقاضت تشتت و پراگندگی رخ ندهد، و هم حکومت بنیاد گرای سنی در کابل بوجود نیاید، و از نگاه مردم محلی ایران نفوذ کمتر داشت، مزید برآن ایران با احزاب سنی تماس برقرار کردند، بویژه با تاجك ها که از نگاه فرهنگ و لسان با ایرانی ها نزدیك بودند، و در سال ۱۹۹۱ موافقت نامه فرهنگی با جمعیت اسلامی امضاء گردید، نفوذ ایران و احزاب سنی مذهب کمتر گردید، پاکستان خط فواصل سابقه خود را حفظ کرد. ایران اتحاد وسیع احزاب شیعه را توصیه میکرد، و در عین وقت کوشش داشت که نفوذ خود را در احزاب سنی حفظ کرده باشد، هم لعل بدست آید و هم دل یار نرنجد.

۲- عقب نشینی قوای شوروی:

پروگرام مصالحهء ملی دوام کرد، سعی و کوشش درین بود که جرگه هزاره ها را در سال ۱۹۸۷ همرائي کنند و روس ها عقب نشینی شانرا در سال ۱۹۸۸ به جهانیان اعلان کردند و یك تغیر سیاسی عمده را نشان دادند. خود مختاری منطقوی را هزاره ها بار دیگر رد کردند، از سال ۱۹۸۵ با ینطرف تماس های مخفی بامجاهدین بر قرار بود، دستگاه خاد، به وزارت امنیت دولتی ارتقاء داده شد.

این تماس های ماهرانه بکدام بشتیبانی سیاسی منجر نگردید، و موافقت با گروپ های مخالف از نگاه اقتصاد و منابع نظامی کافی بنظر میرسید. همرائی هزاره ها در موضوع مصالحه ملی عنصر مهم بشمار میرفت و در ماه سپتامبر ۱۹۸۷ سعی برای انعقاد شورای ملی هزاره ها در کابل بعمل آمد، نجیب لله جرگه را افتتاح کرد و اعلان نمود که هزاره ها باید خودشانرا در یك

سازمان جهت سر کوبی گروه های مقاومت متحد سازند، بالاخره به هزاره ها کمك های اقتصادی جهت تأسیس موسسات تعلیمی داده شد، تازمینه را برای قانون مذهب جعفری آماده سازد، بر علاوه جهت نماینده گی هزاره ها تشکیلات اداری تجدید نظر گردد. تقاضای زیادی بمنظور نمایندگی مردم هزاره در ولایات پر نفوس بعمل آمد، و ولایات جدا گانه را برای هزاره ها خواستار شدند. و این ولایات معضله های هزاره ها را مطابق اداره دموکراتیك حل و فصل خواهد نمود.

کشتمنددر خطابه خود نقاط را در مورد تجدید سازمان تکرار کرد، مزید بر آن در مورد خود مختاری منطقوی تذاکراتی داد، حتی حکومت مایل بود که به تقاضای عمده مقاومین هزاره ترتیب اثر دهد، اما پشتیبانی از طرف جرگه هزاره ها ناچیز بود.

به تاریخ ۱۱ جنوری ۱۹۸۸ گورباچوف اعلان کرد که قوای شوروی از اول ماه می در مدت یکسال از افغانستان بیرون میشوند، و در مورد این اعلامیه شك و تردید داشتند، که باین زودی شوروی ها بیرون شوند، و هم گفته میشود که بعد ازین یا بعد از خروج شوروی ها حکومت کمونستی سقوط میکند. قوای شوروی در نیمه، ماه می بخروج از افغانستان شروع کردند و در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تکمیل گردید. در شروع سال ۱۹۸۹ خود مختاری سیاسی برای نمایندگان هشت حزب شیعه هزاره ارائیه گردید، و این پیشنهاد که مایه تعجب نگردیده، زیرا وزارت خارجه شوروی این پیشنهاد را در تهران توسط و رانسوف معاون وزارت خارجه باز گو نموده بود، اما ر گردید، زیرا دران وقت سر نوشت حکومت مبهم و نا معلوم بود و هزاره جات هم نیمه خود مختار بنظر میرسید.

نجیب الله تلاش های خود را در مورد مصالحه ملی تجدید کرد، و کانگرس دومی حزب دموکراتیك خلق را در جون ۱۹۹۰ دایر نمود، و کانگرس توجه خاص شان را به مسئله پشتونستان معطوف داشت، و نجیب الله خود را

یگانه پشتون ملیگرا میخواند، و پشتون ها یگانه قوه سیاسی در کشور بودند.

خلقی ها و پرچمی ها انشعاب کردند، و پرچمی ها به اساس آن نیز منشعب گردیده و وزیر دفاع شهنواز تنی با همدستی گلبدین حکمت یار کودتا را بر علیه رژیم نجیب الله براه انداخت و ناکام گردید (مارچ ۱۹۹۰) و این اتحاد موضوع نژادی را بیشتر تقویه کرد و رژیم نجیب الله تا سال ۱۹۹۱ در قدرت باقی ماند، روس ها و امریکائی ها ارسال تجهیزات و اسلحه را به هر دو جانب بند کردند، هم چنان جرگه هزاره ها به موضوع نژادی واقعیت بخشید، علاوه بر آن سقوط رژیم نجیب الله حتمی بود و نجیب الله سعی کرد که پشتیبانی پشتون ها را بدست رد.

۳- تشکیل حکومت عبوری:

به هزاره ها کدام چوکی داده نشد، گروپ های پشاور نمایندگی شیعه ها را رد کردند، حتی حرکت اسلامی را که با سنی ها همکاری نزدیك داشت، قبول نکردند، و سید هادی قوماندان حرکت اظهار داشت، که رهبرما آصف محسنی شش ماه را در پشاور سپری ساخت، تا با رهبران هفت گانه تماس قایم نماید، و هرگز بوی کدام پاسخ مثبت ارایه نکردند، و هیچ کسی با وی مشوره نکرد، اعلان بیرون شدن شوروی ها زمینه را برای همکاری گسترده در بین گروه های مقاومت مساعد ساخت. در ماه فبر وری ۱۹۸۹ اتحاد سنی ها شورای راولپندی را جهت تاسیس حکومت عبوری بوجود آوردند، و در اساس باید گروپ های دیگر بشمول گروپ های شیعه ها باید نمایندگی داشته باشد. آی اس آی و عربستان سعودی و اسلامست ها در نظر داشتند که وظیفه شورا محدود باشد، البته در مورد انتخاب حکومت موقت عبوری طوریکه سال گذشته هیچ گونه پشتیبانی کسب نکرد که در راس آن انجنیر احمد شاه قرار داشت، و از جانب عربستان سعودی کمك مالی میگردید.

آنها آرزو داشتند که به اکثریت حکومت تعین گردد البته بدون گروه شیعه ها. و گروه شیعه ها را ایران برسمیت شناخته، و ایران میخواست که شیعه ها حکومت عبوری را نه پذیرند، و به آن مخالفت کنند. زیرا در راس آن میگفتند و هابی قرار دارد.

و هابی ها با شیعه ها در اساس یك تضاد مذهبی و تاریخی دارند، مزید بر ان عربستان سعودی پشتیبان حکومت وهابی برعلیه نفوذ آیت الله خمینی در جهان اسلام بود.

مجددی با نمایندگان شیعه ها مذاکره نمود و در نتیجه، به آنها ۱۲ چوکی قبولدار شدند، و ایران از ان جانب داری نمود، و گروه اتحاد سنی ها به آن مخالفت ورزید، و گفتند که مجددی صلاحیت ندارد که با شیعه ها موافقت نماید، و بالاخره شورا بدون نماینده شیعه ها تأسیس گردید، و خروج شیعه ها را به سمبول خود خواهی های پشتون ها نسبت میدادند، و شمول گروه شیعه ها را رد کردند، و ربانی یگانه رهبر غیر پشتون بود و جمعیت حزب عمده بشمار میر فت و به ربانی رای کم داده شد و یك وزارت عادی را بوی دادند.

بعد از کودتای خلقی ها گروه شیعه ها را کنار زدند، و بیرون نگهداشتن در حکومت عبوری راولپندی ضربه دیگری به شیعه ها وارد گردید، و وضع سیاسی افغانستان در آینده درمعرض خطر قرارداده شد، و خط فواصل فرقه ای در سیاست گروه های مقاومت بیشتر استحکام یافت، حزب وحدت تحت نفوذ پاسداران و نصر قرار گرفت و روحانیون در بین حزب وحدت مسلط بودند، و تأسیس حزب وحدت یك پیروزی اسلامست ها به حساب میرفت، و احزاب دیگر با اسلامست ها مخالفت میورزیدند، و در حزب وحدت به رهبران سابقه پست های عمده مرکزی محول گردید. درینجا دو باره باب شمولیت به میرها باز گردید.

زمین ها ئیکه در اثنای مخاصمت ضبط شده بود دو باره به صاحبان آن اعاده گردید، و زمینه را برای برگشت مساعدت ساخت، اگر چند که آنها

زعامت سیاسی سابقه شانرا تقاضاء نکردند، علاوه بر آن تعداد زیاد از گروه رادیکال های غیر مذهبی احیاء مجدد گردیده و نیاز مندی بیشتری برای تربیه شان احساس میگردید، زیرا آنها یك جزؤسیاسی عمومی بحساب میرفتند، و با ادغام میر ها در حزب وحدت، آنها دفاتر خود را در هر جا تأسیس کردند، و همانا که ملیت هزاره هســـــته مرکزی حزب وحدت را تشکیل میداد نه اسلامست ها.

٤- وحدت سیاسی هزاره ها:

اتحاد سیاسی هزاره ها در سال ۱۹۸۷ بوجودآمد اما از نگاه عملکرد تاثیر آن کم بود، دوسال بعداز خروج عساکر شوروی، احزاب هزاره با حزب وحدت یك جا شدند، البته با در نظر داشت هویت ملی شان. حرکت اسلامی مشتمل از چندین نژاد و گروه انشعاب نمود، وفرقه مسلط هزاره به وحدت پیوستند. شورای ائتلاف درسال ۱۹۸۷ به صفت متحد هفت گانه حزب شیعه تاسیس شد. اما از نگاه عملکرد اتحاد تاثیر کم داشت. و در مخاصمات اثری وارد کرده نتوانست، اما اختلاف را بسویه بین المللی دامن زد و از شیعه های افغانستان نمایندگی کرده و با جامعه بین المللی در تماس شدند.

این گروه شیعه های افغانستان شامل هفت حزب بوده و با ایران روابط بخصوص داشتند، و این اتحاد را جامعه بین المللی به نام گدی گك «بازیچه» ایران می شناختند.

بعد از اعلان گورباچف در مورد خروج عساکر شوروی آنها نمایندگی شان را در سیاست آینده افغانستان ضروری پنداشته و آن را یگانه طریقه خود مختاری منطقوی برای هزاره جات تلقی میکردند، و بارد عضویت گروه هزاره ها توسط حکومت عبوری، در آن وقت یگانه آلترناتیف شان همانا ایجاد سازمان قوی شیعه ها بود.

مذاکرات بین مامورین ایرانی و رهبران مقاومت شروع گردید، و در تابستان ۱۹۸۸ در پنجاب «پنجاو» پاسداران و نصر شرکت داشتند، و جلسه وسیع دیگر در جولای ۱۹۸۹ در بامیان انعقاد یافت، که این جلسه را به نام جلسه بنیادی حزب وحدت یاد میکنند. و نمایندگان تمام احزاب به استثنای حزب الله درشورای ائتلاف شرکت داشتند. وحدت را اعلان و احزاب دیگر را منحل ساختند، و حزب وحدت یگانه نماینده شیعه های افغانستان خواهد بود، و در ماه نومبر ۱۹۸۹ شورای بهشتی به آن پیوست. و تاسیس حزب وحدت در ۱۶ جون ۱۹۹۰ در تهران رسماً اعلان گردید، و ایران در ایجاد حزب وحدت نقش کلیدی را ایفاء کرد، زیرا تمام مذاکرات مقدماتی در تهران صورت گرفته بود و با تاسیس حزب وحدت ایران یك وسیله وآله دست قوی خود را در سیاست آینده افغانستان آورد. البته عوامل داخلی نیز در ایجاد و تاسیس حزب وحدت تاثیر به سزا انداخته بود و زعمامت حزب اسلامست ها عاملی مهم در وحدت به شمار میرفت، زیرا آن ها اکثراً با قوماندان های محلی در تضاد و کشمکش بودند و جنگ های طولانی داخلی مردم را خسته ساخته بود و مشروعیت حزب را مورد سوال قرار دادند؟ سازمان مرکزی در بامیان تشکیل گردید و قدرت نهائی مربوطه شورای عالی نظارت بود و ۲٤ چوکی را رهبران سابقه حزب اشغال کرده بودند، که همه شان بر حزب وحدت پیوسته، و از زمره شیخ ها بودند. کمیته مرکزی وجود داشت، شورای مرکزی ۷٤ چوکی را نمایندگان منتخب اشغال کرده بودند. این دستگاه تقویه کننده بود، و هر قضیه را ویتو کرده میتوانست. پروگرام وحدت صبغه اسلامیك داشت و یك رهبر محلی اظهار داشت، که ما میخواهیم اتحاد را نه تنها در هزاره جات بلکه درسرتاسر افغانستان بیاوریم حتی به سویه جهانی آن را تعمیم کنیم. در سیاست هزاره ها تاسیس وحدت جنبه تاکیدی کمتر در مورد اسلام خالص داشت، و به روحانیّون در جامعه هزاره ها پُست های کلیدی داده شده و آزادی بیشتری در مانور های سیاسی داشتند. اما با مرگ خمینی تاثیر و موثریت خود را از دست داد. با تجدید پالیسی در ایران از پاسداران پشتیبانی شان را کم ساختند، و هزاره

جات برای ده سال تقریباً خود مختار بود، اما حالا این خود مختاری به خطر مواجه شده بود و حزب وحدت تلاش میورزید که حقوق هزاره ها را ثابت و مستحکم سازد. گروه های مقاومت هزاره خود را اقلیت ملی اعلان کردند و میخواستند که نقش و جای شان را در فردای افغانستان مستحکم سازند، که کرکتر ملی و اسلامی داشته باشد. برای معلوم کردن خطوط سیاسی و حدت، باید نظری به حزب حرکت اسلامی آصف محسنی انداخت.

در حرکت تعداد زیاد هزاره ها عضویت داشتند، اما اکثریت را غیر طبقه هزاره ها تشکیل میداد و با سنی ها در تماس دایمی بودند، و آصف محسنی کدام شرط خاص را وضع نکرده بود، طرفداران محسنی انشعاب کردند، و چندین قوماندان خود را وحدتی اعلان نمودند و در ضمن رابطه شان را با حرکت حفظ کردند، که یکی از آن ها هادی از منطقه بهسود بود که مسوول امور نظامی حرکت به شمار میرفت و طرفداران حرکت از نژاد های گوناگون معضله را خلق کرده و اکثریت شان را وحدتی ها تشکیل میداد، و قوماندان هائیکه از حرکت برآمدند همه هزاره بودند، و احزاب دیگر مانند نهضت نیز انشعاب نمود.

درجاغوری، غزنی گروپ تحت رهبری قوماندان و ثیق از پیوستن ابا ورزید و در کشمکش های محلی ضد وحدت مصروف بودند، و مستضعفین در بامیان یگانه گروپ موجوده در هزاره جات از قضیه اسلامیزم و ناسیونالیزم دوری گرفتند، و در سال ۱۹۹۱ با وحدت پیوستند وحدت بصورت مطلق سیاست را پیش میبرد و یك قوه برای وحدت هزاره ها به شمار میرفت و مبارزه را برای بر آوردن اهداف شان یگانه وسیله میخواندند.

۵- سازمان درکابل:

بسیاری هزاره ها در کابل به موفقیت های اقتصادی در اثنای جنگ نایل شده و خساران «KHOSARAN» یك سازمان اقتصادی با اهداف سیاسی

درسال ۱۹۸۸ تاسیس گردید. هزاره های کابل در سال ۱۹۷۰ فعالیت اقتصادی شان را توسعه داده، و در اثنای جنگ انکشاف زیادی نمود، و ارتباطات فامیلی به قسم یك طریق یا چینل جهت واردات و صادرات هزاره جات نقش مهم را بازی کرده، به علت جنگ اکثریت روشنفکران و طبقه نُخبه ها بزنس کابل را ترك گفته و زمینه را برای نو واردین مساعد ساختند. و از سال ۱۹۸۰ حکومت با پالیسی فعال بزنس شخصی را تشویق میکرد، و یك تعداد هزاره ها از جانب حکومت ترغیب گردیدند، و اشخاص را در شبکه های خود پذیرفتند، در ختم سال ۱۹۸۸ شرکت خساران تاسیس گردید، ویك شرکت تضامنی و مختلط بود. و تولیدات صنعتی را وارد، و صادر میکرد، و ابتکار این معامله را یك گروپ سیاسی هزاره ها به عهد ه شان گرفته بودند، و اکثریت شان با شورای هزاره رابطه و AFFILIATION داشتند. در بین گروپ داکتر عبدالواحد سرابی، سلطان علی کشتمند، کریم میثاق، غلام محمد ایلاقی رئیس بانك انکشاف صادرات از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۸۵ و یك عنصر کلیدی در جامعه، بزنس کابل درین جمعیت شامل بود. و به تعداد دوصد نفر از بزنس من های هزاره در خانه ایلاقی اجتماع نمودند و داکتر سرابی و ایلاقی در عضو برجسته این گروپ به حساب میرفتند، و با رهبران وحدت وحرکت در تماس شده و آن ها ازین جمعیت پشتیبانی کردند. اکثر سهم داران شرکت KHOSARAN ده سهمیه گرفته میتوانستند و یك عده زیاد شان تنها یك سهمیه در شرکت داشتند و شرکت در معاملات تجارتی به پیمانه بزرگ مصروف بود و یکی از اهداف آن این بود که مردم هزاره را به کابل بیاورند و سال های اول را به تجارت شان تخصیص داده اما در ضمن به فعالیت های اجتماعی میپرداختند و یك پروگرام شان از این قرار بود. تا زنان را کمك نمایند، که در صنعت بافندگی و ریسندگی و دست دوزی مصروف گردند و به پای خود ایستاده شوند و پروگرام دیکر شان یك کورس یك ساله بود که مفردات آن اقتصاد، بانك داری، تجارت خارجی و لسان انگلیسی را احتوا میکرد.

توسط فعالیت اقتصادی در جامعه هزاره کابل در اثنای جنگ هم چنان شرکت خساران سعی داشت که از نگاه سیاسی نیز آماده باشند، تا هرگونه پیش آمد و چلنج را بعد از سقوط رژیم نجیب الله پاسخ داده بتوانند مزید بر آن بسیاری از هزاره ها که با حکومت همکاری داشند از آینده خود نگران بودند. زیرا از نگاه سیاسی در قطب مخالف قرار داشتند و مشکل شان را قضیه نژادی بیشتر پیچیده و بغرنج ساخته بود. شرکت خوساران KHOSARAN یك سازمان خالص هزاره بود و آینده این شرکت خوساران «KHOSARAN» در کابل مانند تاسیس حزب وحدت درهزاره جات به شمار میرفت.

هسته حزب وحدت ملیت هزاره بود چرا؟ وحدت هزاره بودن و شیعه بودن را تاکید میکرد؟ زیرا شیعه های غیر هزاره عموماً حزب حرکت اسلامی را پشتیبانی میکردند، علاقه و دلچسپی مشترك در هزاره ها محدود بود، زیرا در شبکه های نژادی مختلط مدغم شده بودند و از همین سبب خطر بسیج ضد پشتون ها و ضد سنی ها زیادتر به مشاهد میرسید، و عقیده برین داشتند که در سازمان سیاسی آینده افغانستان کدام نقش برای هزاره ها داده نخواهد شد، و برای یك دهه هزاره جات را به حال خود گذاشته بودند.

روشنفکران هزاره در کابل نظریات مشابهه داشتند و به همان اساس شرکت خوساران را تاسیس کردند و از باعث رقابت های سیاسی حزب وحدت را ایجاد نمودند.

خلاصه: با اعلامیه خروج عساکر شوروی همه به این عقیده رسیده بودند که رژیم نجیب الله به زودی رو به زوال میرود، احزاب سنی عضویت احزاب شیعه را در حکومت موقتی نه پذیرفتند، و احزاب هزاره باهم متحد شده، حزب وحدت را بوجود آوردند، و توسط اسلامست ها احاطه شده بود. و احزاب کوچك را همراهی میکردند، به استثنای حرکت اسلامی هم چنان گروپ های اجتماعی را نیز پذیرفته، مخصوصاً میر ها و روشنفکران جوان را. اموال ضبط

شده مردم را دو باره اعاده کردند و حزب جدید خود را مدافع حقوق هزاره های افغانستان میخواند. اما ترکیب اسلامی بودن آن بیشتر به نظر میرسید. عضویت در اتحاد به روی همه باز بود و به رهبران گروپ های موجود ، پُست های کلیدی اداری در حزب داده شد. مردم از حکومت های آینده در هراس بودند، و همانا که بدور هویت اصلی شان یعنی هزاره ها جمع شدند، زیرا شیعه های غیر هزاره در شبکه های مختلف نژادی مدغم ساخته شده بودند، و در ائتلاف و اتحاد شرکت نکردند، و متردد بودند و تصمیم نهایی بسیج به هزاره ها تعلق میگرفت نه به شیعه های غیر هزاره.

هردل که نیست در غم ملت شکسته باد
عهدی که نیست ضامن وحدت گسسته باد
هر در که گشت لانه سوداگران خون
بر آبروی خون شهیدان که بسته باد

مبارزه جهت فعالیت های سیاسی ۱۹۹۲

توقف نمودن مواد و تجهیزات به رژیم نجیب الله باعث فروپاشی رژیم گردید، و در نیمه اپریل سال ۱۹۹۲ سقوط کرد و هراس از ظهور حکومت جدید توسط مجاهدین، هزاره های کابل بسیج گردیده، و کنترول یك قسمت کابل را بدست گرفتند. و زمانیکه وحدت به کابل رسید، منابع که یك دست آورد خوب برای شان به شمار میرفت برایشان آماده بود.

همزمان ملل متحد پلان حکومت عبوریشان را ارایه داشتند، پاکستان و ایران طرفداران شان را پشتیبانی میکردند، چون عربستان سعودی منبع عمده کمك مالی محسوب میگردید، و خط فواصل فرقه ای از بیرون پشتیباني میشد، بازی سیاسی در کابل شدت اختیار کرد، و فروپاشی حکومت نجیب الله نیز سرعت یافت و به تاریخ ۱۸ماه مارچ نجیب الله اعلان کرد که به نفع حکومت عبوری کنار خواهد رفت اما دیر شده بود، و حکومت کنترول خود را قبلاً از ایجاد حکومت عبوری از دست داده بود و با آمدن حکومت عبوری مجاهدین جنگ بین حزب وحدت و اتحاد اسلامی در گرفت و مبارزات نژادی و قومی در کابل شروع گردید، حزب وحدت نمایندگی را در حکومت عبوری بدست آورد، اما در دیگر مسایل دسترسی نداشت.

اشخاص جدید و روشنفکران به گروپ وحدت آورده شدند و آن ها را

تشویق کردند که در حکومت عبوری سهیم شوند و پُست های دولتی را بگیرند و برای شان تفویض گردید. چون روشنفکران برای حزب وحدت حایز اهمیت بودند و هم برای حزب مشکل بود که اسلامست ها را انتقال دهد، چون رژیم نجیب الله در حال متلاشی شدن بود هزاره ها در کابل در شبکه مربوطه شان بسیج گردیدند، و این بسیج به نفع حزب وحدت تمام شد و یك تعداد سازمان های هزاره ها برای شان منبع خوب فعالیت به حساب میرفت،و حزب و حدت به صفت تأمین کننده امنیت فرصت برای فعالیت سیاسی و بزنس بدست آورد. حزب به مسوولیت های خود وفادار مانده و برای مردم امنیت و سایل اجتماعی را تضمین کرد و هم زمینه را برای سهم گیری در فعالیت های سیاسی مساعد ساخت.

ابر قدرت ها بیرون شدند و قدرت های منطقه مسلط گردیدند، پلان انتقال ملل متحد در حال تطبیق بود ، کمك های شوروی معطل گردید، ایران به پشتیبانی حزب وحدت دوام داد ، عربستان سعودی منبع مساعدت های مالی محسوب میگردید، پاکستان بیشتر به شیعه ها روی مساعدت نشان داد ، در ختم سال ۱۹۹۱ پلان انتقالی ملل متحد از پشتیبانی همسایه ها برخوردار بود ، حکومت کابل و احزاب مجاهدین به آن خوشبین بودند. و تطبیق آن در ماه می ۱۹۹۲ شروع گردید، اما نجیب الله به فروپاشی مواجه گردید و ملل متحد سعی نمود که پلان صلح شان را تطبیق کنند. و در آن وقت حوادث غیر مترقبه پلان ملل متحد را تحت الشعاع قرارداد و حکومت کنترول خود را در شمال از دست داد ، و ائتلاف جدید بوجود آمد.

کمك های نظامی شوروی و امریکا از اول جنوری ۱۹۹۲ توقف گردید و همزمان امپراطوری خون آشام و شیطانی شوروی فروپاشید، و تاسیس کشورهای اسلامی در آسیای میانه توازن قوا را در منطقه بر هم زد و پاکستان متوجه منابع اقتصادی در آن کشور ها گردید، که از طریق افغانستان به آن دسترسی پیدا کند و به اهمیت افغانستان در مبارزات سیاسی در جهان اسلام افزود و هر دو کشور ایران و عربستان سعودی درین مجادله کسب نفوذ کرده

فعالیت گسترده ای را به راه انداختند. در اوایل سال ۱۹۹۲ ایران نقش عمده را در ائتلاف شمال مشتمل از حزب وحدت، جمعیت،و ملیشای ازبك عبدالرشید دوستم و سیدمنصور اسماعیلیه بازی کرد، که همه شان غیر پشتون بودند و بایاری بعضی از اشخاص حزب دموکراتیك خلق و ائتلاف شمال کودتای را برعلیه نجیب الله سازمان دادند «اپریل ۱۹۹۲»، ایران بازی کننده عمده در سیاست افغانستان به حساب میرفت، هنگامیکه درماه اگست ائتلاف از بین رفت، نفوذ ایران نیز روبه کاهش بود، و تقلیل یافت، اما پشتیبای ایران از وحدت کماکان ادامه یافت. به ویژه در ساحه سیاسی اما محدود بود. درسال ۱۹۹۲ پاکستان رویه خود را در مقابل شیعه ها تغیر داد و آن هم از سبب اهمیت روز افزون حزب وحدت و بهبود بخشیدن روابط با ایران بود و رویه متعادل از جانب احزاب سنی مذهب به مشاهده نرسید. حکومت مجاهدین به کلی به کمك های مالی سعودی اتکاء داشت و از طریق ارتباط نزدیك با سیاف این مساعدت ها دوام کرد و کمك های نظامی و مالی سعودی برای مقاومت حیاتی بود و همین مساعدت ها نقش کلیدی را در مخاصمات بین دولت و حزب وحدت ایفاء نمود. و رابطه سیاسی بین ایران و سعودی تا حدی بهبود یافت و هر دو حکومت در توافقات سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ همکاری داشتند، ملل متحد پلان شان را ارایه کردند، فروپاشی شوروی رژیم نجیب الله را بی سرپرست گذاشت و باعث توازن قوا در منطقه گردید ایران و پاکستان از طرفداران سابقه شان دوری گزیدند و کمك های سعودی روابط فرقه ای را تاحدی تنقیص داد.

۱- عدم پذیرش تقاضای هزاره ها توسط حکومت مجاهدین:

حکومت نجیبالله با معضله های گوناگون روبرو گردید، و درماه اپریل سقوط کرد،و حزب وحدت از حکومت عبوری کنار زده شد، و هم با اتحاد

اسلامی سیاف درگیر گردیده وحدت چوکی را درحکومت بدست آورد. اما مبارزه و کشمکش ادامه یافت، در واقعیت امر مبارزه بین عربستان سعودی و ایران بود. توقف کمك های شوروی به رژیم نجیب الله ضربه شدیدی به آن وارد کرد و به نفع مجاهدین تمام شد در ماه جنوری فرقه عسکری در بندر حیرتان در سرحد افغانستان و ازبکستان بغاوت و شورش کردند و برعلیه نجیب الله به نسبت تعین پشتون ها درفرقه و زعامت شان قدعلم کردند. نجیب الله تلاش زیاد ورزید، که کنترول را بدست گیرد، لاکن در ۱۸ماه مارچ فرقه مزارشریف توسط ائتلاف شمال سقوط کرد و خط فواصل بین پشتون ها و غیر پشتون ها روشن گردید.

نماینده ملل متحد بینان سوان نجیب الله را متقاعد ساخته بود که به نفع حکومت عبوری کنار برود و به تاریخ ۱۸ مارچ کناره گیری خود را اعلان کرد و در همان روز مزارشریف نیز از کنترول وی خارج گردید. و امیدی برای رژیم وی باقی نماند.مامورین رژیم نجیب الله با مجاهدین تماس قائم کردند و ائتلاف جدید را بوجود آوردند و پلان ملل متحد را نادیده گرفتند و در شب ۱۵ اپریل در اثنای فرار نجیب الله را قوای ملیشای ائتلاف مانع شدند و نامبرده به دفتر ملل متحد در کابل پناه برد و افغانستان در یك کودتای دیگر درگیر شد و اداره در کابل سقوط نمود. یك عده مامورین سابقه رژیم و اشخاص مربوطه ائتلاف کنترول بعضی مناطق را بدست گرفتند، و چند نفر محدود مجاهدین داخل شهر کابل شدند و پلان ملل متحد را خنثی ساختند و پاکستان عنان رژیم جدید صبغت الله مجددی را بدست گرفت.

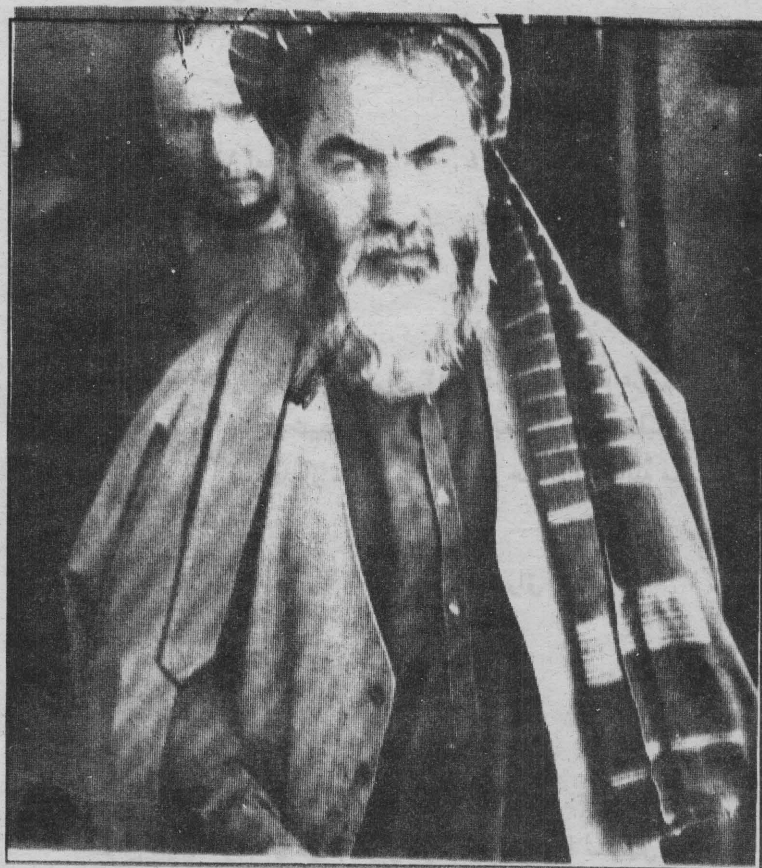
گروپ های مقاومت، سعودی ها، ایران وملل متحد در مذاکرات شرکت نمودند، اما کدام معلومات موثق در مورد نتایج بدست نیامد. البته نماینده ایران و وحدت در آن شرکت ورزیدند و موافقت نامه ۲٤ اپریل در پشاور امضاء گردید، اعلان به تأخیر انداخته شد، زیرا ائتلاف هشت کانه گروپ مقاومت در ایران و حزب اسلامی تقاضاء نمودند که با اتفاق آرا حکومت عبوری تشکیل گردد و به هر حزب چوکی های مساوی در حکومت داده شود، اما حزب وحدت

چوکی بیشتر میخواست و تنها شش حزب سنی آن را پذیرفتند.

حکمتیار پُست صدارت را رد کرد و آمادگی برای تسخیر کابل با هم کاری خلقی ها میگرفت و موافقت نامه، ۵۱ نفر را بصفت گروه مشاورین تعین کرد که توسط صبغت الله مجددی رهبری میگردید و برای دوماه تعین شده بود بعد قدرت به برهان الدین ربانی در رأس حکومت عبوری انتقال خواهد یافت و مسعود به صفت وزیر دفاع در رژیم ربانی تعین گردید.

به گلبدین حکمتیارپُست صدارت داده شد و مجددی به تاریخ ۲۸ اپریل۱۹۹۲ به کابل رسید و نبودن نمایندگان شیعه ها معضله را خلق کرد، و قوای حزب وحدت ۵۰٪ کابل را اشغال کرده بودند. ایران با نقش خود در تاسیس ائتلاف شمال از طرفداران خود پشتیبانی میکرد، حکومت مجددی با مشکلات تازه مواجهه گردید. مجددی بعداً از یك هفته حکومت جدید را اعلان کرد و خلاف موفقت نامه پشاور حزب وحدت در آن شرکت نداشت و در تاریخ ۱۵ می مذاکرات بین حکومت صبغت الله مجددی وحزب وحدت شروع گردید و وحدت ۱۲ چوکی در شورا میخواست اما در عوض پنج چوکی برای شان وعده دادند، در اخیرماه می عبدالعلی مزاری اعلان کرد که ۸ چوکی در شورا و چهار چوکی در حکومت برای شان داده شد، اما پُست های کلیدی هنوز هم لاینحل باقی مانده بود.

مبارزه مسلحانه دردوم ماه جون بین اتحاد سیاف و وحدت آغاز گردید و وضع در کابل بحرانی شد. این جنگ ها اساس قبیلوی و نژادی داشت، که در آن صد نفر کشته ۴۰۰ مجروح و ۱۰۰۰ نفر گروگان گرفته شده و اکثریت قربانیان، اشخاص ملکی از هردو جانب بود، سرویس ها را تفتیش میکردند، و مجروحین را توسط امبولانس به شفاخانه ها انتقال میدادند. و بعد از چهار روز جنگ آتش بس اعلان گردید، و در ۱۰ جون درمورد شرکت وحدت در حکومت عبوری به موافقه رسیدند و آنرا از نتیجه، مبارزه حزب وحدت میدانستند و به وحدت سه پست وزارت و ۳ چوکی در شورا داده شد و جنرال



عکس عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت که توسط طالبان به قتل رسید.
و در زمان شاه مدتی را با خامنه ای یك جای در زندان سپری کرده بود و
مورد توجه خاص خامنه ای و دیگر آخوند های ایران قرار داشت.

۵- نفوس اهل تشیع در سرتاسر جهان تا سال ۱۹۸۰:

۱-ایران:

- نفوس- ۳۸,٤۹۲۰۰۰
- نفوس شیعه ۱۲ امامی- ۳٤,۰۰۰,۰۰۰- ۳، ۸۸٪

۲-عراق:

- نفوس- ۱۳,۱٤۵,۰۰۰
- نفوس شیعه ۱۲ امامی- ۷,۵۰۰,۰۰۰- ۱، ۵۷٪
- در سال ۱۹٦۳ نفوس شیعه عراق ۵۳٪ در حزب بعث عراق .
- در سال۱۹٦۸ نفوس شیعه عراق در جزب بعث ٦٪ به تقلیل یافت.
- درسال ۱۹۸۰ بعد از سؤقصد به صدام حسین آیت اللهً محمد باقر اعدام گردید.
- نفوس شیعه های ۱۲ امامی عراق ۷,۰۰۰,۰۰۰ نفوس مجموعی ۱۲,۰۰۰,۰۰۰ میباشد.

۳- لبنان:

- نفوس کشور لبنان- ۳,۳٦۰,۰۰۰
- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱,۰۰۰,۰۰۰- ۲۹٪
- نفوس شیعه در لبنان غریب ترین مردم آن کشور را تشکیل میدهد.
- نفوس شیعه ۱۵۵,۰۵۳ در داخل لبنان و ۳,۳۹۰ در خارج کشور زندگی دارند.

چوکی های پارلمانی:

- عیسوی ها ۵٤ چوکی
- سنی های مسلمان ۲۰ چوکی

- شیعه ها ۱۹ چوکی
- دروز ها ٦ چوکی

۱- رئیس جمهور عیسوی مارونی.
۲- صدر اعظم مسلمان سنی.
۳- رئیس پلرلمان مسلمان شیعه.

- در سال ۱۹۵۹ موسی صدر یك عالم شیعه از ایران به لبنان مهاجرت نمود.
- در سال ۱۹۷۸ به لیبیا سفر کرد و در وقت عودت به صورت مرموز ناپدید گشت.
- نفوس شیعه های لبنان ٤٥٪
- نفوس دروز ۱۷٪
- نفوس سنی های لبنان۳۵٪
- نفوس علوی اسماعلیه:
- اکثریت نفوس شیعه لبنان دراطراف دریای لتانی ۸۰٪ سکنأ دارند.
- نبتیه نیز نفوس زیاد شیعه دارد.
- بعلبك نیز نفوس زیاد شیعه دارد.

٤-سوریه:

- بصورت تخمینی- ۵۰,۰۰۰ در دراليپو در جنوب غرب سوریه زندگی دارند و اکثریت نفوس شیعه سوریه از طبقه علوی ها میباشند «حافظ اسد علوی است».

۵- ترکیه:

- چهار گروپ شیعه در ترکیه وجود دارد:

۱- علوی ها ی عربی زبان در سواحل مدیترانه انتاکیه زندگی میکنند.

۲- ترکمن های ترکی زبان در سرتاسر ترکیه پراگنده هستند و خود را قزلباش مینامند.

۳- کرد های اهل حق در جنوب غرب ترکیه بودوباش دارند.

٤- اظهری یا آذری مهاجرین ترکی از آذربایجان روسیه آمده اند.

- همه شان شیعه های ۱۲ امامی هستند.

- ۱۵٪ از نفوس مجموعی ترکیه شیعه اند- ۷,۰۰۰,۰۰۰ شیعه ۳,۳٪ نفوس کُل کشور ۱,۵۰۰,۰۰۰ شیعه های ۱۲ امامی اورتودوکس اند.

٦- بحرین:

- نفوس مجموعی- ۲۹٤,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱٦۰,۰۰۰- ٥٤٪ نیمه نفوس بحرین ٥٥-٦۰٪ شیعه اند.

۷- سعودی:

- نفوس مجموعی کشور عربستان سعودی- ۹,۰۰۰,۰۰۰, ۱۰ ملیون.
- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۹٥۰,۰۰۰- ۲,٥٪ نفوس کُل کشور.
- نفوس شیعه در ولایت ال احسا ۲۰۰,۰۰۰
- ٥۰,۰۰۰ شیعه امامی مهاجر از هند و پاکستان، لبنان و ایران در سعودی سکنا گزیده اند ٥۰,۰۰۰ شیعه اسماعیلیه.
- ۲۰۰,۰۰۰ شیعه زیدی از یمن و ٥٪ شیعه ۱۲ امامی تمام نفوس کشور را تشکیل میدهد.

۸- کویت:

- نفوس مجموعی کشور ۱,٤۳۹,۰۰۰

- نفوس شیعه ۱۲ امامی- ۲۷۰,۰۰۰- ۱۸,۸٪

- نفوس شیعه اصلی کشور ۲۰٪- ۱۱۲,۰۰۰

۹- کشورهای خلیج:

الف-قطر: نفوس عمومی ۲۵۰,۰۰۰

- نفوس شیعه ۵۰,۰۰۰- ۲۰٪

ب- امارات عربی متحد:

- نفوس عمومی ۹۰۰,۰۰۰
- نفوس شیعه ۶۰,۰۰۰- ۶,۶٪

ج- عمان:

- نفوس عمومی ۸۰۰,۰۰۰
- نفوس شیعه ۱۰۰۰- ۰،۱٪

۱۰- پاکستان:

قائد اعظم پاکستان محمدعلی جناح ، صدر اعظم لیاقت علی و رئیس جمهور پاکستان سکندر میرزا ذوالفقار علی بوتو شیعه بودند.

- نفوس مجموعی ۸۲,۹۵۲,۰۰۰ توری ها و بنگش ها در سرحدات زندگی دارند.
- نفوس شیعه ۱۲,۰۰۰,۰۰۰- ۱٤,۵٪ اکثراً در لاهور وپنجاب زندگی دارند.

۱۱- هند:

- نفوس عمومی ۵٤۷,۱۲۳,۰۰۰ ملیون
- نفوس مسلمان بصورت مجموعی ۸۰,۳۲۰,۳۵۰ ملیون.
- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۱۰,۰۰۰,۰۰۰- ۱,۸٪
- نفوس سك هند ۲۰٪ نفوس کُل کشور را احتوا مینماید.

۱۲-افغانستان:

- اکثریت نفوس مسلمان های سنی بوده.
- فیروز کوهی و جمشیدی ها وعده در شهر هرات زندگی دارند اهل تشیع اند.
- هزاره های هزاره جات شیعه اند بین ۰۰۰, ۸۰ تا ۰۰۰, ۱۰۰ نفوس دارند.
- شیعه قزلباش که با نادر افشار آمدند در قصبه چنداول در کابل زندگی دارند.
- نفوس مجموعی کشور ۲۲ ملیون است.
- نفوس مجموعی شیعه ۰۰۰, ۳۲۰, ۱- ۶٪ نفوس کُل کشور ۱۲ امامی.

۱۳- روسیه:

- بین ۰۰۰, ۰۰۰, ٤ و ۰۰۰, ۰۰۰, ٦ نفوس شیعه در آذربایجان سکنا دارند.
- نفوس مجموعی ۰۰۰, ۱۱۵, ۲٦۸ ملیون
- نفوس مسلمان ۰۰۰, ۲۹۷, ۳۰ ملیون
- نفوس شیعه ۱۲ امامی ۰۰۰, ۰۰۰, ٤- ۵, ۱٪

١٤-افریقا:

- بصورت کُل: ۰۰۰, ٤۰

۱-تانزانیا ۰۰۰, ۱۰

۲-کینیا ۰۰۰, ۳

۳-یوگندا ۰۰۰, ٤

٤-سیرالیون وگینی ۰۰۰, ۲۰

۱۵-امریکا:

- نفوس شیعه ۲۷۰,۰۰۰
- دوصد هزار ایرانی در امریکاء زندگی دارند و صد هزار در شمال کالیفورنیاء سکنا گزیده اند.

۱۶-اروپا: ۱۰۰,۰۰۰ نفر

۱۷-استرالیا:

- ۱۰,۰۰۰ نفر
- بین ۷-۱۵,۰۰۰ در فرانسه، جرمنی و بریطانیاء زندگی میکنند.

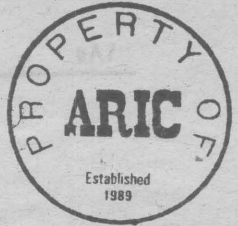
نفوس کُل جهان: ۴,۳۷۴,۰۰۰,۰۰۰ ملیارد

نفوس مسلمان در جهان: ۷۲۳,۰۰۰,۰۰۰ ملیون

نفوس شیعه ۱۲ امامی در جهان: ۷۲,۷۵۰,۰۰۰ ملیون

فیصدی شیعه در تمام نفوس جهان: ۱,۷٪





REFERENCE مآخذ

1. AN INTRODUCTION TO SHIISM. THE HISTORY AND DOCTRINE OF TWELVER SHIISM.

BY: MOOJAN MOMER, YALE UNIVESITY PRESS/ MEW HAVEN- LONDON, 1985.

2. POLITICAL MOBILIZATION AMONG THE HAZARA OF AFGHANISTAN.

BY: KRISTIAN BERG HER PVIKEN. MAY 1995.

3. POLITICAL THESIS, DEPARTMENT OF SOCILOGY OF OSLO- NOR WAY. MAY 1995.

٤- افغانستان در مسیر تاریخ، شورشها و جنگ های داخلی در افغانستان.
نویسنده و مورخ شهیر وطن میرغلام محمد غبار صفحه ٦٦٣- ٦٧٣.

٥- افغانستان درپنج قرن اخیر. قیام هزاره ها، نویسنده و مورخ میر محمد صدیق فرهنگ. صفحه ٣٩٩- ٤٠٤.

٦- تاج التورایخ. جنگ با طایفه هزاره، زد و خورد های پراگنده با روس ها، جنگ با کافری ها به قلم امیر عبدالرحمن خان. صفحه ٢٦٢- ٢٧٦.

٧- چشم دیدها و یاد داشت های نگارنده. یارمحمد کوهسار.

٨- کرسی نشینان کابل. آقای ملافیض محمد خان کاتب، به قلم سیدمهدی فرخ ،سابق سفیر ایران در دربار شاه امان الله. ناشر موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی- تهران. تابستان سال ١٣٧٠.

٩- نشریه صبح کابل. نویسنده داکتر سلطان حمید ذکریا شماره هژدهم، مارچ ١٩٩٦.

جنبش هزاره ها و اهل تشیع در افغانستان

یار محمد کوهسار

POLITICAL MOBILIZATION AMONG THE HAZARA OF AFGHANISTAN AND SHIISM

BY:

YAR MOHAMMAD KOHSAR